

انتشارات انصار امام مہدی (علیہ السلام) عدد (۱۰۶)

گفتگوی داستانی

دربارہ دعوت مبارک یمانہ

(قسمت چہارم)

نویسنده: شیخ ابو احسان انصاری

چاپ اول

۱۴۳۵ هـ . ق - ۲۰۱۴ م

بهمن ماه ۱۳۹۲ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

لطفاً انر وبسایت ما بانرید فرمایید:

<http://almahdyoon.co>

<http://almahdyoon.co/ir>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليما

﴿ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾

تقدیم به شهیدان سعادتند

تقدیم به کسانی که خونشان مراری سر به مهر بوده و تنها ملائکه آسمان انرا آن

آگاهند

تقدیم به کسانی که خونشان کلید دولت عدل الهی است

تقدیم به دوستان خدا و رسولش و امت میانه

تقدیم به کسانی که انرا فراقشان قلب احمد الحسن (علیه السلام) در سینه تنگ است و در حق آنان می فرماید: (به کسی که جان احمد در دست اوست سوگند، حزن و اندوهم برای شما هرگز پایانی ندارد تا آن لحظه که در جوار شما آرام گیرم... و بغض گلویم مرا می فشارد و اشک انرا چشمانم جاریست تا آن زمان که نرندهام... به خدا قسمت در قلب احمد الحسن (علیه السلام) زخمی عمیق و کاری قرار دارد که هرگز التیام نمی یابد مگر آن روزی که به منزل کریم و شکوهمند شما که به سوی آن انتقال داده شده اید به دیدار شما آییم...)

سلام بر شما ای دوستان و مروح و قلب احمد الحسن (علیه السلام)... تقدیم به مجروحانی که مدال شرف جهاد به سینه آویختند... تقدیم به اسیرانی که در زندانهای ظالمان مظلومانه اسیر گشتند. تقدیم به برادران انصار و عاملان امام مهدی (علیه السلام). خادم شما این تلاش اندک و

فقیرانه مرا متواضعانه به پیشگاه شما تقدیم می‌کند که به دعاء و شفاعت شما امید داشته باشم.

۱/ شعبان / ۱۴۳۴ هـ. ق

۲۰/ خرداد ماه / ۱۳۹۲ هـ. ش

مقدمه:

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس خدای را که بر ما نعمتی ناپذیر اضافه کرده و ما را با نعمت‌هایی غیر قابل وصف و غیر قابل شکر گذاری احاطه کرده است و افضل‌ترین و کامل‌ترین درودها بر محمد و آل محمد ائمه و مهدیین علیهم‌السلام باد که ما امر خویش را تسلیم آنان کرده‌ایم.

ای برادران گرامی قسمت چهارم از گفتگوی ارزنده حول دعوت مبارک یمان علیهم‌السلام را تقدیم شما می‌کنم از خداوند مسئلت می‌دارم که این تلاش اندک مفید و خالص در راه خداوند کریم سهمی در نشر حق و دفاع از آن و مبارزه با باطل داشته باشد و از برادران خواننده به خاطر هر گونه کم و کاستی در تبیان آن پوزش می‌طلبم و در اول و آخر حمد و سپاس از آن پروردگار است.



قسمت اول:

روایاتی که بر وجود سیزده امام دلالت می‌کند:

فرزندان هر شبانه، مشتاقانه در انتظار رسیدن پدر بودند، پدر آمد به آنان سلام کرد و سلام و تحیت از هر دو جانب مقدمه‌ی امر بود.

پدر: از خداوند می‌خواهم که فرزندان عزیزم خوب باشند آیا در مورد حدیث شب گذشته سؤالی دارید؟

واثق: پدر بزرگوارم از شما ممنونم، پدر شما روایات مهدیین (علیهم السلام) ذکر کردید که دوازده مهدی از فرزند حسین (علیه السلام) می‌باشند. اما من روایتی را دیدم که می‌فرماید: مهدیین (علیهم السلام) یازده تن می‌باشند نه دوازده مهدی، آیا مهدیین (علیهم السلام) دوازده گانه هستند یا یازده گانه؟

پدر: این همان روایتی است که ابی عبد الله (علیه السلام) می‌فرماید: (ای ابا حمزه همانا از ما بعد از قائم یازده مهدی از فرزند حسین (علیه السلام) هستند).^(۱)

پدر: آفرین به همت و مراجعات ای فرزندم. ای فرزندان آنچه که برای شما ذکر می‌کنم ملاحظه کنید. در گذشته گفتم روایاتی که در مورد عدد و تعداد ائمه و مهدیین (علیهم السلام) آمده است بر پنج قسمت می‌باشند:

قسمت اول: روایاتی که بر دوازده امام (علیهم السلام) دلالت می‌کنند که این قسمت با الفاظ مختلف آمده همان‌طور که در قسمت اول این گفتگو برای شما بیان کردم و آنچه را در گذشته برایتان ذکر کردم. برای یادآوری دوباره و خلاصه‌وار به آن می‌پردازیم این الفاظی است که در آن روایات آمده است:

اول: "دوازده امام" پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (ای علی بعد از من دوازده امام و بعد از آنان دوازده مهدی می‌باشند).^(۲)

دوم: "دوازده خلیفه" عبد الملک بن عمیر از جابر ابن سمره می‌گوید: (به همراه پدرم نزد

۱- مختصر بصائر الدرجات: ص ۳۸.

۲- غیبة الطوسی: ص ۱۵۰.

رسول الله ﷺ بودیم که از ایشان ﷺ شنیدم که فرمودند: (بعد از من دوازده خلیفه هستند). سپس صدای حضرت ﷺ شنیده نمی شد و به آرامی سخن می گفتند. به پدرم گفتم ای پدر، حضرت ﷺ چه چیزی را آهسته فرمودند؟ پدرم گفت: همه از بنی هاشم هستند).^(۳)

سوم: "دوازده امیر" عبد الملک بن عمیر می گوید: جابر بن ابن سمره السوائی می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: (این امر پایان نمی یابد تا این که دوازده امیر قیام کنند سپس حضرت ﷺ با صدایی آرام چیزی فرمودند. من از پدرم پرسیدم که چه فرمودند: پدرم گفت: فرمودند: همه از قریش هستند).^(۴)

چهارم: "دوازده محدث" امام باقر فرمودند: (از ما دوازده محدث هستند).^(۵)

پنجم: "دوازده تن" (ابن ابی عمیر از سفیان از عبد الملک بن عمیر از جابر ابن سمره می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: تا زمانی که دوازده تن حکومت می کنند امر مردم را به دست دارند سپس حضرت با صدایی آهسته سخنی فرمودند که من متوجه نشدم. از پدرم پرسیدم چه فرمودند؟ گفت: فرمودند: همه از قریش هستند).^(۶)

ششم: "دوازده نقیب" (در روایت مسروق: مردی از عبد الله ابن مسعود می پرسد: ای ابا عبد الرحمان آیا از رسول الله ﷺ پرسیده اید که چند خلیفه بر این امت حکومت می کنند؟ عبد الله گفت: پرسیدم و فرمودند: دوازده تن از نقیبان به تعداد نقیبان بنی اسرائیل).^(۷)

علاوه بر آن لفظ مهدیین نیز بر ائمه (علیهم السلام) اطلاق شده است که امام حسین (علیه السلام) فرمودند: (از ما دوازده مهدی است که اول آنها امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب (علیه السلام) و آخرین آنان (علیه السلام) نهمین فرزند از فرزندان من است او قائم به حق می باشد).^(۸)

همه این تعبیرات بر ائمه دوازده گانه (علیهم السلام) اشاره می کنند و مقصود و مراد از همه این الفاظ فقط دوازده امام (علیهم السلام) می باشند که اولشان امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب (علیه السلام) و آخرشان

۳- ینابیع المودة لذوی القربی: ج ۲ ص ۳۱۵.

۴- أخرجه أحمد بن حنبل في المسند: ج ۵ ص ۹۷ و ۱۰۱ ط المیمية بمصر.

۵- الإمامة والتبصرة: ص ۲.

۶- أخرج الحافظ مسلم بن حجاج القشيري في صحيحه: ج ۶ ص ۳ ط محمد علي صبيح بمصر.

۷- أمالي الصدوق: ص ۳۸۶.

۸- الإمامة والتبصرة: ص ۲.

امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) می‌باشند.

قسمت دوم: روایاتی که تعداد ائمه را دوازده تن می‌دانند که شرح مفصل آن بیان خواهد شد.

قسمت سوم: روایاتی که عدد مهدیین را دوازده مهدی بیان کرده‌اند که در گذشته بیان شد.

قسمت چهارم: روایاتی که تعداد را یازده مهدی ذکر کرده‌اند فقط یک روایت می‌باشد که آن را واثق ذکر کرده است که ابا عبد الله (علیه السلام) فرمودند: **(ای ابا حمزه از ما بعد از قائم یازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) می‌باشند).**^(۹)

قسمت پنجم: روایتی که بیان کرده تعداد ائمه و مهدیین (علیهم السلام) دوازده تن می‌باشند که بر جمع بیست و چهار تن می‌باشند و آن روایت وصیت است و قرینه آن را در قسمت دوم می‌یابید که بر تعداد دوازده امام دلالت می‌کند و سخن در این باب ذکر خواهد شد و نیز با قسمت چهارم بیان می‌کند که یازده مهدی موجود است و در نهایت حاصل می‌شود. روایاتی که بر وجود سیزده امام دلالت می‌کنند مهدی اول (علیه السلام) از دوازده مهدی نیز در شمار ائمه (علیهم السلام) قرار گرفته و تعداد ائمه (علیهم السلام) به همراه امیر المؤمنین (علیه السلام) سیزده امام شده است. پس تعداد مهدیین (علیهم السلام) نیز یازده تن گشته است. به عبارت دیگر مهدی اول نقطه میانه میان ائمه و مهدیین (علیهم السلام) قرار گرفته است که گاهی در شمار ائمه (علیهم السلام) قرار می‌گیرد و تعدادشان سیزده تن می‌شود و گاهی در شمار مهدیین (علیهم السلام) قرار می‌گیرد که تعدادشان دوازده تن می‌شود و این گونه بین پنج قسمت از روایات هماهنگی ایجاد می‌شود و شاهد این جمع، روایت وصیت می‌باشد که بیان کرده تعداد ائمه (علیهم السلام) دوازده و مهدیین (علیهم السلام) نیز دوازده تن می‌باشند و این جمع بر خلاف آنچه شیخ حر عاملی بیان کرده صحیح است:

او می‌گوید: (بر این اساس ائمه (علیهم السلام) بعد از ایشان همان ائمه (علیهم السلام) قبل از ایشان هستند که بعد از وفاتشان رجعت کردند. پس با اثبات ائمه دوازده‌گانه منافاتی ندارد، زیرا تعداد با رجعت افزوده نمی‌شود و این وجه با جمع بین دو روایت دوازده‌گانه و یازده‌گانه حاصل می‌گردد که در اول احتمال وارد شدن مهدی یا نبی باشد و یا دوم وارد شدن هیچ‌کدام از

آنان به خاطر حکمت دیگری ملاحظه نمی‌شود...^(۱۰).

نکته‌ی اول: می‌گویند که مهدیین علیهم‌السلام همان ائمه علیهم‌السلام می‌باشند که در عالم رجعت بازگشتند پس کسانی که قبل از امام مهدی علیه‌السلام بودند همان کسانی هستند که بعد از ایشان علیه‌السلام آمده‌اند در حالی که روایت می‌فرماید: **(دوازده امام سپس بعد از ایشان دوازده مهدی هستند)** و می‌گویند: کسانی که بعد از مهدی می‌آیند همان کسانی هستند که قبل از ایشان علیه‌السلام آمده بودند.

نکته‌ی دوم: بین روایات دوازده مهدی و یازده مهدی این‌گونه مقایسه ایجاد می‌کند با وارد شدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا امام مهدی علیه‌السلام جمع می‌گردد و اما روایاتی که یازده تن را ذکر می‌کند با عدم وارد شدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا امام مهدی علیه‌السلام همراه است. شما ملاحظه می‌کنید که این جمع‌بندی بدون دلیل است، بلکه آن جمع‌بندی گردآوری شده است همان‌گونه که گفته می‌شود، پس اگر چنین باشد که مهدیین علیهم‌السلام همان ائمه علیهم‌السلام هستند که رجعت کرده‌اند در حالی که روایت شده مهدیین علیهم‌السلام از فرزند حسین علیه‌السلام هستند، پس آیا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از فرزندان حسین علیه‌السلام یا حسن علیه‌السلام از فرزندان حسین علیه‌السلام است؟ یا وارد شدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روایات دوازده فرزند از فرزندان حسین علیه‌السلام عاقلانه است؟ این امر از آن‌چه گفته شگفت‌انگیزتر است! ای فرزندم از آن‌چه که ذکر شد متوجه شدید؟
واثق: بله پدر.

پدر: اکنون روایاتی را برایتان ذکر می‌کنم که بر وجود سیزده امام دلالت می‌کنند.

روایت اول: شیخ کلینی در سند خود از زراره روایت می‌کند که از ابا جعفر علیه‌السلام شنیدم که فرمود: **(دوازده امام از آل محمد علیهم‌السلام همه محدث هستند از فرزندان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام می‌باشند و رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام پدرانند).**^(۱۱)

ملاحظه کنید فرزندان من، روایت ذکر می‌کند که دوازده امام از فرزند رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام می‌باشند و می‌فرماید: **(دوازده امام از آل محمد علیهم‌السلام همه محدث از فرزندان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)**

۱۰- الإیقاظ من المجمعۃ: ص ۳۷۰.

۱۱- الکافی: ج ۱ ص ۵۳۱.

و علی (علیه السلام) هستند)، پس با افزوده شدن امیر المؤمنین (علیه السلام) ائمه سیزده تن می شوند. پس با وارد شدن مهدی اول (علیه السلام) در شمار ائمه (علیه السلام) تعدادشان سیزده تن شد.

محمود: آری پدر درست است پس چرا مهدی اول (علیه السلام) در شمار ائمه (علیه السلام) قرار گرفته در حالی که از مهدیین (علیه السلام) است؟

پدر: ای محمود در قسمت اول گفتگوی ما، فضیلت بین حجت‌های الهی بیان شد و خداوند رسولان را یکی بر دیگری فضیلت بخشیده است پس ائمه (علیه السلام) نیز این گونه هستند. در روایات فضیلت بین آنان ذکر شده است در میان رسولان فضیلت بر خاتم‌شان محمد (صلی الله علیه و آله) اطلاق شده است. بلکه ایشان افضل‌ترین بشر بر روی زمین هستند و اما در آل محمد (علیه السلام) افضل‌ترین‌شان علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و بعد از آنان حسن و حسین (علیهما السلام) هستند. پس اصحاب کساء افضل‌ترین اشخاص بر ائمه (علیه السلام) هستند.

از رسول الله (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمودند: (بهترین این امت بعد از من، علی بن ابی‌طالب و فاطمه و حسن و حسین (علیهما السلام) هستند و هر کس مدعی خلافت آنان شود لعنت خدا بر او باد).^(۱۲)

روایت شده: روزی سلمان محمدی از رسول الله (صلی الله علیه و آله) پرسید: (افضل‌ترین خلق خدا چه کسانی هستند؟ حضرت با دست خویش به حسن و حسین (علیهما السلام) اشاره کردند و فرمودند: جد این دو. سلمان پرسید: بعد از جدشان چه کسی است؟ فرمودند: پدر این دو. سلمان پرسید: بعد از پدرشان چه کسی است؟ فرمودند: مادر این دو. سلمان پرسید: بعد از مادرشان چه کسانی هستند؟ فرمودند: خود این دو فرزند هستند).^(۱۳)

همان‌طور که بین بقیه آل محمد (علیه السلام) برتری پیدا می‌شود، آشکار است که امام مهدی (علیه السلام) افضل‌ترین ائمه (علیه السلام) به جز اصحاب کساء می‌باشند. شیخ نعمانی در کتاب غیبت از ابی بصیر از ابی عبد الله (علیه السلام) از پدران‌شان (علیهما السلام) نقل می‌فرماید: که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (خداوند تبارک و تعالی از هر چیز، چیزی اختیار کرده و از زمین مکه و از مکه مسجد و از مسجد موضعی که در آن کعبه قرار دارد. و از میان چهارپایان اناث‌ها و از میان گوسفندان الفان و از

۱۲- کنز الفوائد: ص ۶۳، بحار الأنوار: ج ۲۷ ص ۲۲۸.

۱۳- الخصائص الفاطمية: ج ۱ ص ۵۶۲.

میان روزها جمعه و از میان ماهها رمضان و از شبها شب قدر و از میان مردم بنی‌هاشم و از میان بنی‌هاشم من و علی و از من و علی، حسن و حسین را اختیار کرده است. و از حسین دوازده امام از فرزند حسین اختیار کرده که نهمین آنها باطن‌شان و ظاهرشان و افضل‌ترین آنان و قائم آنان می‌باشد).^(۱۴)

و جوهری در مقتضب الأثر می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: (خداوند از میان روزها جمعه، و از میان شبها شب قدر، و از میان ماهها ماه رمضان، و من و علی را برگزید، و از علی، حسن و حسین حجت‌های بر عالمیان را برگزید که نهمین آنان قائم دانا و حکم‌ترین آنان علیهم‌السلام می‌باشد).^(۱۵)

و کراجی می‌گوید: (افضل‌ترین ائمه علیهم‌السلام امیر المؤمنین علیهم‌السلام و بعد از ایشان علیهم‌السلام حسن و حسین علیهم‌السلام و افضل‌ترین ائمه علیهم‌السلام بعد از حسین علیهم‌السلام امام زمان مهدی علیهم‌السلام می‌باشد. سپس بقیه ائمه علیهم‌السلام بعد از ایشان علیهم‌السلام همان‌طور که روایات به این مسئله اشاره داشته و متفق الأثر است).^(۱۶)

همان‌طور که در میان انبیاء و ائمه علیهم‌السلام فضیلت موجود است، بین مهدیین علیهم‌السلام نیز وجود دارد.

در روایات ذکر شده که مهدی اول علیهم‌السلام از سایر مهدیین افضل‌تر است. این امری است که سلیم بن قیس از رسول الله ﷺ روایت می‌کند که فرمودند: (ای سلمان، مهدی امت من که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌طور که پر از ظلم و ستم گشته از فرزند این است، امام فرزند امام، وصی فرزند وصی، پدری که فرزندش امر او را به دست می‌گیرد امام وصی عالم است. عرض کردم: ای پیامبر خدا، مهدی افضل‌تر است یا پدرش؟ فرمودند: پدرش از او برتر است؛ برای اولی اجر و پاداش تمام آنهاست، چرا که خداوند آنان را به او هدایت کرده است).^(۱۷)

سخن حضرت علیهم‌السلام در پاسخ به سلمان که مهدی برتر است یا پدرش؟ فرمودند: (پدرش از

۱۴- غیبة النعمانی: ص ۷۳.

۱۵- مقتضب الأثر: ص ۹.

۱۶- التعجب: ص ۱۱۳، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۳۶۲، مسترک سفینة البحار: ج ۸ ص ۲۲۰.

۱۷- کتاب سلیم بن قیس بتحقیق محمد باقر الأنصاری: ص ۴۲۹.

او برتر است برای اولی اجر و پاداشی مثل تمام آنان است، چرا که خداوند آنان را به او هدایت کرده است).

مقصود از مهدی (علیه السلام)، مهدی اول است و پدرش امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) که از ایشان برتر است و مقصود از مهدی امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) نیست! چرا که در روایات ذکر شده که امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) از پدرش امام حسن عسکری (علیه السلام) برتر است و امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) بعد از اهل کساء برترین ائمه (علیهم السلام) است.

و سیلم در حدیثی طولانی نقل می کند که حضرت فاطمه (علیها السلام) می فرمایند: (یا رسول الله از میان کسانی که نام بردید چه کسی برتر است؟... تا آن جا که می فرمایند: از آنان مهدی است و کسی که قبل از اوست از او برتر است. اولی برتر است از آخری چرا که امام اوست و آخر وصی اول است ...).^(۱۸)

پس مقصود از مهدی در این جا مهدی اول است همان طور که مقصود از کسی که قبل از اوست، امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) می باشد نه امام حسن عسکری (علیه السلام) چرا که روایت به وضوح اشاره می کند که قبل از اوست در حالی که هرگز ثابت نشده امام حسن عسکری (علیه السلام) افضل تر از فرزندش امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) باشد بلکه امام مهدی (علیه السلام) افضل تر از پدرش می باشد.

پس بر این اساس تفسیر روایت این گونه است و کسی که قبل از اوست از او افضل تر است. یعنی کسی که قبل از مهدی اول است از او برتر است و کسی که قبل از اوست پدرش امام مهدی (علیه السلام) می باشد که در امامت و در مقام و ترتیب قبل از مهدی او می باشد و نیز می فرمایند: (اول بتر از آخر است چرا که اول امام آخر است). مقصود از اول امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) و آخر مهدی اول می باشد و به این ترتیب اول برتر از آخر است چرا که اولی امام دیگری است "و آخر وصی اول است" دیگری مهدی اول است و اول همان امام مهدی (علیه السلام) است پس مهدی اول وصی امام مهدی (علیه السلام) می باشد، محمود جان پاسخ خود را گرفتی؟

محمود: آری پدر.

پدر: پس بقیه روایات را برایتان ذکر می‌کنم.

روایت دوم: شیخ کلینی در کتاب کافی از ابی جعفر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: جابر بن عبد الله انصاری می‌فرماید: (بر فاطمه علیها السلام وارد شدم بین ایشان لوحی دیدم که بر آن نام اوصیاء از فرزندانش ذکر شده بود آنان را بر شمردم دوازده تن بودند که آخرشان قائم علیه السلام بود نام سه تن از آنان محمد و نام سه تن دیگر علی بود).^(۱۹)

این روایت امام باقر علیه السلام را ملاحظه کنید روایت می‌گوید: (نام سه تن از آنها محمد و سه تن دیگر علی است) اما در منابع دیگر آمده است (و نام چهار نفر آنان علی است) و صدوق در عیون اخبار و الروضه و کمال الدین و مفید در ارشاد: از ابی جابر از ابی جعفر علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: (بر فاطمه وارد شدم بین ایشان لوحی دیدم که بر آن نام اوصیاء بود پس آنان را بر شمردم دوازده تن بودند که آخرشان قائم علیه السلام بود نام سه تن از آنان محمد و نام چهار تن از آنان علی بود).^(۲۰)

روایت سوم: شیخ کلینی در کافی از ابی جابر از ابی جعفر علیه السلام می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: (من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی زر (ثبات) زمین هستیم یعنی میخ کوه‌های آن هستند و زمین با وجود ما استوار مانده و از هر گونه ویرانی در امان مانده پس هرگاه دوازده تن از فرزندانم بروند زمین با اهلش ویران خواهد شد و لحظه‌ای به آنان مهلت داده نمی‌شود).^(۲۱)

به این روایت توجه کنید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: (من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی)، مجموع آنان سیزده امام می‌شوند.

احمد: پدر جان معنی زر زمین چیست؟

پدر: اصل ثبات (زر قلب است) ابن اثیر می‌گوید: و اصل او به منزله ثبات قلب است و آن

۱۹- الکافی: ج ۱ ص ۵۳۲.

۲۰- من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۱۸۰، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۲، کمال الدین: ص ۲۶۹، الإرشاد: ج ۲ ص ۳۴۶.

۲۱- الکافی: ج ۱ ص ۵۳۴.

استخوان کوچکی است که قلب انسان قوام به آن است^(۲۲) پس زمین با وجود آنان قائم و استوار مانده است و به همین دلیل فرمودند: **(و آن هنگام که دوازده تن بروند زمین با اهلش ویران می‌گردد و لحظه‌ای به آنان مهلت داده نمی‌شود)** و شیخ مجلسی در بحار الأنوار در مورد فرموده رسول الله ﷺ: **(او زر زمین بعد از من است)** می‌گوید: الزر با کسره همراه گشته یعنی قوام آن و عالم به مصالح آن بعد از من است.^(۲۳)

روایت چهارم: شیخ کلینی در کافی از ابی جعفر (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت (علیه السلام) فرمودند: رسول الله ﷺ فرمودند: **(از فرزندانم دوازده نقیب محدث فهیم و دانا هستند که آخرشان قائم به حق بوده و زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌طور که پر از ظلم و ستم گشته است).**^(۲۴)

این روایت نیز به وجود دوازده تن از فرزندان رسول الله ﷺ و علی بن ابی طالب (علیه السلام) دلالت می‌کند و رسول الله ﷺ و علی (علیه السلام) پدران این فرزندان هستند.

روایت پنجم: شیخ کلینی در کافی به استناد از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت (علیه السلام) فرمودند: **(برای این امت دوازده امام هدایت‌گر از ذریه پیامبرش و من است).**^(۲۵) این روایت نیز بر وجود دوازده امام از فرزندان علی (علیه السلام) دلالت می‌کند چرا که حضرت (علیه السلام) فرمودند: **(آنان دوازده تن از من هستند)** با اضافه شدن امیر المؤمنین (علیه السلام) به آنان (علیه السلام) سیزده تن می‌باشند.

روایت ششم: حراز قمی در کفایة الأثر به استناد از محمد بن حنفیه می‌گوید: امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: در حدیثی طولانی از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند: **(ای علی تو از من و من از تو هستم و تو برادر و وزیر من هستی پس هنگامی که من وفات می‌یابم بغض و کینه در سینه‌های قوم در مورد تو آشکار می‌شود و بعد از من فتنه‌ای خواهد بود که در آن شکافنده**

۲۲- النهاية في غريب الحديث: ج ۲ ص ۳۰۰.

۲۳- بحار الأنوار: ج ۳۲ ص ۳۲۰.

۲۴- الکافي: ج ۱ ص ۵۳۴.

۲۵- الکافي: ج ۱ ص ۵۳۲.

مو (افراد خبره و فقیه) حیران و سرگردان می‌مانند و آن هنگام فقدان فرزند پنجم از فرزند هفتم در میان شیعه‌ی توسست. به دنبال فقدان او اهل آسمان و زمین اندوهگین می‌شوند. چه مردان و زنان مؤمن بسیاری در فقدان او متأسف و متأثر می‌شوند. حضرت اندکی خاموش شدند و سر خود را بلند کردند و فرمودند: پدر و مادرم به فدایش او هم‌نام من و شبیه موسی بن عمران است که بر او نورهایی احاطه دارد، جلالت از نور که از شعاع قدسی شعله‌ور شده... (۲۶).

فرزندنام موضع اصلی این حدیث فرموده حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمودند: (و آن هنگام فقدان فرزند پنجم از فرزند هفتم از میان شیعیان است) پس فرزند پنجم از فرزند هفتم علی عَلَيْهِ السَّلَام کیست؟ اگر به شمارش ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام از امام علی عَلَيْهِ السَّلَام آغاز کنیم فرزند هفتم امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد. پس امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام فرزند هفتم امام عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد، و فرزند پنجم امام از فرزند هفتم امام علی عَلَيْهِ السَّلَام کیست؟

پاسخ: او مهدی اول است چرا که امام محمد بن حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام فرزند چهارم از فرزند هفتم امام علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد و بعد از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشند! پس فرزند پنجم از فرزند هفتم امام علی عَلَيْهِ السَّلَام مهدی اول است و در بسیاری روایت دیگر در شمار ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام قرار گرفته است.

روایت هفتم: انس بن مالک می‌گوید: از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد حواریون عیسی عَلَيْهِ السَّلَام پرسیدم، فرمودند: (آنان از برگزیدگان و بهترین بودند که تعدادشان دوازده تن بود و حدیث تا آنجا ادامه داشت تا فرمودند: ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام بعد از من دوازده امام از صلب علی و فاطمه عَلَيْهِمُ السَّلَام هستند و آنان حواریون و انصارش هستند سلام و تحیت الهی بر آنان باد). (۲۷)

پس این روایت نیز ثابت می‌کند که تعداد ائمه از صلب علی و فاطمه عَلَيْهِمُ السَّلَام دوازده تن می‌باشند؛ که امام علی عَلَيْهِ السَّلَام به همراه آنان سیزده تن می‌شوند.

روایت هشتم: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: (خداوند بر زمین نظر افکند پس از آن دو مرد را

۲۶- كفاية الأثر: ص ۱۵۶، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۳۴۹، غاية المرام: ج ۱ ص ۴۷، معجم أحاديث الإمام المهدي عَلَيْهِ السَّلَام: ج ۱ ص ۴۴۰.

۲۷- نجات الشيخ لطف الله الصافي: ص ۲۲۰.

اختیار کرد یکی از آن دو من هستم که مرا به رسالت و دیگری علی بن ابی طالب (علیه السلام) می باشد. و خداوند به من وحی کرد که او را برادر و خلیل و وزیر و وصی و خلیفه خود قرار دهم... خداوند بار دیگر به زمین نظر افکند و بعد از ما دوازده وصی از اهل بیتم انتخاب کرد و آن‌ها را برگزیدگان امتم یکی پس از دیگری قرار داد همانند ستارگان آسمان که هرگاه یکی خاموش شود دیگری روشن می گردد). (۲۸)

این روایت نیز ذکر می کند که بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی بن ابی طالب (علیه السلام) دوازده امام هستند. چرا که فرمودند: (و خداوند بار دیگر بر زمین نظر افکند و دوازده وصی از اهل بیتم انتخاب کرد) و (بعد از ما اختیار کرد) یعنی بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) دوازده امام (علیه السلام) انتخاب کرد پس علی (علیه السلام) به همراه آنان سیزده امام می باشند.

روایت نهم: جناده بن ابی امیر می گوید: (من بر حسن بن علی (علیه السلام) در آن بیماری که وفات یافت وارد شدم. در مقابل حضرت (علیه السلام) طشتی بود که در آن خون و تکه‌هایی از کبد حضرت (علیه السلام) بر اثر خوردن زهر توسط معاویه (لع) دیده می شد. عرض کردم: مولای من چرا خود را درمان نمی کنید؟ فرمودند: ای عبد الله با چه چیزی مرگ را درمان کنم؟ گفتم: انا لله و انا الیه راجعون. سپس حضرت (علیه السلام) به من توجه کردند و فرمودند: به خداوند قسم این عهدی است که رسول الله (صلی الله علیه و آله) بر ما کرده اند که این امر را دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه (علیهما السلام) به دست می گیرند و از ما امامی نیست مگر مسموم شده و یا کشته شده است). (۲۹)

موضع اصلی این روایت فرموده‌ی حضرت (علیه السلام) است که فرمودند: این امر را دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه (علیهما السلام) به دست می گیرند؛ روایت به وضوح بر وجود ائمه سیزده گانه با حضور امیر المؤمنین علی (علیه السلام) دلالت می کند.

روایت دهم: ابی سعید خدری می گوید: من در هنگام هلاکت ابو بکر و به خلافت رسیدن عمر حضور داشتم، مردی یهودی از بزرگان یثرب به سوی او آمد یهود گمان می کردند که در اهل مدینه داناترین اهل زمان خود است. پس به سوی عمر آمد و به او

۲۸- کتاب سلیم بن قیس بتحقیق محمد باقر الأنصاری: ص ۳۷۹، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۱۴۸.

۲۹- کفایة الأثر: ص ۲۲۶.

گفت: ای عمر من به سوی تو آمدم و خواهان گرویدن به دین اسلام هستم، اگر در مورد آنچه از تو پرسیدم پاسخ بشنوم به حقیقت تو داناترین اصحاب به کتاب و سنت هستی. عمر به او گفت: من در آن سطح نیستم، اما تو را به کسی راهنمایی می‌کنم که داناترین امت ما به کتاب و سنت و پاسخ‌گوی تمام سؤال‌های تو می‌باشد و او آن‌جاست - عمر به علی علیه السلام اشاره کرد- تا آن‌جا که حضرت علی علیه السلام به مرد یهودی فرمودند: (برای این امت دوازده امام هدایت‌گر از ذریه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از من هستند و اما منزلت پیامبرمان در بهشت در برترین و اشرف‌ترین مکان در بهشت عدن است و به همراه ایشان در منزل دوازده تن از ذریه‌ی ایشان صلی الله علیه و آله و سلم و مادرشان و مادر بزرگشان و مادر مادرشان و نسل آنان علیهم السلام می‌باشد و در این مقام هیچ کس شریک آنان علیهم السلام نیست).^(۳۰)

در فرموده‌ی حضرت آمده است: (برای این امت دوازده امام هدایت‌گر از ذریه‌ی پیامبر و از من هستند) عبارت بسیار صریح است که بر وجود دوازده فرزند (امام) از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از فرزندان علی علیه السلام می‌باشند، از آن‌جا که فرمودند: "و آنان از من هستند" یعنی از علی بن ابی‌طالب علیه السلام دوازده امام می‌باشند و امام علی پدر این دوازده فرزند می‌باشند که به همراه آنان سیزده امام هستند.

روایت یازدهم: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: (ای علی؛ من، تو را به همسری فاطمه دخترم سرور زنان عالمیان و عزیزترین کس که بعد از تو نزد من است در می‌آورم، و فرزندان شما سروران جوانان اهل بهشت و شهیدان ستم دیدگان بر زمین بعد از من هستند و آنان نجیبان و نوراهائی هستند که خداوند به وسیله آنان ظلم را از بین برده و حق را زنده می‌کند و به واسطه آنان باطل را می‌میراند و تعدادشان به تعداد ماه‌های سال است آخرشان قائم است که عیسی بن مریم پشت سر ایشان علیه السلام نماز می‌خواند).^(۳۱)

و موضع اصلی در این روایت فرموده‌ی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمودند: (تعدادشان به تعداد ماه‌های سال است). پس ائمه علیهم السلام از ذریه‌ی امام علی و فاطمه علیهم السلام هستند و نیز تعدادشان به تعداد ماه‌های سال است و هر سالی همراه دوازده ماه دارد پس عدد ائمه علیهم السلام از

۳۰- غیبة الطوسی: ص ۱۵۲.

۳۱- غیبة الطوسی: ص ۵۸.

فرزندان علی و فاطمه (علیهم السلام) به تعداد ماه‌های سال است، در نتیجه تعداد ائمه (علیهم السلام) از فرزند علی و فاطمه (علیهم السلام) دوازده عدد می‌باشند، که همراه پدرشان علی (علیه السلام) سیزده امام می‌شوند.

روایت دوازدهم: اصبح ابن نباته می‌گوید: به سوی امیر المؤمنین (علیه السلام) آمدم ایشان را دیدم که متفکر بود و به زمین خیره شده بودند، عرض کردم: (چه شده، شما را متفکر می‌بینم و به زمین چشم دوخته‌اید آیا به آن رغبت دارید؟ فرمودند: خیر، به خدا سوگند هرگز لحظه‌ای به آن رغبتی نداشته‌ام اما به مولودی می‌اندیشم که از ذریه‌ی فرزند یازدهم من در آخر الزمان به دنیا می‌آید او مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌طور که پر از ظلم و ستم گشته است. برای او غیبت و حیرتی است که اقوام بسیاری در آن گمراه گشته و اندکی هدایت می‌شوند، عرض کردم: غیبت و حیرت چقدر طول می‌کشد؟ فرمودند: شش روز یا شش ماه یا شش سال. عرض کردم: آیا این امر حتمی است؟ فرمودند: آری گویا که این امر از اکنون خلق شده است همان‌طور که من برای این امر نزد تو هستم.

ای اصبح آنان برگزیده‌گان این امت همراه نیکان این عترت هستند. عرض کردم: بعد از آن چه می‌شود؟ فرمودند: سپس خداوند آن‌چه را که اراده کرده آن‌جام می‌دهد چرا که اراده‌ها و غایات و نهایات از آن اوست). (۳۲)

فرموده‌ی حضرت که فرمودند: (به مولودی می‌اندیشم که از ذریه‌ی فرزند یازدهم من در آخر الزمان به دنیا می‌آید او مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌طور که پر از ظلم و ستم گشته است)، فرزند یازدهم امام علی (علیه السلام) امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) می‌باشند و آن مولودی که از ذریه‌ی امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) متولد می‌شود، مهدی اول، احمد الحسن (علیه السلام) است پس به این ترتیب سیزدهمین امام می‌باشد.

فرزندان: پدر جان چگونه ممکن است شیعیان از این روایات منقول در کتب معتبر از جمله کتاب کافی و دیگر کتب ذکر شده‌اند غفلت ورزند؟

پدر: ای فرزندان من بدانید روایاتی که بر ائمه سیزده‌گانه دلالت می‌کنند برای آنان قابل

۳۲- الکافی: ج ۱ ص ۳۷۹، دلائل الإمامة: ص ۵۳۰، الإختصاص: ص ۲۰۹، غیبة الطوسی: ص ۱۶۵، وفی: ص ۳۳۹
 ۳۳۹ أيضاً، الهدایة الكبرى: ص ۳۶۲، معجم أحادیث الإمام المهدي (علیه السلام): ج ۳ ص ۶۲، فتح السعادة: ج ۷ ص ۴۶۴، میکال المکارم: ج ۱ ص ۱۱۳.

درک و فهم نبوده پس در آنها وقوف کرده و هر کدام از آنان روایت را بر حسب نظرات خود تفسیر کردند تا ارزش حجیت آنها را ساقط و آنها را بر خود ملزم نسازند و در مورد کلام برخی از آنان در مورد روایات خواهیم پرداخت و بحث ما در این شب پایان می‌یابد امید است که فردا شب با توفیق خداوند متعال به بحث و گفتگو خواهیم پرداخت و حمد و سپاس از آن خداوند عالمیان است و بهترین درود و تحیت بر محمد و آل محمد ائمه و مهدیین علیهم السلام باد.



قسمت دوم

دفع آنچه که در مورد روایات سیزده گانه گفته شده:

فرزندان آمدند در حالی که از روایاتی که پدر در شب گذشته در باب وقوف علمای شیعه بر روایات گفته بود شکفت زده شده بودند، پس با شور و اشتیاق آمدند تا به سخنان پدر گوش فرا دهند که علماء در توجیه روایات داله بر وجود ائمه سیزده گانه چه گفته اند. سپس پدر آمد و به فرزندان درود و سلام فرستاد و گفت: شما را از سخنان دیشب خود شکفت زده می بینم! فرزندان گفتند: آری پدر جان از این دچار تعجب شده ایم که این روایات در کجا بودند و چرا علمای شیعه بر آنها وقوف کرده و راه منفی را در پیش گرفتند؟ پدر: اکنون توجیحات آنان را در باب ائمه سیزده گانه برای شما ذکر می کنم و از چگونگی توجیحاتشان در باب روایات صریح و آشکار در مورد ائمه سیزده گانه تعجب و شکفتی شما افزایش می یابد! آنها بر دو ادعاء بر روایات صریح در باب ائمه سیزده گانه وقوف کردند.

ادعای اول: ادعای تحریف یا تصحیف چیست؟ آن را برایتان شرح می دهم. همان طور که تأویلی را که برخی در کلام ما در ادعای دوم گفتند بیان خواهم کرد: تحریف یعنی عدول و متوازن ساختن چیزی از جهت خود، و تحریف حروف کلام و تعدیل آن از جهتش با اضافه یا نقص آن همراه است که با تبدیل برخی کلمات نیز همراه بوده و نهایتش از مقصود و مفهوم اصلی خود خارج می شود. تحریف بدتر از تصحیف است، برای مثال: در حدیث آمده است (تجی یوم القیامه اعز ما کانت" در حالی که الثوری: روایت می کند اغزر ما کانت). یا مثال نقص روایات شده که در زمان فتح چهره ی خود را مسح کرد (برخی آن را تحریف کرده و گفتند: "از قبح" و مثال تبدیل بعضی کلمات آنچه ابو عمر و ابن علاه از خود نقل می کند:

أنشدت الفرزدق، ویده فی یدی، لابن أحمـر:

فإما زال سرح عند معد **** وأجدر بالحوادث أن تكونا

فلا تصلي بمطروق إذا ما **** سری بالقوم أصبح مستكينا

فقال لي: أرشدك أو أدعك؟ قلت: ترشدني. قال: إذا كان ممن يسري بالقوم فليس بمطروق،

وإنما هو: إذا ما سری في القوم. فعلمت أني أغفلت ذاك وأن الأمر كما قال.

قال أبو أحمد العسكري معلقاً على هذا التغيير). (۳۳)

و این امر تحریف است نه تصحیف و مقصود و مراد آن تغییر کرده است.
مثلاً: رسول الله ﷺ بر بُز نماز خواندند و این کلمه میان آنان تحریف شده و دیگری با این
معنی روایتش می کند که رسول الله ﷺ بر بره نماز خواندند.

تصحیف: تصحیف یعنی دست کاری کردن بین نقطه های حروف یا حرکات آنها بدون
تغییر شکل و صورت کلمه، چرا که اخذ و کپی از صحیفه ی اصلی نباید با عبارت کلمه و
نوع ساخت آن مختلف باشد و کلمه ی بی نقطه را بر وجه های مختلف می خوانند.

مثلاً: کلمه ی فحمه اگر نقطه ای نداشته باشد قحمه یا فخمه و... خوانده می شود (۳۴) و این
کلمات از دهان کسی جز شیوخ خارج نمی شود و زحشری در ربیع الأبرار می گوید:
(تصحیف قفلی است که بدون کلید می باشد) (۳۵) و در این جا سید مرتضی عسکری از وقوع
خطا، اشتباه و تصحیف در کتاب کافی خبری داده می گوید:

(... و فعلاً در مشهورترین کتب حدیث در مدرسه ی اهل بیت از جمله کتاب کافی اشتباه
و خطا رخ داده، در کتاب کافی همان طور که در احادیث پنج رقم دارد ۷ و ۹ و ۱۴ و ۱۷ و
۱۸ از کتاب حجت کافی باب "ما جاء في الاثني عشر والنص عليهم" همان طور که آن را
شرح خواهیم داد... (۳۶) و دانش آموز او سید سامی بدری در کتاب شبهات و ردود راه و
روش استادش را پیش می گیرد.

و مقصود او از این احادیث رقم گذاری شده همان احادیثی هستند که بر وجود ائمه
سیزده گانه دلالت می کنند و آنها همان پنج روایتی هستند که در قسمت گذشته برای شما بیان
کردم.

ادعای دوم: تأویل این روایات است. ادعای تناقض و تعارض روایات سیزده گانه با
روایات ائمه دوازده گانه که آنها را درک کردند و تأویل همان تفسیر و نظر دادن در مورد

۳۳- تصحیفات الحدیث: ج ۱ ص ۴۰ مقدمة التحقيق.

۳۴- به مانند این مسئله در زبان فارسی نیز موجود است. مثال: خدا و جدا، سر و شر، رمان و زمان و الخ...
(ویراستار).

۳۵- تصحیفات الحدیث: ج ۱ ص ۴۹ مقدمة التحقيق.

۳۶- معالم المدرستین: ج ۳ ص ۲۵۹.

چیزی است. شیخ طریحی می گوید: (ارجاع کلام و صرف نظر از معنای ظاهری اش به معنای مخفی و پنهان کردن آن از (الف و لام) تأویل گرفته شده، پس هنگامی که رجوع داده شود قابل انطباق می شود، فلان آیه تأویل می شود یعنی نظر دادن به آنچه معنایش را تأویل می کند).^(۳۷) فرزندانم پس در این جا روایاتی را ذکر می کنیم که در مورد آن ها تأویل شده و یکی دیگری را تفسیر و تأویل می کند، بعد از این که تحریف و تصحیف و تأویل را دانستید.

روایت اول: شیخ کلینی با استناد از زراره می گوید: (از ابا جعفر (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: دوازده امام از آل محمد (علیه السلام) همه محدث از رسول الله (صلی الله علیه و آله) و فرزند علی (علیه السلام) هستند و رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) پدران هستند).^(۳۸)

اولاً: ادعای تصحیف

قال السيد مرتضى العسكري في كتابه معالم المدرستين: (تقييم كتب الحديث بمدرسة أهل البيت (علیهم السلام) أخطاء في نسخ كتب الحديث ومع تسلسل الإسناد في جوامع الحديث بمدرسة أهل البيت إلى رسول الله (صلی الله علیه و آله) كما شاهدنا، فإن فقهاء مدرستهم لم يسموا أي جامع من جوامع الحديث لديهم بالصحيح كما فعلته مدرسة الخلفاء وسمت بعض جوامع الحديث لديهم بالصحاح، ولم يحجزوا بذلك على العقول ولم يوصدوا باب البحث العلمي في عصر من العصور وإنما يعرضون كل حديث في جوامعهم على قواعد دراية الحديث، ويخضعون لنتائج تلك الدراسات، وذلك لأنهم يعلمون أن رواة تلك الأحاديث غير معصومين عن الخطأ والنسيان اللذين يعرضان لكل بشر لم يعصمه الله، وفعلاً قد وقع الخطأ في أشهر كتب الحديث بمدرسة أهل البيت وهو كتاب الكافي مثل ما ورد في الأحاديث الأربعة المرقمة: ۷ و ۹ و ۱۴ و ۱۷ و ۱۸ من كتاب الحجة بالكافي باب ما جاء في الاثنى عشر والنص عليهم كما نشرحه في ما يلي:

سید مرتضی عسکری در کتاب خود معالم المدرستین می گوید: (در ارزش یابی کتب حدیث در مکتب اهل البيت (علیهم السلام) اشتباهاتی در نسخه های کتب حدیث دیده می شود، با این سلسله

۳۷- مجمع البحرين: ج ۱ ص ۱۳۲.

۳۸- الكافي: ج ۱ ص ۵۳۱.

اسناد در جوامع الحدیث مدرسه اهل البیت (علیهم السلام) به رسول الله (صلی الله علیه و آله) همان گونه که ملاحظه کردیم، همانا فقهای مدرسه شان هیچ جامعی را جوامع الحدیث که در نزد خودشان صحیح باشد ننمایند همان گونه که مدرسه خلفاء این کار را انجام داد و بعضی از جوامع حدیث نزدشان را صحاح نامیدند، و با این کار عقول را به تنگنا وارد نساختند و درب بحث علمی را در هر برهه‌ای از زمان بستند؛ بلکه هر حدیثی را در جوامع خود بر قواعد درایة الحدیث عرضه می‌کردند، و پیرو نتایج آن بررسی‌ها می‌شدند، و این به خاطر آن است که آن‌ها می‌دانند راویان آن احادیث از خطاء و فراموشی معصوم نمی‌باشند که به هر بشری که خدا او را معصوم نکرده عرضه می‌کنند، و فعلاً در مشهورترین کتب حدیث در مکتب اهل البیت (علیهم السلام) خطاهائی واقع شد و آن کتاب کافی است همان طور که در احادیث شماره: ۷ و ۹ و ۱۴ و ۱۷ و ۱۸ در کتاب الحجة بالكافی باب ما جاء فی الاثني عشر والنص علیهم همان گونه که آن شرح آن داده خواهد شد:

اول: حدیث چهاردهم و هفدهم: (۳۹) در هر دو حدیث در اصول کافی با استناد از ابن سماعه از علی بن حسین بن رباط از ابن آذینه از زراره نقل می‌کند که از ابا جعفر (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: (دوازده امام از آل محمد همه محدث هستند از فرزندان رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام)، و رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) پدران هستند).

و در لفظ حدیث هفتم بعد از آن (علی بن راشد گفت: ... حدیث) (۴۰) محتوا و مضمون

۳۹- قصد او از حدیث هفتم، روایت اول است که در قسمت هفتم ارائه شد، و آن روایتی است که شیخ کلینی به سند خود، از زراره گفت: شنیدم محمد باقر (علیه السلام) فرمودند: (دوازده امام از آل محمد (علیهم السلام) همه محدثند از رسول الله (صلی الله علیه و آله) و فرزند علی (علیه السلام)، و رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) پدران هستند). و با روایت چهاردهم آن روایت سوم است که در قسمت سوم تقدیم شد، و آن روایتی است که شیخ کلینی در کافی به سند خود از ابی الجارود، از محمد باقر (علیه السلام) فرمودند: رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی زر (ثبات) زمین هستیم یعنی میخ کوه‌های آن هستند و زمین با وجود ما استوار مانده و از هر گونه ویرانی در امان مانده پس هرگاه دوازده تن از فرزندانم بروند زمین با اهلش ویران خواهد شد و لحظه‌ای به آنان مهلت داده نمی‌شود).

۴۰- این همان حدیث هفتم است کامل آن این می‌باشد: ۷- محمد بن یحیی، از عبد الله بن محمد الخشاب، از ابن سماعه، از علی بن الحسن بن رباط، از ابن آذینه، از زراره گوید: از امام محمد باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: (الاثنا عشر الامام من آل محمد (علیهم السلام) کلهم محدث من رسول الله (صلی الله علیه و آله) ومن ولد علي ورسول الله (صلی الله علیه و آله) و علي (علیه السلام) هما الوالدان، فقال

هر دو حدیث این است که تعداد ائمه از اهل بیت (علیهم السلام) به همراه امام علی (علیه السلام) سیزده امام می‌باشند. و در روایتی از کافی، و مفید در ارشاد و طبرسی در اعلام الوری نقل شده است که: (دوازده امام از آل محمد محدث هستند علی بن ابی طالب و یازده تن از فرزندان او است و رسول الله ﷺ و علی (علیه السلام) پدران می‌باشند).^(۴۱)

و شیخ صدوق در کتاب خود روایت را از کلینی استخراج کرده: عیون اخبار و الخصال^(۴۲) و با این لفظ آمده است: (دوازده امام از آل محمد (علیهم السلام) همه محدث بعد از رسول الله ﷺ می‌باشند و علی بن ابی طالب (علیه السلام) از آنان می‌باشد).

نتیجه بحث و مقایسه:

عرضه داشتن ما در مورد کافی و هر کس که از آن اخذ کرده یعنی شیخ صدوق و مفید و طبرسی ظاهر می‌شود که بعد از عصر شیخ مفید در نوشتن حدیث در کافی خطاء کردند و بعد از عصر طبرسی هرگز نقل نشده، زیرا طبرسی اخبار خود را در اعلام الوری از کتاب الإرشاد مفید اخذ کرده و آن بر حسب و روشش نقل می‌کرده است)^(۴۳) سخنانش به پایان می‌رسد.

علي بن راشد وكان أخا علي بن الحسين لأمه وأنكر ذلك فصرر أبو جعفر (عليه السلام) وقال: أما إن ابن امك كان أحدهم). الكافي: ج ۱ ص ۵۳۱.

۴۱- شیخ مفید در ارشاد با این سند روایت می‌کند: ابو القاسم مرا خبر داد، از محمد بن یعقوب، از علی ابن علی اشعری، از (الحسین بن عبید الله)، از الحسن بن موسی الخشاب، از علی ابن سماعه، از علی بن الحسن بن رباط، از عمر بن آذینه، از زراره گوید: شنیدم محمد باقر (علیه السلام) می‌فرمایند: (دوازده امام.....). الإرشاد: ج ۲ ص ۳۴۷.

۴۲- عیون أخبار الرضا (علیه السلام): ج ۲ ص ۶۰، الخصال: ص ۴۰، شیخ صدوق در دو کتاب با این سند روایت کرد: محمد بن علی ماجیلویه ~~هو~~ گفت: محمد بن یعقوب کلینی ما را حدیث کرد و گفت، ابو علی اشعری گفت، از حسین بن عبید الله، از الحسن بن موسی الخشاب، از علی بن سماعه، از علی بن الحسن بن رباط، از پدرش، از ابن آذینه، از زراره بن اعین گوید: شنیدم امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند: (ما دوازده امام هستیم از آل محمد که همه بعد از رسول الله ﷺ محدث هستند و علی بن ابی طالب (علیه السلام) از آنهاست).

۴۳- معالم المدرستین: ج ۳ ص ۲۵۹.

توقفی با سید مرتضی عسکری:

اولاً: همان طور که احتمال می‌رود خطاء و اشتباه در نسخه‌ها بعد از عصر مفید است، احتمال می‌رود که خطاء از نسخه‌های شیخ مفید حاصل شده و دو احتمال را نمی‌توان بر دیگری ترجیح داد بلکه از عدم خطای نسخه‌ها غیر از مفید سخن گفته شده و این امر به خاطر عدم تکرار شدن نسخه‌ها در تمام پنج حدیث که شیخ کلینی در کافی روایت کرده می‌باشد، و با وجود آن نیز مفاد نسخه‌ها بر وجود ائمه سیزده‌گانه دلالت می‌کند. با وجود اختلاف متون احادیث آیه ممکن است با وجود اختلاف این متون و نیز با توجه به دلالت آن‌ها بر ائمه سیزده‌گانه گفته شده و تصحیف مکرر در دلالت آن‌ها بر ائمه سیزده‌گانه اتفاقی بوده باشد!

دوماً: و اما گفته او: (شیخ صدوق در کتاب خود روایت را از کلینی استخراج کرده: عیون اخبار الرضا و الخصال و با این لفظ آمده است (دوازده امام از آل محمد علیهم‌السلام همه محدث بعد از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشند و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از آنان می‌باشد)، ممکن است روایت دوم باشد که با همان منبع آمده است و مثل آن در بسیاری روایت رخ می‌دهد و بسیاری روایات با سند و منبعی واحد و دو متن آمده که یکی با دیگری قرابت و نزدیکی دارد و به همین خاطر تک روایت ذکر نمی‌شود.

دوماً ادعای تغلیب:

آنچه سید کاظم حائری گفته را نقل می‌کنم. با وجود عناد و انکار روایاتی که بر امامت ائمه سیزده‌گانه علیهم‌السلام دلالت می‌کند او می‌گوید: (روایاتی که برخی‌ها گمان می‌کنند ائمه علیهم‌السلام سیزده تن هستند و آن را بعد از ذکر روایاتی که بر ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام دلالت کرده ذکر می‌کند و این همان متن سخنان اوست. (با وجود معرفت تامی که در مورد حصر امامت در دوازده امام که روایات بسیار بر آن دلالت می‌کنند رسیدیم، اخبار آحاد و نادری نیز وجود دارند که برخی‌ها گمان می‌کنند بر ائمه سیزده‌گانه دلالت می‌کنند و آن‌ها پنج روایت وارده

در کافی هستند که آنها را با ردشان ذکر می کنیم.

حدیث هفتم: محمد بن یحیی از عبد الله بن محمد خشاب - و از او یادی در کتب رجال نیست - از ابن سماعه از علی بن حسین بن رباط از ابن آذینه از زراره می گوید: از ابا جعفر (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: (دوازده امام از آل محمد (علیه السلام) همه محدثند از فرزندان رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام)، و رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) آن دو پدران هستند). و در ظاهر عبارت بسیار آشکار و باز است که مقصود ائمه دوازده گانه نیست که برخی ها این گونه تفسیرش کرده اند بلکه ظاهرش دوازده فرزند از فرزندان رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) است و امام علی (علیه السلام) همانند رسول الله (صلی الله علیه و آله) از شمار ائمه (علیه السلام) حذف شده و ایشان (علیه السلام) و رسول الله (صلی الله علیه و آله) پدران این دوازده فرزند می باشند، و مجلسی نیز به طور مکرر در تغلیب آن ذکر کرده و آن را طوری ذکر کرده که امام علی (علیه السلام) تکمیل کننده این دوازده تن می باشد و می گوید: (همه محدث از فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) می باشند).

این حدیث بار دیگر در کافی به شماره ۱۴ روایت شده: ابی علی اشعری از حسن بن عبید الله و یا صحیح تر حسین بن عبید الله از حسن بن موسی خشاب از علی بن سماعه از علی بن حسن بن رباط از ابن آذینه از زراره می گوید: از ابا جعفر (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: (دوازده امام (علیه السلام) از آل محمد همه محدثند که علی بن ابی طالب (علیه السلام) اول یازده تن از فرزندش می باشد و علی (علیه السلام) و رسول الله (صلی الله علیه و آله) پدران آنان هستند).

و صدوق در خصال و در العیون می گوید: محمد بن علی ماجلویه رحمته الله علیه از محمد بن یعقوب کلینی از ابو علی اشعری از حسین بن عبید الله از حسن بن موسی خشاب از علی بن حسن بن رباط از پدرش از ابن آذینه از زراره بن اعین می گوید: (از ابا جعفر (علیه السلام) شنیدم می فرمودند: دوازده ائمه از آل محمد (علیه السلام) بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) محدث هستند و علی بن ابی طالب (علیه السلام) یکی از آنان است)، پس این امر نیز مؤید نسخه‌ی کافی که به دست شیخ مفید رسیده می باشد. (۴۴)

توقفی به همراه مجلسی و حائری

اول: حائری با این کلام خود با روایات به عناد پرداخته و می‌گوید: روایات که برخی‌ها گمان می‌کنند به ائمه سیزده‌گانه (علیهم‌السلام) دلالت می‌کنند در حقیقت گمان نمی‌رود که این روایات بر ائمه سیزده‌گانه (علیهم‌السلام) دلالت می‌کنند بلکه بدون هیچ شک و شبهه‌ای به این امر اشاره می‌کند و هر کس از تبدیل و انطباق آن بر ائمه دوازده‌گانه (علیهم‌السلام) سخن گوید دچار توهم و گمان شده نه کسی که آن را دال بر ائمه سیزده‌گانه (علیهم‌السلام) بداند! پس حائری خود دچار توهم و گمان گشته نه کسی که با او مخالفت کرده و آن را دال بر ائمه سیزده‌گانه (علیهم‌السلام) بداند.

دوم: حائری ادعاء می‌کند که روایات تنها فقط بر ائمه دوازده‌گانه (علیهم‌السلام) منحصر می‌باشند (در مقابل روایاتی پیدا می‌شوند که فقط بر ائمه دوازده‌گانه اشاره و منحصر می‌کنند و تعداد آن‌ها قابل شمارش نیست) و فرزندان من لازم است ادوات حصر که از آن‌ها استفاده می‌کنند را بشناسید و آن‌ها ادواتی هستند. مانند: (انما و استثنی بعد از نفی مانند الا و سوی و علا و تقدیم مفعول. مثلاً: ایاک نعبد که تنها بر حصر عبادت پروردگار دلالت می‌کند).

و شیخ محمد باقر صدر (رحمته‌الله) عام را به همراه تعریفش موضوع و خاص را منحصر قرار داده. برای مثال: (فرزند تو محمد). آن با اضافه شدن نبوت به محمد شناخته شده و بعد از این سخن آمده (محمد فرزند تو). ^(۴۵)

پس فرزندانم در این‌جا اگر تمام روایاتی که به وجود ائمه سیزده‌گانه (علیهم‌السلام) در مورد تبعیت قرار دهم هیچ امری در آن نمی‌یابیم که در منحصر شدن ائمه بر دوازده‌گانه (علیهم‌السلام) اشاره کند؛ سپس اگر روایات در ظاهر به منحصر شدن اشاره می‌کرد سید مرتضی به این امر اشاره می‌کند هنگامی که مسئله بودن امام بعد از امام مهدی (علیه‌السلام) پیش می‌آمد می‌گوید: (اگر از وجود امام و خلیفه بعد از حضرت حجت (علیه‌السلام) سخن گوئیم، از قول اثنا عشری خارج شدیم و اگر وجود امام بعد از حضرت را نفی کنیم، اصل دین که ستون مذهب است را باطل کردیم و آن قُبْح خالی بودن زمان از امام می‌باشد... جایز است که عالم بعد از ایشان زمان بسیار طولانی امتداد یابد، و خالی بودن زمین و زمان از ائمه بعد از ایشان جایز نیست بلکه باید عده‌ای از

ائمه در این برهه از زمان حضور یابند تا به حفظ دین و مصالح اهل آن پردازند و این امر در مسلک و طریق امامت، به ما ضرری نمی‌رساند؛ زیرا آن کس که ما را مکلف ساخت و او را پرستیدیم شناخت امامت دوازده امام را بر ما ملزم ساخت، و آن را با بیان روشن، بیان می‌کنیم ... و این گفته ما را از نام‌گذاری اثنا عشری خارج نمی‌سازد؛ زیرا این اسم نزد ما بر کسی اطلاق می‌شود که امامت دوازده امام را ثابت کند و ما ثابت کردیم و کسی در این راه هم مسیر ما نیست، پس با این نام از دیگران جدا گشتیم).^(۴۶)

اگر سید مرتضی می‌دید که روایات دوازده‌گانه بر حصر دلالت می‌کرد و در مورد نفی و عدم وجود امام بعد از امام دوازدهم (علیه السلام) علی‌رغم حصر موجود سخن می‌گفت، اما پدر چگونه هم‌بستگی بین روایات دوازده‌گانه و روایات سیزده‌گانه ممکن است؟ فرزندانم روایات مکمل همدیگر هستند و نه متناقض و متعارض زیرا تعارض همان‌طور که سید محمد باقر صدر بیان کرده همان (منافات و تناقض بین دلالت‌های دو دلیل است).^(۴۷) و هم‌چنین گفت: (تعارض بین دو دلیل زمانی تحقق می‌یابد که هر کدام از آنها مداول دلیل دیگر را نقض و نفی می‌کند).^(۴۸) و اگر در روایات ائمه دوازده‌گانه و سیزده‌گانه تأمل و توجه می‌کردید در می‌یافتید که هیچ منافاتی با دلالت‌های یکدیگر ندارند بلکه یکی عددی را می‌گوید و دیگر عددی بیشتر از عدد مذکور را بیان می‌کند و اول در حصر ظاهر نشده تا منافات ایجاد شود.

سپس عددی که به سیزده تن تبدیل شده به سبب وارد شدن مهدی اول (علیه السلام) به همراه ائمه (علیهم السلام) است و در گذشته گفتم که مهدی اول (علیه السلام) گاهی در شمار ائمه (علیهم السلام) قرار می‌گیرد و گاهی در شمار مهدیین (علیهم السلام) و در این روایات نیز مهدی اول (علیه السلام) در شمار ائمه (علیهم السلام) قرار گرفته که تعدادشان سیزده امام (علیهم السلام) شده است.

محمود: پدر آیا تو با توجه به این روایت مذکور در ینابیع الموده از کتاب فرائد السمطين اثر ابراهیم بن محمد حموی شافعی، امامت تنها به ائمه دوازده‌گانه (علیهم السلام) منحصر نمی‌شود؟ سعید بن

۴۶- رسائل مرتضی: ج ۳ ص ۱۴۵.

۴۷- دروس في علم الأصول: ج ۳ ص ۲۱۷.

۴۸- دروس في علم الأصول: ج ۱ ص ۴۱۶.

جبیر از ابن عباس می گوید: رسول الله ﷺ می فرمودند: (اوصیای من حجت های الهی بر خلق بعد از من دوازده تن هستند اول آنان برادرم و آخر آنان نیز فرزندم است. عرض شد: یا رسول الله ﷺ برادر شما کیست؟ فرمودند: علی (علیه السلام). عرض شد فرزند شما کیست؟ فرمودند: مهدی (علیه السلام) کسی که زمین را پر از عدل و داد می کند بعد از این که پر از ظلم و ستم گشته. قسم به کسی که مرا به حق برانگیخت او بشارت دهنده و بیم دهنده است و اگر یک روز تا آخر دنیا باقی مانده باشد خداوند آن روز را آنقدر امتداد می دهد تا فرزندم مهدی (علیه السلام) خروج کند. پس روح الله عیسی بن مریم (علیه السلام) نازل شده و پشت سر او نماز می خواند و زمین با نورش روشن می گردد و او مالک مشرق و مغرب زمین می شود). (۴۹)

پدر در این روایت برای اول و آخر ائمه حصر ایجاد شده است اول آنها علی (علیه السلام) برادر رسول الله ﷺ و آخر آنان مهدی (علیه السلام) است و روایات به وجود دوازده امام دلالت می کند. پدر: فرزندانم به آنچه می گویم خوب توجه کنید. ما اعتقاد داریم و تسلیم این امر هستیم که امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) آخرین ائمه (علیه السلام) و خاتم آنان (علیه السلام) می باشد اما می گوئیم روایاتی که مهدی اول (علیه السلام) را در شمار ائمه (علیه السلام) قرار داده است به سبب منزلت و مقام والای اوست و قرار گرفتن او در شمار ائمه (علیه السلام) با دوازده گانه بودن آنان منافاتی ندارد بلکه روایت وصیت به وضوح بر وجود ائمه دوازده گانه و مهدیین دوازده گانه (علیه السلام) اشاره می کند؛ اما آنچه در این مورد حائز اهمیت است این می باشد که آیا روایاتی که بر ائمه دوازده گانه دلالت می کند با روایات ائمه سیزده گانه تعارض دارند؟

پاسخ: هرگز بین آن دو هیچ تعارضی وجود ندارد و حقیقت امر این است که در چیزهای اثبات شده تعارض وجود ندارد یعنی تعارض بین نفی و اثبات به وقوع می پیوندد نه بین دو چیز ثابت. و روایات دوازده گانه وجود ائمه دوازده گانه (علیه السلام) را اثبات می کند، همان طور که روایات سیزده گانه چنین اثبات می کنند و در روایات ائمه دوازده گانه هیچ گونه حصر وجود ندارد که گفته شود با روایات سیزده گانه منافات دارد.

سوم: و گفته او در مورد روایت: (آشکار است که ظاهر عبارت همان اراده و تفسیر برخی ها مبنی بر دوازده گانه بودن ائمه نیست؛ بلکه ظاهر روایت بر ائمه دوازده گانه از فرزند

رسول الله ﷺ و علی (علیه السلام) دلالت می کند و علی (علیه السلام) همانند رسول الله ﷺ از شمار ائمه (علیهم السلام) حذف شده، ایشان (علیهم السلام) و رسول الله ﷺ پدران این دوازده فرزند می باشند).

می گویم: ظاهر روایت با آنچه که آن را ظاهر ساخته. و اگر روایت ظاهر و آشکار بود پس چرا این روایت در شمار روایاتی قرار گرفته که برخی ها گمان می کنند بر ائمه سیزده گانه دلالت می کند، پس ظاهر چیزی است که به وضوح به گوش شنونده می رسد و با این گونه ظهور هیچ توهمی حاصل نمی شود بلکه انسان به ظاهر آن نیز عمل می کند.

سپس دلیل گفته او چه بود که گفته: علی (علیه السلام) و رسول الله ﷺ از شمار ائمه حذف و خارج شده اند و ایشان (علیهم السلام) و رسول الله ﷺ پدران این فرزندان هستند؟ چگونه ممکن است از شمار ائمه (علیهم السلام) حذف شوند؟ همه این امور به خاطر این است که آنان در صدد منحصر ساختن امامت بر ائمه دوازده گانه (علیهم السلام) بودند چرا که آن مورد متمرکز در اذهان آنان است پس توجیهاات آنان بسیار ضعیف و توهم برانگیز بوده که هیچ ارزشی ندارند.

چهارم: و سخن او: (و سید نزار حسنی می گوید: ... این مؤید نسخه کافی است که به شیخ مفید رسیده) پاسخ به این قسمت را در تعریف تصحیف دادم.

پنجم: سید حائری از شیخ مجلسی در کتاب مرآة العقول می گوید: (و مجلسی در مرآة العقول به تغلیب حمل کرده یعنی بیشتر آنها به جز یکی از فرزندان رسول الله ﷺ و علی (علیه السلام) نیز از آنان می باشد که گفته شده: همه محدث از فرزند رسول الله ﷺ و علی (علیه السلام) هستند).

واثق: پدر تغلیب یعنی چه؟

پدر: در خلال این مثال تغلیب برایتان شرح می دهم. فرزندانم توجه کنید اگر مردانی آمدند که تعدادشان ۱۰ نفر و به همراه آنان نیز دو زن بودند حال اگر کسی از تو پرسید چه کسی آمده؟ می گویی: قومی آمدند و هرگز با حصر دو زن ذکر نمی کنی بلکه زنان را در شمار مردان قرار می دهی چرا که تعداد مردان بیشتر از زنان است اما بیشتر رجال این امر را اطلاق می نامند - یعنی کلمه ای که بر قومی همراه با زنان اشاره می کند - اگر از باب تغلیب می آید یعنی اغلب عده ای آنان رجال است و این امر مجاز است؛ زیرا اگر عبارت اطلاق را در معنای حقیقی آن به کار ببری اطلاق حقیقی می باشد و اگر در معنای غیر حقیقی به کار رود عبارت اطلاق مجازی

می‌شود، مثلاً اگر بگویی (من شیری دیدم) ذهن مخاطب به شیر جنگل و حیوان ختم می‌شود که رد معنای حقیقی‌اش به کار رفته است، اما اگر بگویی (من شیری در میدان جنگ دیدم) مخاطب متوجه می‌شود که مراد از شیر در این جا شخص شجاع است زیرا شیر به شجاعت معروف است و آنچه که باعث شد شنونده به کلمه یا به مراد (شخص شجاع) برسد قرینه‌ی آن (میدان جنگ) است؛ پس او به برکت این قرینه به مفهوم و مراد اصلی دست یافت، این عبارت مجازی می‌باشد زیرا عبارت شیر برای انسان شجاع قرار نگرفته است بلکه برای حیوان درنده و بی‌باک قرار گرفته، پس استفاده از عبارت شیر برای حیوان حقیقی و برای انسان شجاع مجازی است.

اطلاق عبارت رجال - در مثال قبلی - بر قومی که شامل زنان هم است عبارتی مجازی است نه حقیقی و این موضوعی است که به آن تغلیب می‌گویند. بعد از درک و فهم تغلیب گفته سید حائری از کتاب مرآة العقول مجلسی برای شما روشن می‌گردد که گفته است: (و مجلسی در مرآة العقول بر تغلیب حمل کرده یعنی بیشتر آنها به جز یکی از فرزندان رسول الله ﷺ و علی (علیه السلام) از آنان یاد شده به تعبیر این گفته (همه محدث از فرزند رسول الله ﷺ و علی (علیه السلام) او می‌خواهد بگوید که ائمه (علیهم السلام) یازده فرزند از فرزندان رسول الله ﷺ هستند که علی (علیه السلام) جز آنان شمرده نشده است و علی (علیه السلام) از باب تغلیب از فرزندان رسول الله ﷺ به شمار رفته است. دفع ادعای تغلیب و توجیه شیخ مجلسی را رد می‌کند:

اولاً: او توجیه را رد کرده و در مورد برخی روایات که بر وجود ائمه سیزده گانه (علیهم السلام) دلالت می‌کند تصحیح می‌نماید و مطابقتی ندارد، همان‌طور که اعتراف مجلسی را ذکر خواهیم کرد.

دوماً: و اگر این جدل صحیح باشد در برخی موارد صرف توجیه خالی از دلیل است پس هیچ دلیلی بر حل تغلیب نبوده و علاوه بر آن ادعای تعارض بین روایات ائمه دوازده گانه و سیزده گانه موجب تأویل و حمل بر تغلیب شده و نیز در گذشته نفی تعارض در عدم ظهور روایات ائمه دوازده گانه به صوت منحصر بیان شده است و حمل مستلزم داشتن دلیل محکم همانند محل و موضع آن است در حالی که آن از موضع و محل خود مفقود شده و گفتگوی امشب ما تا روایت اول در این جا پایان می‌یابد و تکمیل آن را به فردا شب، به مشیت الهی موکول می‌کنیم و حمد و سپاس از آن پروردگار جهانیان است و بهترین درود و سلام‌ها بر

محمد و آل محمد ائمه و مهدیین باد که ما امر خویش را تسلیم آنان کرده ایم.



قسمت سوم

مرد آنچه که در مورد روایات سیزده‌گانه گفته شد

فرزندان از گفتگوی هر شب نهایت شادی و سرور را می‌بردند و در دنبال کردن گفتگوها به شدت اهتمام می‌ورزیدند، در حالی که با هم در حال سخن گفتن بودند پدر بر آنان وارد شد و بر آنان درود و سلام فرستاد آنان نیز بر او درود و سلام فرستادند.

پدر گفت: شما را از شدت گفتگوها خسته می‌بینم!

فرزندان: هرگز پدر ما خیلی از این گفتگوها سعادتمند شده‌ایم و نه تنها خیلی از آنها بهره بردیم بلکه بسیاری از عقایدمان را تغییر دادند.

پدر: خُب موضوع دیشب ما تا آنجا پایان یافت، پس به روایت دوم می‌پردازیم: شیخ کلینی در کافی به استناد از ابی جعفر (علیه السلام) از جابر بن عبد الله انصاری نقل می‌فرماید: که جابر فرموده: (بر فاطمه (علیها السلام) وارد شدم و در دستان ایشان (علیها السلام) لوحی دیدم که بر آن نام اوصیاء از فرزندانش نوشته شده بود آنان را بر شمردم دوازده تن بودند نام سه تن علی و نام سه تن محمد هستند). (۵۰)

سخنان سید مرتضی عسکری:

سید مرتضی در معالم المدرستین بعد از روایت قبل می‌گوید: (و مفید این حدیث را با همان لفظ در ارشاد ج ۲ ص ۳۴۶ از کتاب کافی نقل کرد و طبرسی در کتاب اعلام الوری ج ۲ ص ۱۶۶ نیز از او تبعیت کرده است).

و محتوای این حدیث در سه کتاب با این عبارت آمده که تعداد ائمه اوصیای نبی (صلی الله علیه و آله) سیزده تن می‌باشند و علی (علیه السلام) به همراه فرزندان از فاطمه سیزده تن می‌باشند.

می‌بینیم که صدوق خود حدیث را روایت می‌کند و از کافی نقل نکرده و در عیون اخبار الرضا (علیه السلام) با دو منبع خارج می‌کند، در کمال الدین با منبع دیگر " کمال الدین ص ۲۶۹ " از

محمد بن حسین سپس سند با منبع با سند کافی جمع شده و از جابر نقل می‌کند که فرموده: (بر فاطمه علیها السلام وارد شدم در دستان ایشان علیها السلام لوحی دیدم که بر آن نام اوصیاء بود پس آنان را بر شمردم دوازده تن بودند آخرشان قائم است، سه تن از آنان محمد و چهار تن علی بودند).

نتیجه بحث و مقایسه: در نسخه‌ی کافی وارد شد "از فرزندش": به آن اضافه بوده و در دیگری وارد شده "سه تن از آنان و آن تحریف شده، و شیخ مفید در مورد آن در ارشاد نقل کرده، و درست مطلب همان چیزی است که شیخ صدوق در عیون و الخصال^(۵۱) ذکر کرده که چهار تن از آنان علی است. (بدون ذکر عبارت فرزند او).^(۵۲)

توقفی به همراه مرتضی عسکری:

اولاً: نتیجه‌ی این مقایسه با نتیجه‌ی مقایسه گذشته اختلاف دارد؛ چرا که نتیجه‌ی مقایسه در روایات اول از شیخ مفید بوده در حالی که نتیجه‌ی مقایسه دوم از شیخ صدوق است و در مقایسه روایت اول گفته: (یظهر من استعراضنا الحدیث عن الکافی ومن أخذ منه أي الشیخ الصدوق والمفید والطبرسی، أن النسخ قد أخطأوا فی کتابة الحدیث فی الکافی بعد عصر الشیخ المفید، ولم نقل بعد عصر الطبرسی؛ لأن الطبرسی يأخذ أخباره فی إعلام الوری من کتاب الإرشاد للمفید وینسخ فیہ علی منواله).^(۵۳)

می‌گوید: (در نسخه‌ی کافی وارد شده (از فرزندش) و آن اضافه است و وارد شده (سه تن از آنان) این نیز تحریف شده و شیخ مفید از او در ارشاد نقل کرده و درست و صحیح همان

۵۱- در الخصال با این متن و سند ایراد شده است که: ابی جابر ما را حدیث گفت، سعد بن عبد الله ما را حدیث گفت، محمد بن الحسین بن ابی خطاب ما را حدیث گفت، از الحسن بن محبوب، از ابی الجارود، از محمد باقر علیه السلام، از جابر بن عبد الله انصاری گفت: (بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و در دستان ایشان علیها السلام لوحی دیدم که در آن نام اوصیاء نوشته شده بود آنان را بر شمردم دوازده تن بودند که یکی از آنها قائم، و نام سه تن علی و نام سه تن محمد بود). الخصال: ص ۴۷۷.

۵۲- معالم المدرستین: ج ۳ ص ۲۶۲.

۵۳- معالم المدرستین: ج ۳ ص ۲۵۹.

چیزی است که نزد شیخ صدوق در عیون و الخصال ذکر شده چهار تن از آنان علی (بدون ذکر لفظ) از فرزندش).

هر کسی باید از سید مرتضی عسکری بپرسد که آیا مقایسه‌ای که ذکر کرده اضافه عبارت از فرزندش را اثبات می‌کند و یا تحریف عبارت سه تن از آنان را به تحقیق اثبات کرده که او این قدر به یقین رسیده است؟ و هر نسخه‌ای که در آن تعداد ائمه (علیهم‌السلام) سیزده تن می‌باشد، خطاء و اشتباه بوده تا عسکری و غیر او در صدد جعل و مطابقت آن با ائمه دوازده گانه بر آیند؟ و این که هر آن چه در نسخه‌های شیخ مفید در مورد حقانیت ائمه دوازده گانه آمده درست و صحیح بوده و هر گاه از حقانیت ائمه سیزده گانه نقل کرده است، در این جا حق با شیخ صدوق در مورد ائمه دوازده گانه بوده است؟ آیا این همان بحث علمی است که باید خود روایات سخن گوید نه این که بر آنان حکم شود؟

فرزند نام در تمام روایات ملاحظه می‌شود که بر ائمه سیزده گانه دلالت می‌کند با این حال سید مرتضی عسکری می‌گوید آن تحریف یا تصحیف شده است پس حکم بر آن جایز است اما در حقیقت سید عسکری در میان کیفیت حکم خود حیران گشته و گاهی نسخه‌های مفید را تأیید می‌کند و گاهی نسخه‌های شیخ صدوق را؛ آن هم به خاطر خطاء بودن نسخه‌های مفید تبعیت می‌کند!

دوماً: دلیلی که باعث شده سید مرتضی عسکری و غیره که تابع او شده‌اند، از تصحیف و تحریف سخن بگویند اعتقاد آنان به منحصر بودن امامت در ائمه دوازده گانه می‌باشد، پس در نظر آنان هر روایتی که خلاف این قاعده و قانون یا اعتقاد را بیان می‌کند به ناچار نقصان، خطاء و تحریف یا تصحیف بوده است و نیز در گذشته ذکر کردیم که روایات ائمه دوازده گانه به معنای منحصر بودن نیست.

سوماً: ما در صدد نفی تصحیف در روایات نیستیم ولی روایاتی که بر امامت ائمه سیزده گانه دلالت می‌کند کاملاً فرق دارند زیرا در مصادیق متون آنها اعتماد بسیاری در مفهوم محتوا دیده می‌شود که آن هم اثبات ائمه سیزده گانه است، تنوع متون به طور کلی اما با یک مفهوم به هدف خاص احتمال تحریف و تصحیف را این روایات ساقط می‌کند.

سخنان سید حائری

بعد از نقل روایت دوم معروف به حدیث لوح می‌گوید: (از فرزندش، گمان می‌رود که از فرزندش دوازده تن و به همراه علی (علیه السلام) سیزده تن می‌شوند). و اگر نسخه تمام بود بر تغلیب حمل می‌شود اما شأن آن در تمامی نسخه است زیرا صدوق همین روایت را بدون هیچ تشویشی با همین سند روایت می‌کند:

می‌گوید: (احمد بن محمد بن یحیی عطار از پدرش او از محمد بن حسین بن ابی خطاب از حسن بن محبوب از ابی جارود از ابی جعفر (علیه السلام) از جابر بن عبد الله انصاری می‌فرماید: (بر فاطمه (علیها السلام) وارد شدم در دستان ایشان لوحی دیدم که بر آن نام اوصیاء (علیهم السلام) بود آنان را بر شمرده دوازده تن بودند آخرشان قائم بود نام سه تن از آنها محمد و نام چهار تن علی بود) و هم‌چنین روایت کرده: (حسین بن احمد بن ادريس از پدرش از احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم جمیعاً از حسن بن محبوب از ابی جارود از ابی جعفر از جابر بن عبد الله انصاری و همان حدیث را بیان می‌کند و همان حدیث را با سند دوم در عیون اخبار الرضا ذکر می‌کند).^(۵۴)

توقفی به همراه حائری:

اولاً: حائری در تمامی نسخه شک و تردید دارد و علت شک او این است که صدوق هم همان روایات را ذکر می‌کند. زیرا صدوق این روایات را با همان سندش بدون هیچ تشویشی روایت می‌کند و می‌گوید: احمد بن محمد بن یحیی عطار از پدرش از محمد بن حسین بن ابی خطاب از حسن بن محبوب از ابی جارود از ابی جعفر (علیه السلام) از جابر بن عبد الله انصاری می‌فرماید: (بر فاطمه (علیها السلام) وارد شدم و در دستان ایشان لوحی دیدم که بر آن نام اوصیاء (علیهم السلام) بود آنان را بر شمرده دوازده تن بودند آخرشان قائم و سه تن از آنان محمد و نام چهار تن از آنان علی بود).

وائق: پدر مقصود او از تشویش چیست؟

پدر: مقصود از تشویش این است، روایاتی که صدوق ذکر کرده هرگز در آن عبارت (از فرزندش ذکر نشده) و با حذف کلمه (از فرزندش) روایت در صدد بیان اوصیاء به طور مطلق است نه فقط اوصیاء از نسل فرزندش و هنگامی که نام علی بن ابی طالب (علیه السلام) در لوح موجود است - قطعاً ایشان نیز حضور دارد - پس باید چهار تن از آنان علی باشد نه سه تن. و این با روایات صدوق که ذکر می‌کند هفت نام را ذکر می‌کند که سه نام از آنان محمد و چهار نام از آنان علی بوده مطابقت دارد نه با روایت کلینی که ذکر می‌کند نام سه تن از آنان محمد و نام سه تن علی، سپس در آنجا تشویش مدعی رفع می‌شود.

احمد: آیا ممکن است گفته شود که سند یکی است ولی روایت‌ها دو روایت باشند؟

پدر: آری، احتمال دارد.

دوماً: حائری می‌گوید: (و اگر نسخه‌ای تمام بود بر تغلیب حمل می‌شد و همان طور که در گذشته بود). و در گذشته بطلان ادعای تغلیب ذکر شد پس تأویل خلاف ظاهر روایت نتیجه اعتقادشان به منحصر بودن ائمه دوازده‌گانه می‌باشد در حالی که ذکر شد حصر در روایات دوازده‌گانه معنایی ندارد!

روایت سوم: شیخ کلینی در کافی با استناد از ابی جارود از ابی جعفر (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت (علیه السلام) فرمودند: رسول الله (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: (من و دوازده تن از فرزندانم و تو یا علی زر زمین یا میخ‌ها و کوه‌های آن هستیم به واسطه‌ی ما زمین از ویرانی استوار مانده پس آن هنگام که دوازده تن از فرزندانم روند زمین با اهلش از بین می‌رود و لحظه‌ای به آنان مهلت داده نمی‌شود). (۵۵)

سخنان سید مرتضی عسکری:

سید مرتضی عسکری این روایت را در معالم المدرستین ذکر کرده و بعد از آن روایت دیگری را ذکر کرده است و به مقایسه بین آن دو پرداخته است و روایت دوم که آن را نقل کرده این است: (محمد بن یحیی از محمد بن احمد از محمد بن حسین از ابی سعید عصفری عباد از عمرو از ابی جارود از ابی جعفر (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت (علیه السلام) فرمودند: (رسول الله

می‌فرماید: من و یازده تن از فرزندانم و تو ای علی زر زمین و میخ‌ها و کوه‌های آن هستیم به واسطه‌ی ما زمین از ویرانی استوار مانده پس آن هنگام که یازده تن از فرزندانم بروند زمین با اهلس از بین می‌رود و لحظه‌ای به آنان مهلت داده نمی‌شود).

نتیجه مقایسه: دوازده تن از فرزندانم: (دوازده تن از فرزندانم) در نسخه‌ی کافی تحریف شده است، صحیح آن در اصل عصفری وارد شده: و (یازده تن از فرزندانم) می‌باشد که کلینی از او حدیث روایت می‌کند. (۵۶)

توقفی با سید مرتضی عسکری:

می‌گویم: مقایسه هنگامی صحیح است که سند دو روایت یکی باشد - این در حالی است که اگر گفته شود یگانگی دو سند ضرورت متن روایت واحد را ایجاد می‌کند، و آن بعید است - مگر این که سند مختلف باشد. شیخ در کتاب غیبت نقل می‌کند و می‌گوید: جماعتی از ابی مفضل شیبانی از محمد حمیری از پدرش از اشعری از عمرو بن ثابت از ابی جارود از ابو جعفر (علیه السلام) نقل می‌کند. (۵۷)

در حالی که مجلسی در مرآة العقول با سند دیگری که شیخ طوسی در غیبت ذکر کرده فرق دارد را نقل و بیان کرده: شیخ در کتاب غیبت با سند دیگری از عمرو بن ثابت از ابی جارود در آن ذکر شده (من و یازده تن از فرزندانم) پس از این جهت روایت دوم چیزی غیر از روایت اول می‌باشد آن هم به خاطر این جمله (من و یازده تن از فرزندانم) به معنی این نیست که روایت اول تحریف یا تصحیف شده و یا حداقل نمی‌توان یقین داشت دچار تصحیف یا تحریف شده بلکه با اخذ موافقت این روایت (من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی زر زمین هستیم) روایت دیگر با متن این روایت مختلف است و از آنجا که این روایت بر ائمه سیزده گانه دلالت می‌کند قوی القول است و تصحیف از آن ساقط است.

۵۶- معالم المدرستین: ج ۳ ص ۲۶۴.

۵۷- غیبة الشیخ الطوسی: ص ۱۳۷ و صفحات بعدی.

سخنان شیخ مجلسی:

شیخ مجلسی در بحار بعد از نقل روایات بعدی از غیبه شیخ طوسی می‌گوید: (... و این خبر در کافی روایت شده از محمد بن یحیی از محمد بن احمد از محمد بن حسین از ابی سعید غضنفری از عمرو بن ثابت تا آن‌جا که فرمودند: **(من و دوازده فرزندم و تو ای علی...)**. دوازده تن به همراه فاطمه هستند یعنی با وجود فاطمه دوازده تن می‌شوند یا عبارت فرزند برای امیر المؤمنین (علیه السلام) بر طبق شیوهی تغلیب وارد شده و عطف (تو) بر علی (علیه السلام) از جهت عطف خاص بر عام و تأکید و تشریف صورت گرفته مثل عطف جبرئیل بر ملائکه. می‌گوییم: از این سند آشکار می‌شود که اشعری در سند شیخ طوسی تصحیف غضنفری شده پس در آن تأمل کنید در این‌جا کلام مجلسی در بحار پایان می‌یابد و آنچه که شیخ مجلسی ذکر کرده در سه وجه خلاصه می‌شود:

اول: می‌گوید: دوازده تن حضرت فاطمه (علیها السلام) و بقیه‌ی ائمه (علیهم السلام) جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌باشند به اعتبار آن که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت علی (علیه السلام) را جدا ساخته و فرمودند: **(من و دوازده تن از فرزندم و تو ای علی)** پس آن دوازده تن احتمال می‌رود حضرت فاطمه (علیها السلام) و بقیه‌ی ائمه (علیهم السلام) می‌باشند. پس نتیجه ائمه دوازده‌گانه با وارد شدن حضرت فاطمه (علیها السلام) محقق می‌شود.

دوم: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به طور تغلیبی عبارت فرزند را بر علی (علیه السلام) اطلاق کرده باشد به اعتبار این که بقیه‌ی ائمه (علیهم السلام) از فرزندان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشند پس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را به شیوهی تغلیبی به عنوان فرزند خود یاد کرده است.

سوم: عطف رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با لفظ (تو) که فرمودند: **(من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی)** این عطف، عطف خاص بر عام برای تأکید و تشریف است همانند عطف جبرئیل بر ملائکه.

توقفی به همراه شیخ مجلسی:

تمام سه دلایلی که ذکر کرد، تنها تأویل است، و هیچ دلیلی به عنوان تعارض با روایات ائمه دوازده گانه ندارد و در گذشته ذکر شد که ادعای تعارض به خاطر عدم ظهور روایات دوازده گانه به صورت منحصر مردود و از اعتبار ساقط است.

سخنان حائری روایات ارائه شده را نقل می کند و بعد از آن کلامی از شیخ مجلسی در کتاب مرآة العقول نقل می کند و می گوید: مجلسی در مرآة العقول ذکر می کند که احتمالاً مقصود از (دوازده تن) وارد شدن حضرت فاطمه (علیها السلام) به همراه یازده تن از فرزندانش (علیهم السلام) می باشد و در این حدیث به عنوان ائمه ذکر نشدند بلکه به عنوان زر زمین ذکر شده اند و مجلسی می گوید: شیخ در کتاب غیبت با سند دیگر از عمرو بن ثابت از ابی جارود و... آمده: (من و یازده تن از فرزندانم) و آن به حقیقت نزدیک تر است. پس به پاسخ شیخ مجلسی بسنده کرده و خیال خود را از تحمل خلاف پاسخ راحت کرده، از آن جایی که مجلسی صورت عبارت دوم را بیان کرده و گفته: (من و یازده تن از فرزندانم).

روایت چهارم: شیخ کلینی در کافی با استناد از ابی جعفر (علیه السلام) می گوید: (حضرت (علیه السلام) فرمودند رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (از فرزندان من دروازه نقیب نجیب و محدث و حکیم هستند که آخرشان قائم به حق است که زمین را پر از عدل و داد می کند همان طور که پر از ظلم و ستم شده باشد).

سخنان حائری:

می گوید: (مجلسی در مرآة العقول می گوید: احتمال می رود مقصود فاطمه (علیها السلام) و یازده تن از فرزندانش (علیهم السلام) می باشند و کلمه ی نقیب به کلمه ی امام قرابت بسیاری دارد اما این امر با احتمال دیگر از جمله تغلیب به وضوح آشکار می شود). در هر حال از دیگر توجیهاات گذشته چشم می پوشیم و می گوئیم: و اگر برخی از این اخبار کامل شوند این خبر واحد در مقابل آن همه روایاتی که بر ائمه دوازده گانه دلالت می کنند نادر و غریب بوده است و احادیث در مورد

امامت ائمه علیهم السلام طولانی است و تنها به اختصار آن پرداختیم و من توجه خوانندگان گرامی را به مطالعه کتب طولانی جلب می‌کنم.

توقفی به همراه حائری:

اول: آنچه را که مجلسی نقل کرده را بیان می‌کند، او به صراحت در مورد ائمه دوازده‌گانه می‌گوید که فاطمه علیها السلام و یازده تن از فرزندش علیهم السلام می‌باشند که این احتمال بعید است و آن هم به خاطر کلمه (نقیب) که به معنای امام نزدیک است، در حالی که فاطمه علیها السلام امام نیست پس مقصود از فاطمه علیها السلام و یازده تن از فرزندش علیهم السلام نمی‌باشد و از این جهت به روش دیگر توسل کرده و آن احتمال تغلیب است. یعنی چون تعداد بسیاری از ائمه علیهم السلام فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله هستند، علی علیه السلام نیز در شمار آنان قرار گرفته و از باب تغلیب به عنوان فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله تعبیر شده است. و در این جا شما را توجیه می‌کنند که این روایات با روایات ائمه دوازده‌گانه علیهم السلام مطابقت دارد در حالی که ظاهر و باطن این روایات بسیار منسجم و منظم است و نیازمند هیچ‌گونه تفسیر و تأویل عمیق نیست!

دوم: آشکار است که حائری نیز با این توجیحات هم توجیه نشده و می‌گوید: (در هر حال از دیگر توجیحات گذشته چشم می‌پوشیم و او این سخن را بر عدم قبول آن توجیحات نزد خودش دلالت می‌کند. و می‌گوید: اگر برخی از این اخبار کامل می‌شد این خبر واحد در مقابل آن همه روایاتی که بر ائمه دوازده‌گانه دلالت می‌کند نادر و غریب است). در ظاهر او نیز به تمامیت این خبر شک دارد و می‌گوید: (حتی اگر کامل باشد نمی‌توانیم از آن سخن بگوییم چرا که آن اخبار آحاد و نادر است و عقیده با اخبار آحاد نزد آنان قابل اثبات نیست). ای کاش می‌دانستم که چگونه قطع نیابت خاصه توسط توفیق سمری که آن خبر واحد است نزد حائری ثابت شده در حالی که دلایل و سند آن مختلف بود و چه کسی از فرستاده شدن سخن گفته و چه کسی از مجهولیت وی سخن گفته؟ آیا اثبات نیابت خاصه و عدم آن از امور مرتبط به بحث امامت که عقیدتی می‌باشد، نیست؟

سپس روایات داله بر امامت ائمه سیزده‌گانه در مقایسه با روایت ائمه دوازده‌گانه نادر و آحاد نیست. همان‌طور که او بین روایات ائمه دوازده‌گانه و ائمه سیزده‌گانه تعارض ایجاد کرده

عدم تمامیت ادعای تعارض را نیز اثبات کرده است.

واثق: پدر اگر آن را خبر واحد فرض کنیم مجموع آن احاد نمی باشد بلکه به وسیله معنا و مفاد آن انسان در مورد ائمه سیزده گانه به یقین می رسد به خصوص با آن روش تخصصی که آن ها را با دلایلیشان مبنی بر ائمه سیزده گانه بیان فرمودی انسان به یقین می رسد که آن حدث و گمان نیست بلکه همان هدف اصلی و مقصود است.

پدر: آفرین واثق جان. آری خداوند به تو بهترین ها عطاء کند و برادرانت را نیز توفیق خیر دنیا و آخرت را عطاء کند. تا این جا شرح و توضیح آنان در مورد روایات به پایان می رسد و آن همان مناقشه در مورد پنج روایت اول که در کافی ذکر شدند، بوده؛ اما آنان هرگز به وجود روایاتی که بر ائمه سیزده گانه در کتبی غیر از کافی دلالت می کنند توجه و التفات نکردند که من در جلسات قبل برای شما بیان کردم اما آنان به این روایات توجه نکردند. اما خود را از هر گونه بحث و توجیه درباره ی آن راحت کردند. امشب نیز به همین قدر از بحث در مورد روایات ائمه سیزده گانه و مناقشه در مورد آنچه در باب آنها گفته شد اکتفاء می کنیم و حمد و سپاس از آن پروردگار جهانیان است و درود و سلام الهی بر محمد و آل محمد ائمه و مهدیین باد که ما امر خود را تسلیم آنان کرده ایم.



قسمت چهارم

درسی حول توقیع سمری

فرزندان در دفتر پدر که هر شب در آن بحث و گفتگو می‌کردند حاضر شدند. به فرزندانشان سلام و درود فرستاد و از آنان پرسید: نظرتان در مورد بحث‌های شب‌های گذشته چیست؟ فرزندانش گفتند: پدر از جلسه‌ها استفاده‌ی بسیاری بردیم علاوه بر آن شما، ما را به راه راست و حق هدایت کردید در حالی که بسیاری از مردم در گمراهی به سر می‌برند و خداوند را حمد و سپاس می‌گوییم که ما را به ولایت امام مهدی (علیه السلام) هدایت کرده و ما را به معرفت وصی ایشان سید احمد الحسن (علیه السلام) رهنمون ساخت.

پدر: حمد و سپاس خدای جهانیان. آیا سؤالی درباره‌ی بحث‌های گذشته دارید؟
 واثق: آری پدر سؤالی دارم. در برخی کتب خواندم که امام مهدی (علیه السلام) در زمان غیبت کبری دیده و مشاهده نمی‌شود^(۵۸) و به دنبال این امر کلامی از امام مهدی نیز ذکر می‌کنند و آن توقیعی صادر شده از امام مهدی (علیه السلام) برای سفیر چهارم خود می‌باشد، که هم‌چنین کلامی در غیبت طوسی خواندم که در آن ادعای سفارت بعد از سمری را نفی می‌کند و می‌گوید: (... زیرا نزد ما هر کس بعد از سمری ادعای امر کند که کافر و فاسد گمراه و گمراه‌کننده است و توفیق از آن خداوند است).^(۵۹) و حائری نیز با توقیع صادر برای سمری به عدم وجود سفارت خاصه در غیبت کبری برای امام مهدی (علیه السلام) فتوا داده و در پاسخ دادن به سؤالات

۵۸- و از جمله آنها آنچه سیستانی بدان فتوا داد، و این متن فتوائی است که از روی جهل نسبت به حقیقت امر بود: (بسمه تعالی، وظیفه شرعی در برابر کسی که ادعای دیدار با امام عصر ارواحنا فداه می‌کند، چه به صورت مستقیم و چه از طریق رؤیا در زمان غیبت کبری در ادعائی که می‌کند نباید راست‌گو پنداشته شود و هر چه به ایشان (علیه السلام) از اوامر و غیره نسبت داده شود از او (مدعی) اخذ نشود. بلکه آنچه در باره‌ی ایشان (علیه السلام) از امور معلوم باطل که بعضی در فوق به آنها اشاره شد می‌گوید باید مورد انکار قرار گیرد، و ما برادران مؤمن خدا آنها را توفیق دهد را ملتفت می‌کنیم که دنبال مانند چنین ادعاها نروند و در نشر و ترویج آنها به هر نحوی مساهمت نکنند، و آنها را به پرهیز و دوری از اصحاب آنها و پیروان‌شان نصیحت می‌کنیم اگر چه این راه را ترک نکنند، و به خدای تبارک و تعالی تضرع می‌کنیم تا در فرج امامان صاحب العصر (علیه السلام) تعجیل فرج کند و ما را از انصار و یاوران ایشان قرار دهد. ۲۱ / رمضان / ۱۴۲۲ هـ. ق برابر با ۲۶ / آبان ماه / ۱۳۸۰ هـ. ش.

۵۹- غیبة الشيخ الطوسي: ص ۴۱۲، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۷۸.

اشخاصی که در مورد دعوت سید احمد الحسن (علیه السلام) به عنوان رسول و فرستاده‌ی امام مهدی (علیه السلام) خواهان حق بودند می‌گویند:

(بسم الله الرحمن الرحيم، با قطع و یقین ثابت شده است که نواب امام مهدی (علیه السلام) تنها چهار سفیر به نام‌های عثمان بن سعید عمری، دوم: محمد بن عثمان عمری، سوم: «ابو القاسم حسین بن روح و چهارم: علی بن محمد سمري بودند که شش روز قبل از وفات او، حضرت (علیه السلام) نامه‌ای با خط و امضای خویش نوشتند: ای علی بن محمد سمري خداوند به برادرانت در فقدان تو صبر و اجر دهد، پس تو در بین شش روز دیگر رحلت خواهی کرد، پس امرت را جمع کن و بر هیچ کس بر قائم مقامی تو بعد از رحلت وصیت مکن، پس غیبت تامه شروع می‌شود و ظهوری نیست مگر بعد از اذن خداوند متعال، و آن بعد از طول مدت و قساوت قلب‌ها و پر شدن زمین از ستم، و می‌آید از شیعیانم کسی که ادعای مشاهده کند، پس هر کس قبل از خروج سفیانی و وقوع ندای آسمانی ادعای مشاهده کرد دروغگوی مفتر است...).

و شیخ محمد السنند در کتاب فقه علائم ظهور می‌گویند:

(دلیل چهارم: قیام ضرورت در نظر طایفه‌ی امامت و یقینشان به انقطاع نیابت خاصه و سفارت از ضروریات مذهب بوده تا آن‌جا که علمای طایفه در مورد مدعیان سفارت به ضلالت محض حکم کرده و آنان را لعنت کرده و بیزاری جستند و آنان را از طایفه‌ی خود طرد کردند و این موقف به طور طبع از توقیعات ناحیه‌ی مقدسه و حول آنان صادر شده است).^(۶۰) و این به معنای نفی مطلق سفارت خاصه است.

ای پدر ممکن است حقیقت امر را بر ما آشکار سازی؟

پدر: آری عزیزانم خادم شما هستم. ای فرزندانم بدانید امام مهدی (علیه السلام) قبل از قطع شدن سفارت سفیر چهارم علی بن محمد سمري (علیه السلام) توقیع را صادر کردند و به شرح و تفصیل آن می‌پردازیم. اما قبل از این که وارد بحث توقیع و سخن‌پراکنی‌ها در مورد آن پردازیم باید از خودمان سؤال کنیم، و شایسته بود یک بار از خود سؤال کنیم و علت این امر و دوری ما از دین به خاطر دل بستن به دنیا و زیور آن است، و سؤالی که شایسته پرسش است: چرا

سفارت با وفات سمری رحمته الله پایان یافت و غیبت تامه رخ داد؟

پاسخ آن همان پاسخی است که سید احمد الحسن یمانی علیه السلام در کتاب فتنه گوساله ذکر کرده و فرمودند: (امام لطف الهی به مؤمنین است و وجود او در میان مردم برای التزام بهره‌ای بی‌پایان است پس هرگاه به خاطر ترس از کشته شدن در غیبت به سر برد و برای او سفیری وجود داشته باشد این امر در مقایسه با غیبت تامه (مطلق) بسیار بهتر است. زیرا سفیر و وصی فرمانده، قائم به جای امام علیه السلام می‌باشد و اوامر ایشان را نقل می‌کند. پس وجود سفیر نیز لطف الهی است، زیرا وجود او شبیه وجود معصوم است چرا که با وجود سفیر اتصال داشتن با امام علیه السلام میسر می‌شود و احکام شرعی صحیح و به خصوص اموری که با گذشت زمان دریافت می‌شوند انتقال داده می‌شوند؛ پس اگر امر چنین باشد چرا غیبت تامه رخ داده است؟ و پاسخ این سؤال دارای چند فرض است:

۱- بیم کشته شدن توسط طاغوت: و این امر ممکن است صحیح باشد و اگر در میان مردم ظاهر شود کشته شدن ایشان توسط طاغوتیان نیز ممکن است اما اگر در غیبتی غیر از تامه باشند یعنی سفیری از سوی امام مهدی علیه السلام باشد در این صورت از چشم طاغوت به دور مانده و مکر و حیل‌های آنان بی‌ثمر باقی می‌ماند و به خصوص این که ایشان علیه السلام از سوی خداوند مؤید هستند و از سوی دیگر می‌تواند با مؤمنان در ارتباط باشد و احکام شرعی و توجیهاتی که به آن نیازمندند را دریافت کنند، پس برای خلاص شدن و رهایی از دام طاغوت غیبت تامه و وجود سفیر کفایت می‌کند و هیچ ادعایی در غیبت تامه نیست و خداوند داناتر است.

۲- عدم وجود شخص مسئولیت‌پذیر برای عمل سفارت و نیابت خاصه از سوی امام علیه السلام: تا آن جا که می‌فرمایند: اما عدم وجود شخص واحد مسئولیت‌پذیر برای امر سفارت امری بعید است چرا که در حدیث اهل بیت آمده است که فرمودند: امام علیه السلام در زمان غیبت با وجود سی مؤمن از صالحان تنها و وحشت زده نمی‌شود.

۳- اعراض امت از امام علیه السلام: و عدم استفاده‌ی حقیقی از ایشان علیه السلام و عدم همراهی ایشان علیه السلام به عنوان فرمانده امت. پس غیبت تامه عقوبت و جزای امت می‌باشد و چه بسا یکی از اهداف غیبت تامه اصلاح امت بعد از عصیان و روی‌گردانی به سبب غیبت فرمانده

معصوم باشد. غیبت کبری چیزی شبیه به گمراهی بنی اسرائیل در صحرای سینا می باشد، یعنی آن عقوبتی اصلاح گر است و هدف از آن خروج عده ای از این امت برای حمل رسالت الهی به سوی اهل زمین است، گروهی که به هیچ چیز رضایتی ندارد جز به رهبری معصوم و به چیزی راضی نمی شوند جز دستور قرآن و آن را شعار و روش و سنت زندگی خود قرار دهد.^(۶۱) آشکار می کنم که حقیقت امر علت غیبت تامه اعراض امت می باشد و این خود امت است که دارای چند امر می باشد. حضرت (علیه السلام) می فرماید: (و علت اصلی و دلالت کننده بر امر غیبت تامه فقط اعراض و روی گردانی امت است که دارای چند امر می باشد:

الف) توقیعات صادر شده از ایشان (علیه السلام) از طریق سفرائش بسیار اندک اند، که دلالت بر این دارد که سؤالات مطرح شده از ایشان نیز اندک بودند... و بر اعراض و روی گردانی مردم از علم و امام دلالت می کند و کلینی در کتاب خود کافی ذکر می کند، در حالی که کلینی در غیبت صغری زندگی کرده و در شعبان سال ۳۲۹ هـ. ق در همان ماه و سالی که علی بن محمد سمری سفیر چهارم وفات یافته بود، وفات یافت.

کلینی رحمته الله فرمود: (أما بعد فقد فهمت ما شكوت اصطلاح أهل دهرنا على الجهالة وتوازرهم وسعيهم في عمارة طرقها، ومباينتهم العلم وأصوله، حتى كاد العلم معهم إن يأزر كله، وينقطع مواده، لما قد رضوا إن يستندوا إلى الجهل، ويضيعوا العلم وأهله).^(۶۲)

شیخ کلینی رحمه الله می گوید: (اما بعد، همانا فهمیدم چیزی که مورد شکایت اهل زمان ما از جهالت، و هم بستگی آنها و سعی بر آن جهالت، و دوری شدن از علم و اصولش بود، تا این که تا جایی رسید که علم کلاً با آنها وداع کند، و محتوای علمی آن قطع گردد، آن هنگام که راضی شدند به جهل استناد و تکیه دهند و علم و اهل علم را ضایع کنند).

مقدمه شیخ کلینی در کافی و نیز می فرماید: (و هر کس که خداوند خواهان توفیق اوست و ایمان او ثابت و مستقر باقی بماند اسباب را به گونه ای برای او مهیاء می سازد که دین خود را از کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم با علم و یقین و درایت بر می گیرد پس او در دین خود از کوهها استوارتر می گردد و هر کس که خداوند خواهان خذلان اوست و دینش برای او عار

۶۱- فتنه گوساله: ج ۲ ص ۶۱.

۶۲- مقدمة الشيخ الكليني في الكافي.

و ننگ باشد، اسباب را به گونه‌ای برای او مهیاء می‌کند که دین خود را بدون بصیرت و علم و تقلید و تأویل بر می‌گیرد پس آن مشیت الهی است که اگر بخواهد ایمان شخصی استوار می‌گردد و اگر هم بخواهد ایمانش را سلب می‌کند و چه بسا شخصی در صبح‌گاه مؤمن باشد و در شامگاه کافر شود و یا در شامگاه مؤمن باشد و در صبحگاه کافر شود زیرا شخص هر گاه عالمی را از علمای بزرگ می‌بیند یا همراه او مالی باشد او را مورد توجه خود قرار می‌دهد و از ظاهر او تشخیص می‌دهد و عالم (علیه السلام) می‌فرماید: (خداوند انبیاء (علیهم السلام) را بر نبوت آفرید پس به دنیا نمی‌آیند مگر به صورت انبیاء و اوصیاء (علیهم السلام) را بر وصیت آفرید پس نمی‌توانند جز اوصیاء باشند و ایمان را بر قوم نهاد پس اگر از آنان سلب شود مایه‌ی ننگ آنان است و اگر خداوند بخواهد آن را کامل و اگر بخواهد آن را سلب می‌کند و فرموده پروردگار در مورد آنان ﴿فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ﴾، ^(۶۳) (مستقر و بازگردانده شده). ^(۶۴)

پس ای برادر خداوند تو را هدایت کند بدان هیچ کس نمی‌تواند بین چیزی تمایز ایجاد کند چه بسا علماء بر اساس رأی خود در مورد روایتی اختلاف کنند جز این که عالم به آن سفارش می‌کند و می‌فرماید: (آن را بر کتاب خدا عرضه بدارید اگر با کتاب خدا مطابقت داشت آن را برگزید و آنچه که با کتاب خدا مخالفت می‌کند را رد کنید). و نیز فرموده‌ی ایشان (علیهم السلام) (آنچه که قوم با آن موافق بودند را رها کنید زیرا حقیقت در آن است که مخالف آن باشد). و نیز فرمودند: (متواتر را برگزید زیرا در اخبار متواتر شکی نیست). و ما از همه‌ی آنها چیزی نمی‌دانیم جز اندک، و ما چیزی شایسته‌تر و احاطه‌تر از ارجاع همه‌ی علم به صاحبش یعنی امام صاحب امر (علیه السلام) نمی‌یابیم و قبول امر در مورد آن که فرمودند: (از هر کدام که از باب تسلیم بر می‌گیرد شما را کفایت می‌کند). ^(۶۵)

(ب) از آنان ذکر شده که او مظلوم و فراموش شده است. امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: (امر در کوچکترین ما از نظر سن است و او دارای یادی فراموش شده است). ^(۶۶) پس ذکر اندک یا فراموش شده‌ی ایشان (علیهم السلام) بر اعراض امت از او دلالت می‌کند.

۶۳- الأنعام: ۱۹۸.

۶۴- الکافی: ج ۱ ص ۸.

۶۵- أصول الکافی الکلبی: المقدمة: ص ۸.

۶۶- غیبة النعمانی: ص ۱۷۵.

ج) توقیعی از امام (علیه السلام) برای سفیر ایشان سمری فرستاده شد که در آن فرمودند: (... و اما سبب و علت این غیبت خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾،^(۶۷) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می‌کند مپرسید)).^(۶۸)

چه بسا از این حدیث دریافت می‌شود که علت اصلی غیبت شما هستید و شخص آزاده را یک اشاره کافی است و بعد از پاسخ به سؤالات سمری که پرسیده ایشان (علیه السلام) فرمودند: (بسم الله الرحمن الرحيم نه به امری تأمل و تعقل می‌کنید و نه از اولیاء را قبول می‌کنید ﴿حِكْمَةٌ بِالْعَةِ فَمَا تُعِنِ التَّنْذِرُ﴾،^(۶۹) (حکمت بالغه [حق این بود] ولی هشدارها سود نکرد). سلام بر ما بندگان صالح خداوند).^(۷۰)

و آن درد و رنجی که به سبب اعراض امت از حق و از ایشان (علیه السلام) بر حضرتش عارض شده در کلامشان پنهان نیست، و ما ای عزیزان اگر یقین داشتیم که ایشان حجت خدا بر ماست روز و شب برای تعجیل فرج ایشان عمل می‌کردیم و نفس و مال و فرزند را پیشکش ایشان می‌ساختیم.

د) تمایل امت برای طاغوت و کمک کردن به آن از هر طریقی، حتی با اعمال مدنی که مردم به مباح بودن آن اعتقاد دارند و این در صفحات تاریخ آشکار است و به خصوص در غیبت کبری طاغوت به بسیاری از علماء و جاهدان بر امور باطل کمک رساندند با وجود این که امام کاظم (علیه السلام) بر صفوان (رضی الله عنه) اعتراض کردند زیرا شتر خود را به طاغوتیان عباسی هارون، قرض داد تا با آن به حج برود خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾،^(۷۱) (و در مقابل کسانی که ظلم می‌کنند به زانو در نیاید چرا که به شما آتش [عذاب] می‌رسد و شما اولیایی جز خداوند ندارید سپس نصرت داده نمی‌شوید).

۶۷- المائدة: ۱۰۱.

۶۸- بحار الأنوار: ج ۷۷ ص ۳۸۰.

۶۹- القمر: ۵.

۷۰- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۷۱.

۷۱- هود: ۱۱۳.

... و به این بسنده کردند که سبب غیبت ایشان (علیه السلام) تقصیر و کوتاهی است و اگر نه دلایل بسیارند پس هنگامی که مهمترین علت غیبت امام (علیه السلام) اعراض امت از ایشان (علیه السلام) است، بر ما واجب است تا همگان برای ظهور حضرتش (علیه السلام) عمل کنیم و علت غیبت تام را با بلند ساختن نام ایشان و اعلان و اظهار و دوری از طاغوتیان و پیروانشان که دشمن امام مهدی (علیه السلام) هستند را رفع کنیم).^(۷۲)

بعد از این که دانستیم سبب غیبت تام و انقطاع سفارت اعراض امت و خذلان آل محمد (علیه السلام) است، بر ما واجب است که درسی از این سخنان برگیریم تا عاقبت ما نیز مانند پیشینیان نشود، امر در مقابل ما بسیار واضح است و دیگر بر ما حجتی نمانده بعد از این که این درس را خواندیم و قرآن کریم عبرت‌هایی را بر ما بیان کرد و رسول الله (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) که تحت الهی بر آنان باد نیز حقائق را بر ما آشکار ساختند. اما توفیق سمری دارای نکات متعددی است و قبل از این که بیانات مناقشه در مورد توفیق را ذکر کنم برای شما متن صادره از امام (علیه السلام) برای سفیر چهارم را نقل می‌کنم.

شیخ صدوق روایت می‌کند: ابو محمد حسن بن احمد المکتب می‌گوید: در سالی که شیخ علی بن محمد سمری وفات یافت من در مدینه بودم و چند روز قبل از وفات، ایشان توفیقی برای مردم خارج کردند که در آن نوشته شده بود:

(بسم الله الرحمن الرحيم، ای علی بن محمد سمری خداوند به تو و برادرانت جزای عظیم دهد تا وفات تو شش روز باقی مانده است، امور خود را جمع کن و به کسی بعد از خود وصیت نکن تا در مقام تو قرار گیرد، غیبت تامه رخ داده و هیچ ظهوری نیست جز به اذن خداوند و آن بعد از طولانی شدن زمان غیبت و قساوت قلب‌ها و پر شدن زمین پر از ظلم و ستم می‌باشد و اگر کسی از شیعیان من ادعای مشاهده قبل از خروج سفیانی و صیحه کند کذاب مفتر است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم).

(پر شدن زمین پر از ظلم و ستم می‌باشد و اگر کسی از شیعیان من ادعای مشاهده قبل از خروج سفیانی و صیحه کند کذاب مفتر است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم). می‌گوید: توفیق را نوشته و این قسمت را خارج ساختیم پس هنگامی که روز ششم فرا رسید

نزد سفیر رفته و پرسیدم: وصی شما کیست؟ فرمودند: امر از آن پروردگار است. او بر آن بالغ است و وفات یافتند این آخرین سخن ایشان بود. (۷۳)

از یمانی آل محمد (علیهم السلام) در مورد توقیع سمری پرسیده شد فرمودند: (مناقشه‌های بسیاری در مورد این روایت است که کافی می‌باشند، و آنها این روایت را می‌دانند و از زمان بسیار دور آن را ترک کردند زیرا می‌دانند که احتجاج با آن ارزشی ندارد چرا که سند آن مشکل دارد و حتی اگر نزد آنان دارای سند صحیحی بود اعتقاد به آن بدون این که روایت دیگری آن را محکم کند تا به صدور آن یقین حاصل شود فائده‌ای ندارد، علاوه بر آن متن روایت متشابه است و فهم آن در نزد آنان بسیار مختلف است و علاوه بر آن روایت سوری ندارد و این بر طبق قواعدشان کلیت روایت را نقض می‌کند و قواعدشان حالت بازی دارد که هرگاه می‌خواستند به آنها عمل می‌کنند و هرگاه نخواستند وقوف می‌کنند! و نیز با وجود روایات و حوادث دیگر از جمله روایت یمانی و آنچه از نامه‌ها با شیخ مفید روی داده روایت نقض می‌شود پس مسئله تعلل با این روایت در هر حالت غیر قابل قبول است. علاوه بر آن سمری در هنگام وفات در پاسخ به آنها فرمود: (امر از آن پروردگار است)، او بر امر بالغ است و این بسیار آشکار است که سمری نه وصیت کرده و نه وجود وصی بعد از خود را انکار می‌کند بلکه معتقد بود امر دوباره باز خواهد گشت). (۷۴)

برای توضیح بیانات حضرت (علیهم السلام) بر چند نکته تمرکز می‌کنیم تا از مجموع این نکات عدم صحت احتجاج با این توقیع در نفی مشاهده و رؤیای امام صاحب عصر و زمان (علیهم السلام) ثابت شود و این بحث در شب آینده ان شاء الله ذکر خواهد شد.

حمد و سپاس از آن پروردگار جهانیان است. خداوندا بر محمد و آل محمد ائمه و مهدیین

(علیهم السلام) درود فرست که ما تسلیم ایشان هستیم.



۷۳- کمال الدین و تمام النعمة: ص ۵۱۶، رواها الشيخ الطبرسي في الاحتجاج: ج ۲ ص ۲۶۹، غيبة الطوسي: ص

۳۵۹، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۳۱۸.

۷۴- همگام با بنده صالح: ص ۲۸.

قسمت پنجم

مناقشه توقیع سمی

فرزندان جمع شدند تا به سخنان پدرشان گوش فرا دهند و به ادامه گفتگوهای پدر پیرامون دعوت مبارک یمانی پردازند. پدر شروع به گفتگو کرد و گفت: در شب گذشته برای شما بیان یمانی آل محمد (علیهم السلام) را ذکر کردم علی‌رغم این که کلام ایشان از نظر لفظ اندک بود، اما از نظر مضمون و محتوا، بسیار پُر بار است. فرزنداتم کلام سید (علیهم السلام) را برای شما در دو نکته خلاصه می‌کنم:

نکته اول: مناقشه در مورد سند .

و آن مناقشه از بابی که خود را به آن ملزم ساختند، نه از باب پایبند ساختن خودمان به قواعد علم رجال و درایت؛ زیرا برای آن علم، دلیل و حجتی نیست. پس شایسته‌تر این بوده که دلیل شرعی برای حجیت آن ارائه دهند، قبل از این که آن را مرجع و دلیل محکم برای رجوع، قرار دهند و از این نکته، دو امر را بیان خواهم کرد، که از خلال آن در می‌یابیم که آن‌ها هیچ حقی در نفی رؤیت و دیدار امام محمد بن الحسن (علیهم السلام) ندارند.

امر اول: پیروان مدرسه‌ی اصول و قواعد رجال، اخبار را به قسمت‌هایی تقسیم می‌کنند از جمله: **خبر متواتر**، و آن خبری است که مستلزم قطع و یقین می‌باشد. مانند حدیث غدیر که به طور متواتر در کتب ذکر شده است. و **خبر آحاد یا واحد**، خبری که در آن ظن و گمان به کار رفته باشد و در خور علم نیست.

و آنچه نزدشان معروف است این بوده که خبر واحد به دلیل مشروط بودن علم در آن، هیچ ارزش و اعتباری در زمینه‌ی عقائد ندارد، بلکه فقط در فقه کاربرد دارد. پس در این‌جا به سبب این توقیع، نفی رؤیا و مشاهده صحیح نیست؛ زیرا یک خبری از روی حدس و گمان و ظن می‌باشد و نمی‌توان با آن در مورد مسئله‌ی مربوط به امامت که از امور عقائدی است، استدلال کرد و امور عقیدتی نزد آنان، به وسیله‌ی خبر واحد ظنی غیر قابل اثبات است.

پس استدلال با این خبر، در جهت نفی مشاهده، بر حسب آنچه از طریقه‌ی عمل خود در اخبار بیان کرده‌اند، جایز نیست. و از آن‌چه تقدیم شد برداشت نشود که من به تقسیمشان در

اخبار اقرار دارم بلکه فقط آنان را به چیزی پایبند می‌کنم که خود را به آن پایبند می‌کنند و ما به این توقیع اقرار می‌کنیم اما در تفسیر، با آنان اختلاف داریم.

امر دوم: این توقیع از دو آزمایش برحذر می‌دارد، یکی مجهول بودن راوی آن و دیگری مرسل بودن آن است. برخی از مجهولیت راوی می‌گویند و برخی دیگر از مرسل بودنش، و بر اساس آنچه که در طریقه‌ی عمل خود در اخبار اقرار کرده‌اند، عمل به آن امکانپذیر نیست. طبق قواعد علم آنان در مورد اخبار امکان عمل به آن وجود ندارد.

نکته‌ی اول: هویت مجهول راوی، پس روایت دارای سندی ضعیف می‌شود و شخصیت مجهول، شخصیتی است که هیچ چیزی برای او در کتب رجال، ترجمه نشده. فقط سید خوئی در معجم رجال حدیث، فقط به ذکر توقیع بسنده کرده و هیچ نامی از نقل‌کننده‌ی آن نیاورده و فقط با نام (احمد بن الحسن المکتب).^(۷۵) ذکر کرده. و در این میان، صاحب مکیال المکارم گوشزدی داده و در آن بیان می‌کند کسی که توقیع از او نقل شده (احمد بن الحسن المکتب) نیست، بلکه او (حسن بن احمد المکتب)^(۷۶) است و طبق آنچه که صاحب مکیال المکارم ذکر

۷۵- معجم رجال الحدیث: ج ۱ ص ۱۸۲.

۷۶- گوید: یادآوری: دو مورد سهو در دو کتاب از علمای ما، خداوند رحمتشان کند واقع شده‌اند که لازم به یادآوری هستند: **اول:** در کتاب غیبت شیخ الأجل ابی جعفر محمد بن الحسن طوسی رحمته الله در نسخه‌ای که در نزد من است این‌گونه آمده است که جماعتی از ابی جعفر به ما خبر دادند، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، گوید: ابو محمد احمد بن الحسن مکتب من را حدیث گفت که در شهر السلام بودم، و حدیث بدین جا رسید همان‌گونه که از کمال الدین ابن بابویه رحمته الله نقل کردیم، و آنچه دانستم این است، آن فردی که ابن بابویه از او نقل کرده است حسن بن احمد است، و ظاهراً سهو در کتاب شیخ طوسی از طرف نسخه‌برداران صورت گرفته، و آنچه مؤید وقوع سهو در آن از طرف بعضی از نسخه‌برداران است، این که حاج میرزا حسین نوری رحمته الله این حدیث را در جنة المأوی از غیبت شیخ از الحسن بن احمد المکتب نقل کرده است و الله اعلم.

دوم: در کتاب مستدرک الوسائل عالم محدث حاج میرزا حسین نوری رحمته الله با وجود گشاده دستی، و کثرت اطلاعش، و اهتمامش در درج نام‌های مشایخ صدوق، از ذکر نام این شخص جلیل، غافل گشته. کسی که شیخ صدوق با خشنودی و رضایت‌مندی به طور مکرر روایت کرده و امثال چنین اموری که عالم را به تفحص و دنباله‌روی حریص می‌دارند و ظفر و چیرگی بر آنچه که در گذشته نسبت بدان غافل بوده، را واجب می‌داند. پس ای برادران من شما را به سعی و اجتهاد سفارش می‌کنم؛ زیرا خداوند هرگز طالب حق را دست خالی از درگاه خویش نمی‌راند و همچنین آنچه که بر وقوع سهو و سهل‌انگاری و اشتباه در کتاب شیخ و غفلت صاحب مستدرک در خصوص ذکر شیخ رحمته الله دلالت می‌کند این بوده که مولی‌ عنایة الله مذکور، حدیث مسطور را از کتاب ربیع الشیعه اثر ابن طاووس

کرده، از مشایخ صدوق است همان‌طور که سید خوئی در معجم رجال الحدیث به آن، تصریح کرده است. (۷۷)

ضمن این‌که صاحب مستدرکات علم رجال الحدیث نص کرده که روای توفیق (حسن بن محمد المکتب) است، همان‌طور که صاحب مکیال المکارم گفته است، جز این‌که بر مجهولیتش اشار داشته! (۷۸) پس در مورد شخص مزبور، دچار اختلاف شدند مبنی بر این‌که او (احمد بن الحسن المکتب) است، که بر اساس نظر برخی مجهول بوده، یا (حسن بن احمد المکتب) است، که بر اساس نظر خوئی و صاحب کتاب مکیال المکارم، از مشایخ صدوق بوده و براساس رأی نمازی، صاحب مستدرکات علم رجال الحدیث، مجهول می‌باشد.

پس شخص روای مجهول بوده و هرگز در کتب رجال ذکر نشده و طبق مبانی و قواعد آنان در علم رجال، امکان اعتماد بر خبر آن نیست. پس آنان حق عمل به این توفیق و احتجاج به آن را ندارند؛ زیرا سند آن ضعیف بوده و شخصی که از ضعیف بودن سند آن سخن گفته، سید محمد صدر رحمته الله می‌باشد که گوید: (و اما وجود آن به عنوان خبر مُرسَل غیر صحیح

به نقل از حسن بن احمد المکتب نقل کرده است پس به حمد و سپاس الهی و یاریش، آشکار شد که روایت کننده از ابی حسن سمری رحمته الله، حسن بن احمدی است که ابن بابویه رحمته الله از او روایت کرده و آنچه دال بر صحت این حدیث و صدور آن از جانب امام علیه السلام بوده، این است که شیخ طبرسی رحمته الله صاحب کتاب احتجاج، آن را مرسل و بدون ذکر سند روایت کرده و آن را در ابتدای کتاب ملزم داشته و تصریح کرده که در این کتاب، احادیثی که سندشان مذکور نیست را بدون سند درج می‌کند، اما به سبب موافقتش با اجماع یا اشتهار بین مخالف و مؤلف یا موافقتش با حکم عقلی، آن را ذکر کرده و نیز آشکار شده که حدیث مزبور به سبب موافقتش با اجماع یا اشتهار آن، از هرگونه سند، بی‌نیاز است و همچنین دلیل دیگر بر صحتش، استناد علمای ما از زمان شیخ صدوق تاکنون بوده و به آن اعتماد دارند و هرگز در مورد آن مناقشه قرار ندادند و هیچ‌یک از آنان در اعتبار آن تأملی نداشته همان‌طور که بر متابع و محقق در کتب و تصنیف‌های آنان آشکار است. پس از هر آنچه که ذکر کردیم، دریافت شد که حدیث مذکور از جملهی روایات قطعی است که در آن هیچ شک و شبهه‌ای نیست و از آن دست خبری می‌باشد که امام علیه السلام در مورد آن فرمودند: **(فيا اجمع عليه لاریب فيه)**، **(هر آنچه که بر آن اجتماع حاصل شد، در آن شکی نیست)**. مکیال المکارم للمیرزا محمد تقی اصفهانی ج ۲ ص ۳۳۴.

۷۷- سید خوئی گوید: الحسن بن احمد المکتب: ابو محمد، از مشایخ صدوق است که به او رحمت فرستاده است، کمال الدین، باب ۴۹، حدیث ۴۱. معجم رجال الحدیث: ج ۵ ص ۲۷۲.

۷۸- گوید: (الحسن بن احمد المکتب، ابو محمد: او را ذکر نکردند. صدوق در باب ۴۵ حدیث حضور او نزد علی ابن محمد سمری چند روز قبل از وفاتش، و خارج ساختن توفیق امام که حاکی از مرگ او بود، و عدم وصیت به هیچ کس از او و ... روایت کرده است. مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۲ ص ۳۴۸.

است) (۷۹) با وجود آن، تنها اشکالی که قابل برطرف شدن نبوده، و همواره قائم بوده، سند ضعیف آن است. پس هرگز (برای اثبات حکم شرعی، کافی نیست). (۸۰)

نکته دوم: ارسال؛ (۸۱) و در نزد آنان به آن عمل نمی‌شود مگر مرسلات برخی راویان، مثل ابی عمیر، بر حسب آنچه بعضی‌ها به سوی آن رفتند، به خبر مرسل او عمل می‌کنند. و حسن بن احمد المکتب یا احمد بن الحسن المکتب از جمله‌ی کسانی نیست که به مراسیل او عمل شود.

سید مصطفی کاظمی در بشارت الإسلام گوید: (همانا توقیعی که دارای خبری واحد و مرسل است، با قضیه‌های بسیار و رویدادهای بزرگی که علماء با آنها مواجه شده و پذیرفتند، و غیر اموری که در کتاب‌ها و تصانیف‌شان تدوین کردند، در تعارض نیست. علی‌رغم این که با آنچه کلینی و نعمانی و شیخ طوسی با استنادهای معتبر خود از امام صادق (علیه السلام) روایت کردند در تعارض است، که فرمودند: (لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبة ولا بد له في غيبته من عزلة وما بثلاثين من وحشة)، (همانا برای صاحب این امر غیبتی است و ناگزیر در این غیبت، عزلت‌گزیدن است و با وجود سی نفر، وحشتی از تنهایی نیست). و همان‌گونه که تفسیر و شرح دهنده‌ی احادیث، به آن تصریح کرده، امام (علیه السلام) با وجود سی تن از اولیای خویش در زمان غیبتش، مأنوس گشته و لازم است که این سی نفر در هر قرن و دوره، تغییر کرده و جای خود را به سی نفر دیگر دهند؛ زیرا آن‌چه از عمر طولانی برای مولایشان مقدر گشته، برای آنان مقدر نگشته است که این امر آشکاری است). (۸۲)

و از جمله کسانی که به مرسل بودن این توقیع، تصریح کرده، علامه مجلسی است. کما این که بعد از توضیحش در خصوص حدیث شریف، گفته است: (آن خبری واحد مرسل

۷۹- تاریخ الغیبة الصغری السید محمد الصدر: ص ۶۴۱، دار التعارف: ص ۱۹۹۲.

۸۰- تاریخ الغیبة الصغری: ص ۶۴۱.

۸۱- مرسل بر صیغه مجهول در ارسال به معنای اطلاق است، همان‌گونه که گفته می‌شود: شتر ارسال شده؛ زیرا راوی آن را مقید به چیزی نساخته. و آن: آن‌چه از معصوم (علیه السلام) روایت کرد و آن را کسی درک نمود، و اگر آن را در چیز دیگری درک کرد و با آن اجتماع کرد، پس اگر از او روایت کرد در آن هنگام بدون واسطه یا با واسطه از سلسله (از آخر آن- نیز-) ساقط شد، یکی از آنها ساقط شود یا بیشتر (یا همه)، سهواً یا از روی فراموشی و نسیان، (پس مرسل)، از مشهور است. نهاية الدراية سید حسن صدر: ص ۱۸۹.

۸۲- بشارة الإسلام: ص ۱۴۶.

است).^(۸۳) و بر این اساس، عمل به آن در فقه هم جایز نیست، چه رسد به عقائد.

نکته‌ی دوم: ملحقات مربوط به متن روایت

و چند امر را بیان خواهم کرد:

امر اول: سید (علیه السلام) فرمودند: (علاوه بر متشابه بودن متن روایت، و تعدد فهم آن، بیش از دریافت‌های مختلف است).

توقیع شریف، دارای نص و متن قطعی و صریح نیست، بلکه متشابه و چند وجهی است. لذا به همین خاطر در تفسیر لفظ مشاهده، دچار اختلاف شدند و وجوهی که توقیع را متشابه جلوه دادند اینک پیش روی شما هستند:

وجه اول: مقصود از مشاهده، به طور مطلق رؤیا است: و این تفسیر، مستلزم تکذیب روایات و تکذیب بسیاری از علماء می‌باشد.

اما تکذیب روایات: روایات به امکان دیدار و رؤیت امام مهدی (علیه السلام) در دوران غیبت کبری، تصریح می‌کنند و برخی از این روایات پیش روی شماست:

روایت اول: عده‌ای از اصحاب ما از احمد بن محمد از حسن بن علی از ابی حمزه از ابی بصیر از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل می‌کنند که حضرت (علیه السلام) فرمودند: (لابد لصاحب هذا الأمر من غيبة ولا بد له في غيبته من عزلة، ونعم المنزل طيبة وما بثلاثين من وحشة)، (برای صاحب این امر غیبت است و در غیبت نیز عزلت و گوشه نشینی برای اوست و چقدر خوب است منزلی پاک و با وجود سی تن وحشت و تنهایی نیست).^(۸۴) فاضل الأئین آسترآبادی گوید: مقصود از آن منزل پاک، محلی است که منزل معروف ایشان (علیه السلام) بوده و با سی تن از اولیای خویش (علیه السلام) مانوس می‌باشد).^(۸۵)

روایت دوم: احمد بن محمد بن سعید از قاسم بن محمد بن حسن بن حازم از کتابش، گوید: عبیس بن هشام از عبد الله بن حیلہ از ابراهیم بن مستنیر از مفضل بن عمر جعفری از امام صادق

۸۳- بحار الأنوار: ج ۳۵ ص ۳۱۸.

۸۴- الکافی: ج ۱ ص ۳۴۰.

۸۵- شرح أصول الکافی: ج ۶ ص ۲۶۵.

(علیه السلام) نقل می کند که حضرت (علیه السلام) فرمودند: (إن لصاحب هذا الأمر غيبتين: إحداهما تطول حتى يقول بعضهم: مات، وبعضهم يقول: قتل، وبعضهم يقول: ذهب، فلا يلقى على أمره من أصحابه إلا نفر يسير لا يطلع على موضعه أحد من ولي ولا غيره إلا المولى الذي يلي أمره)، (برای صاحب این امر، دو غیبت است. دومین غیبت به اندازه ای به درازا می کشد که گروهی می - پندارند: وی مرده است و گروهی می پندارند: کشته شده و گروهی می پندارند: (ظهور او) گذشته است. پس بر پیروی از او، کسی باقی نماند، مگر مردمی اندک. و کسی از جایگاهش مطلع نمی شوند،^(۸۶) مگر کسی که عهده دار امر ایشان است).^(۸۷)

و شیخ طوسی با اختلاف جمله‌ی جزئی (اندکی از اصحابش) این را نقل می کند، از ابراهیم بن مستنیر از مفضل نقل می کند که گوید: از ابا عبد الله (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: (إن لصاحب هذا الأمر غيبتين إحداهما أطول [من الأخرى] حتى يقال: مات، وبعض يقول: قتل، فلا يلقى على أمره إلا نفر يسير من أصحابه، ولا يطلع أحد على موضعه وأمره ولا غيره إلا المولى الذي يلي أمره)، (برای صاحب این امر دو غیبت است یکی طولانی است که برخی می گویند مرده و برخی می گویند کشته شده و برخی گویند رفته است. کسی از اصحابش بر این امر باقی نمی ماند، جز اندکی از اصحابش، و هیچ ولی و غیره از موضع ایشان (علیه السلام) آگاهی ندارد جز آن مولا که امر ایشان (علیه السلام) را بر عهده می گیرد).

شیخ طوسی گوید: (این خبر بسیار صریح است و از آنچه که از اصحاب به دست رسیده، برای ایشان (علیه السلام) دو غیبت است که در یکی، از حضرت (علیه السلام) اخبار و نامه‌هایی نقل می شد و در غیبت دوم ارتباط به طور کلی قطع می شود و هیچ کس از موضع ایشان آگاهی

۸۶- شیخ ناظم عقیلی گوید: (لا يطلع على موضعه)، (کسی از موضعش آگاهی پیدا نمی کند). در خصوص نفی مشاهده‌ی امام (علیه السلام) و دیدار با ایشان در مکانی غیر از موضع اصلی حضرت، تصریح نمی کند. بلکه روایت به امکان اطلاع برخی خاصان و یاران دینی، از جایگاه حضرتش، تصریح می کند: (لا يطلع على موضعه فيها إلا خاصة موالیه فی دینه)، (کسی از موضعش آگاهی پیدا نمی کند جز یاران خاص در دینش). پس مشاهده و دیدار امام (علیه السلام) در اماکن مختلف بلکه در کشورهای مختلف، ثابت شده است. پس این روایت، نمی تواند در نفی مشاهده و دیدار با امام مهدی (علیه السلام) به کار رود؛ زیرا نگفته: (لا يطلع على شخصه)، (کسی از شخص حضرت اطلاعی ندارد) بلکه می گوید: (لا يطلع على موضعه)، (کسی از موضعش آگاهی ندارد) و برخی از علمای جلیل از جمله شهید سید صدر (علیه السلام) در موسوعه مهدوی به این امر اشاره کرده اند. پاسخ دندان شکن به منکران ذریه‌ی قائم ص ۳۳.

ندارد جز خاصان حضرتش).^(۸۸)

پس روایات در اثبات دیدار با حضرت (علیه السلام) بسیار واضح و آشکارند و هیچ تعارضی که قابلیت رفع داشته باشد، دیده نمی‌شود، علاوه بر آن، دیدارهای قطعی و یقینی بسیاری از اشخاص با امام مهدی (علیه السلام) در دوران غیبت کبری، بیش از بیش مسئله‌ی رؤیت را به اثبات می‌رسانند. محدث نوری در کتاب خود (النجم الثاقب) صدها داستان را نقل می‌کند که صاحبان آنها، با امام محمد بن الحسن المهدی (علیه السلام) دیدار داشتند.

وجه دوم: مقصود از مشاهده، رؤیا و نقل امور باطل از جانب امام مهدی (علیه السلام) است.

و شهید محمد صادق صدر رحمته الله در این باره می‌گوید: (پس مدعی مشاهده، زمانی دروغگو می‌باشد که اموری منحرف را از سوی امام (علیه السلام) نقل کند و اگر غیر از این باشد توقیع شریف نمی‌تواند دال بر بطلان ادعای او باشد و چه بسا امور صحیح و طبق قواعد اسلامی یا حداقل محتمل بر صحت را نقل کند و یا این که هیچ چیزی نقل نکرده باشد).^(۸۹)

سپس به این نتیجه می‌رسد و می‌گوید: (پس از هر آن چه که حاصل شد، دریافتیم؛ اشکالی که آنان ذکر کردند، بر توقیع شریف و اخبار مشاهده و نیز به امکانت اخذ آن و اخبار مشاهده، غیر وارد است و نمی‌توان تکذیبشان کرد جز این که بر انحراف و خروج از حق دلالت کنند).^(۹۰)

وجه سوم: مقصود از مشاهده، رؤیا به همراه ادعای نیابت خاصه.

مجلسی در کتاب بحار الأنوار، بعد از ذکر بیانی در خصوص توقیع شریف، می‌گوید: (شاید توقیع شریف دال بر آن مدعی باشد که مشاهده را به همراه نیابت و رساندن اخبار امام (علیه السلام) به سوی شیعیان ایشان، ادعاء کرده، مانند سفیران چهارگانه و ممکن است با اخبار گذشته منافات داشته باشد و کسی خواهد آمد که ایشان (علیه السلام) را دیده باشد و خداوند داناست).^(۹۱)

آن چه مجلسی بیان کرده، صرفاً به عنوان احتمالی است که به دنبال آن خواسته، منافاتی که تصور کردند بین توقیع شریف و اخبار دیگر که بر وقوع مشاهده، دلالت می‌کنند، وجود

۸۸- غیبة النعمانی: ص ۶۱.

۸۹- تاریخ الغیبة الصغری ص ۶۵۲.

۹۰- تاریخ الغیبة الصغری ص ۶۵۳.

۹۱- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۵۱.

داشته را رفع کند و گفته که آنچه در توقیع شریف مورد نفی قرار گرفته، سفارت و نیابت خاصه از جانب امام مهدی (علیه السلام) است، تا به سبب اخبار و حکایت‌هایی که مشاهده را اثبات می‌کنند، در ورطه‌ی تکذیب قرار نگیرد.

وجه چهارم: و آن، عدم وجود منافات و تضاد بین توقیع و بین اخبار و حکایاتی که مشاهده را اثبات می‌کنند، ارجحیت بیش‌تری دارد. و این معنا هنگامی آشکار می‌شود که ما لفظ مشاهده‌ی نفی شده در توقیع شریف را به عنوان ظهور و حضور علنی و آشکار تفسیر کنیم.

و این موضوعی است که نهاوندی در کتاب خود (العقري الحسان) ذکر کرده و نیز شیخ ناظم عقیلی در کتاب (پاسخ دندان‌شکن به منکر رؤیت صاحب الزمان (علیه السلام)) ذکر کردند و این متن سخن نهاوندی، اینک پیش‌روی شماست: (لا معارضة بين توقيع السمری وقصص القاءات من يحتاج إلى الجمع؛ لأنّ التوقيع الشريف بصدد منع دعوى الظهور، الظهور العلني للإمام، وذكر المشاهدة في التوقيع بمعنى الظهور والحضور كما في الآية: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾^(۹۲)، (هیچ تعارضی بین توقیع سمری و داستان‌ها و روایاتی که از دیدارها حکایت می‌کند نیست؛ زیرا توقیع شریف در صدد منع ادعای ظهور تام و علنی برای امام (علیه السلام) است و مشاهده در توقیع به معنای ظهور و حضور آشکار می‌باشد. همان‌طور که در آیه‌ی شریفه آمده است: (و هر کس از شما ماه را مشاهده کرد آن را روزه بدارد).

و قرینه‌ی آن در معنا، بر دو امر است:

امر اول: فرموده‌ی حضرت (علیه السلام) هیچ ظهوری نیست، مگر بعد از هرج و مرج و فتنه و فساد و فرموده‌ی دوم حضرت (علیه السلام) جز آن کس که ادعای مشاهده کند - یعنی ظهور امام (علیه السلام) - قبل از خروج سفیانی و صیحه که از نشانه‌های ظهور هستند و بدین ترتیب هیچ تعارضی بین توقیع شریف و بین حکایات دیدار دیده نمی‌شود (...).^(۹۳) و در این بحث، از عدم وجود منافات و تعارض بین روایات مشاهده و روایت توقیع شریف را درمی‌یابیم و این امر ارجح‌تر است.

۹۲- البقرة: ۱۸۵.

۹۳- به نقل از کتاب پاسخ دندان‌شکن به منکران رؤیت صاحب الزمان: ص ۳۶.

امر دوم: سید احمد الحسن علیه السلام فرمودند: (علاوه بر آن این تویق غیر مسور و طبق قواعد آنان، بر کلیت اشکال وارد می‌کند).

و برای توضیح آن چه فرمودند، می‌گوییم:

۱- جمله بر اساس منطق به دو قسمت تقسیم می‌شود: خبر و انشاء.

۲- خبر: آن، مرکب تام می‌باشد که جایز است، آن را به راستی و یا به دروغ توصیف کنیم و مثال خبر: زید از حج آمد. این یک جمله‌ی خبری است که احتمال صدق و کذب هم در آن وجود دارد.

۳- انشاء: آن، مرکب تام است که نمی‌توان آن را به صدق یا کذب توصیف کرد. مثال انشاء: ای کاش ایام جوانی بر می‌گشت. پس این جمله‌ای است که نمی‌توان به صدق یا کذب وصفش کرد؛ زیرا از چیزی خبری نمی‌دهد؛ که آن چیز به طور حتم رخ داده، درست باشد. و اگر غیر صادق باشد در این صورت کاذب است و به راستی که گوینده، نسبت را در لفظ خود می‌یابد و نمونه‌ها و مثال‌های انشاء زیاد هستند. (۹۴)

۹۴- و برای این که قضیه برای خواننده‌ی بزرگوار، روشن‌تر شود. آن چه که در کتاب منطق شیخ مظفر آمده را نقل می‌کنم: گوید: خبر و انشاء: هر مرکب تام، دارای یک نسبت قائم و پایدار بین اجزایش می‌باشد که نسبت تام نیز نامیده می‌شود و این نسبت: اول: دارای یک حقیقت ثابت در ذات خود است (بدون در نظر گرفتن لفظ آن) و این که لفظ مرکب از حقیقت و کشف حقیقت ثابت شده‌ی آن، سخن می‌گوید. مثلاً خبر دادن از حادثه‌ای که رخ داده و یا قبل از رخ دادنش، از آن خبر می‌دهند. مانند بارانی که از آسمان می‌بارد. بگوییم: باران بارید، یا فردا باران خواهد بارید. در علم منطق، چنین جمله‌ای، «خبر» و همچنین «قضیه» و «گفته» نامیده می‌شود و نیازی نیست که خبر حتماً باید با عالم واقع، مطابقت داشته باشد. پس اگر مطابقت یافت، آن خبر، صادق و اگر مطابقت نیافت، دروغ قلمداد می‌شود.

خبر: یک مرکب کاملی است که ممکن است نیمی از آن صادق و نیم دیگرش، کذب باشد.

چیزی که برای صاحب منطق اهمیت دارد و در جستجوی آن است، خبری می‌باشد که صدق محض است.

دوم: برای نسبت تام یا کامل، حقیقتی وجود نداشته (با چشم پوشی از لفظ آن) و چه بسا چیزی که نسبت را تحقق می‌بخشد، لفظ آن باشد که در مقصود گوینده، یافت می‌شود و به عبارت صریح‌تر: گوینده، معنا را در لفظ مرکب می‌یابد و در ورای نسبت کلامش، حقیقت ثابتی نیست تا کلام باری بر آن مطابقت داشته باشد و یا نداشته باشد. و این نوع مرکب (إنشاء) نامیده می‌شود و مثال این نوع مرکب جمله‌های امری: درس را حفظ کن. هُی: با دوستان ناباب مجالست مکن. استفهام انکاری: در مریخ زندگی هست؟! جمله‌های منادا: ای محمد! جمله‌های خواهشی و تمنائی: اگر بازگردیم از مؤمنان خواهیم بود. جمله‌های تعجبی: انسان چه خطر بزرگی است! جمله‌های قراردادی و عقدی

- ۴- در علم منطق، به خبر قضیه می‌گویند پس قضیه خبر است و خبر هم قضیه می‌باشد.
- ۵- اگر موضوع قضیه، شخصی باشد و آن موضوع (۹۵) بر اشخاص متعدد، قابل انطباق نبوده و تنها بر یک شخص معینی دلالت کند، بر فرض مثل: زید مرد شجاعی است. این نوع قضیه را قضیه‌ی شخصی می‌گویند. و اما اگر موضوع آن کلی باشد، یعنی بر چند شخص و بیش‌تر از آن قابل انطباق باشد، در این صورت قضیه به مسوره و مهمله تقسیم می‌شود. و مقصود از قضیه‌ی مسوره، قضیه‌ای است که سور آن، تعداد و کمیت موضوع را با لفظ دال بر تحدید مشخص می‌کند. و قضیه‌ی مسوره بر چهار قسمت، تقسیم می‌شود:
- ۱- موجبه‌ی کلیه: مثال: هر انسانی حیوان است و سور آن (همه، هر، همگان و الف و لام استغراق و دیگر الفاظی که بر تعدد افراد موضوع دلالت می‌کند).
 - ۲- سالبه‌ی کلیه: مثال: هیچ چیز برای انسان از سنگ نیست. و سور آن (هیچ، هیچ‌کس، هیچ‌چیز الفاظی هستند که بر سلب (منفی) محمول از همه‌ی افراد موضوع دلالت می‌کنند).
 - ۳- موجبه‌ی جزئیه: مثال: بعضی انسان‌ها، حیوان هستند. و سور آن. (برخی، بعضی، یکی، بیشتر، اغلب و دیگر سورها که بر ثبوت محمول بر افراد موضوع دلالت می‌کنند).
 - ۴- سالبه‌ی جزئیه: مثال: برخی انسان‌ها، نویسنده نیستند و سور آن. (برخی - نیستند، هر کسی - نیست و... دیگر سورهایی که بر سلب محمول از افراد موضوع، دلالت می‌کنند). (۹۶)

قضیه‌ی دیگری نیز وجود دارد که به آن قضیه‌ی مهمله می‌گویند و در آن کمیت افراد موضوع مبهم است و گوینده در لفظ تعداد و تشخیص افراد موضوع، سستی و بی‌اهتمامی

همچون عقد قرارداد اجاره، فروش، ازدواج. جمله‌های ایقاعی: همچون طلاق، رها کردن برده، وقف کردن و... و این مرکبات همه در لفظ دارای معانی هستند اما دارای حقائق ثابتی نیستند و ممکن است مطابقت داشته باشد و ممکن است نداشته باشد، ممکن است رخ دهند و ممکن است رخ ندهند و معانی آن، تنها با لفظ شکل گرفته و به وجود آمده‌اند و توصیف آن به صدق یا کذب، امکان‌پذیر نیست. پس انشاء: مرکب تامی است که نمی‌توان آن را به صدق یا کذب توصیف کرد. المنطق شیخ محمد رضا المظفر: ص ۶۱.

۹۵- قضیه یا جمله‌ای که از موضوع و محمول تشکیل شده: مثلاً در جمله زید برخاست. زید: موضوع و برخاست: محمول می‌شود و یا برعکس جمله: برخاستن زید. زید: موضوع، و برخاستن: محمول جمله است. و محمول همان حکمی است که گوینده در مورد موضوع جاری می‌کند.

۹۶- المنطق الشیخ محمد رضا المظفر: ص ۱۶۱.

ورزیده. مثلاً: انسان خندان است.

و قضیه‌ی مهمله در قوه‌ی جزئی، محقق حلی در مورد آن می‌گوید: (وهذه - أي المهملة - في قوة الجزئية فالبحث عن الجزئية يعني عن البحث عنها)، (و این-مهمله- در قوه جزئی موجود است، پس بحث در مورد جزئی، از بحث دیگری ما را بی‌نیاز می‌کند).^(۹۷)

بعد از آن‌چه گفتیم به روایت توقیع باز می‌گردیم که امام مهدی (علیه السلام) فرمودند: (جز کسی که ادعای مشاهده کند... کذاب مفتر است) و این قضیه، یک قضیه‌ی مهمله است، کما این‌که در آن هیچ لفظی که دال بر کیفیت افراد موضوع بوده، ذکر نشده است، یا به عبارت دیگر غیر مسوره است و یک معنا دارد. و بدین ترتیب این قضیه در قوه‌ی جزئی قرار گرفته یا به عبارت دیگر در قوه‌ی گفته‌ی ما: (برخی که ادعای مشاهده کند ... کذاب مفتر است)، نه همه یا هر کسی که ادعای مشاهده کند! پس هر کسی که ادعای مشاهده کند، نباید به خاطر استناد بر روایت توقیع شریف، او را تکذیب کرد؛ زیرا در آن ثابت نشده که همه‌ی کسانی که ادعای مشاهده کنند، کذاب مفتر هستند. پس هرگاه کسی ادعا کرد، باید نظری بر دلیلش انداخت حال چه صدق او را ثابت کند و چه کذب او را، نباید بدون هیچ تفحص و تحقیق و نظر کردن به آن‌چه می‌گوید، او را تکذیب کنیم، شاید او در ادعایش صادق باشد و ما هلاک شویم.

و بعد از آن‌چه تقدیم شد، ای فرزندان عزیزم رویگردانی و ردّ دعوت سید احمد الحسن (علیه السلام) با استناد بر توقیع سمی، به هیچ وجه جایز نیست؛ زیرا ثابت نشده که هر کسی ادعا کند، تکذیبش واجب است، بلکه مقصود از هدف آن، تکذیب برخی مدعیان، آن‌هم بعد از تحقیق و جستجو در دلایلی که با خود آورده، صورت می‌گیرد. بعد از این بحث، هر آن‌چه که در حاشیه‌ی کتاب جامع الادله به تألیف استاد، برادر ابو محمد انصاری آمده را نقل خواهیم کرد که در آن پاسخی مفید در مورد عبارتی که ابن قولویه شیخ طوسی آن را نقل کرده، می‌باشد.

گوید: (قال السيد الشهيد محمد صادق الصدر في موسوعته - الغيبة الصغرى ص ۴۰۹ - في تاريخ وتسلسل السفرات المزورة: (... و آخرهم في دعوى السفارة الكاذبة - على ما يظهر من عبارة الشيخ - أبو دلف الكاتب، حيث كان على ذلك إلى ما بعد وفاة السمري السفير

الرابع...))، (سید شهید محمد محمد صادق صدر در کتاب موسوعه - غیبت صغری ص ۴۰۹ - در تاریخ و تسلسل سفیران (... و آخرین آنان در ادعای سفارت کاذبه - که از عبارت شیخ آشکار می شود - ابو دلف کاتب بوده و بعد از وفات سمیری سفیر چهارم و بعد از وفات ایشان کرده...)). و آشکار می گردد که ابا دلف، در زمان حیات سفیر چهارم، ادعای سفارت کرده و تا بعد از وفات ایشان نیز همچنان مدعی بوده و بدین ترتیب، ابا دلف از مدعیان زمان غیبت صغری بوده نه غیبت کبری. و گفته‌ی ابن قولویه: (لأن عندنا أن كل من ادعی الأمر بعد السمري عليه السلام فهو كافر منمّس ضال مضل، وباللّٰه التوفیق)، (زیرا نزد ما، هر کس بعد از سمیری عليه السلام مدعی شود، او کافر منمّس، گمراه و گمراه کننده می باشد و باللّٰه التوفیق). ضرورتی ندارد که مقصود از آن، ادعا بعد از وفات سفیر چهارم باشد، بلکه ادعا بعد از تنصیب او به سفارت است. پس هر کس بعد از تنصیب سفارت، ادعای آن مقام را کند، دروغگوی مفتر است. همان طور که حال کسی که مدعی سفارت بعد از تنصیب سفیر دوم و سوم شد. پس شیعه همواره مدعی سفارت را بعد از تنصیب سفیر حق، مورد تکذیب قرار می دادند. و مؤید آن ادعای ابو دلف است که مدعی سفارت در زمان حیات سفیر چهارم شده، نه بعد از وفاتش، بلکه این ادعا نیز بعد از وفات سفیر چهارم همچنان استمرار یافته بود. و در هر حال، ولو مقصود کلام ابن قولویه، بعد از وفات سفیر چهارم بوده پس او به توفیق اخیر اعتقاد داشته و بعد از وفات سفیر چهارم در آن برهه از زمان، هرگز سفارت را تا ابد و تا قیام قائم عليه السلام نفی نکرده است. و این امر، نمی تواند از کلام ابن قولویه مستفاد شود و به خصوص این که ملاحظه کنیم او فقط در صدد ردّ فتنه معین در آن مقطع زمانی بوده که از آن لحظه تا کنون هزار سال می گذرد و آن فتنه‌ی ابو دلف و و امثال اوست که در زمان سفارت چهار سفیر مدعی سفارت می شدند و حتی گفته‌ی از «همه» از کجا می توان یقین یافت که مقصود او تا ابدیت است. - در حالی که این سخن او به آن زمان مزبور، نزدیکی بسیاری دارد، نه تا زمان قیام قائم عليه السلام. و با چشم پوشی از چیزهای دیگر؛ کلام ابن قولویه - با توجه به جایگاهش - نمی تواند نص و حکم شرعی باشد چه بسیارند پیشینیانی که معاصران به اشکالات آنان پاسخ دادند، پس عصمت فقط مخصوص اهلش است و امکان دستیابی به آن نیست مگر از طریق تمسک اُمت به ثقلین.

و از آن چه که تقدیم شد، دریافتیم که ادعای سفارت فقط محدود به زمان سفیران چهارگانه بوده و بعد از وفات سمی، سفیر چهارم، اثری از آن باقی نمانده برعکس تصویری است که برخی غافلان در صدد ترویج آن هستند). (۹۸)

امر سوم: سید احمد الحسن (علیه السلام) فرمودند: (علاوه بر آن، آن توقیع به سبب وجود روایات و رویدادهای دیگر، یک توقیع منقوض است. از جمله: روایات یمانی و آنچه که با شیخ مفید و نامه‌های از جانب حضرت، حاصل گشته است).

پس روایت توقیع سمی بعد از ذکر روایات و رویدادها که به ذکر آن‌ها خواهیم پرداخت نقض شده است و قسمت‌هایی از فرموده‌های حضرت (علیه السلام) را در این باره ذکر می‌کنیم.

۱- روایت توقیع شریف، با وجود روایت یمانی به طور کلی نقض می‌شود؛ زیرا یمانی رسول و فرستاده‌ای از جانب امام مهدی (علیه السلام) است که حضرت (علیه السلام) قبل از ظهور خویش، او را به سوی مردم می‌فرستد تا آنان را به سوی حضرت (علیه السلام) دعوت کند و در شب‌های گذشته روایت یمانی را ذکر کردیم.

۲- نامه‌های امام (علیه السلام) برای شیخ مفید (رحمته الله). که شیخ طوسی در تهذیب خود نقل کرده که امام مهدی (علیه السلام) در روزهای باقی‌مانده از ماه صفر سال ۱۴۰۰ نامه‌ای برای شیخ ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان قنبری فرستادند که در متن نامه آمده است: (لِلْأَخِ السَّيِّدِ وَالْوَلِيِّ الرَّشِيدِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ أَدَامَ اللَّهُ إِعْزَاؤَهُ مِنْ مُسْتَوْدِعِ الْعَهْدِ الْمَأْخُودِ عَلَى الْعِبَادِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَوْلَى الْمُخْلِصُ فِي الدِّينِ الْمَخْصُوصُ فِينَا بِالْيَقِينِ فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَنَسْأَلُهُ الصَّلَاةَ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا نَبِينَا مُحَمَّدٍ وَإِلِهِ الطَّاهِرِينَ وَنُعَلِّمُكَ أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَكَ لِنُصْرَةِ الْحَقِّ وَأَجْزَلَ مَثُوبَتِكَ عَلَى نُطْقِكَ عَنَّا بِالصِّدْقِ أَنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَنَا فِي تَشْرِيفِكَ بِالْمُكَاتَبَةِ وَتَكْلِيفِكَ مَا تُؤَدِّيهِ عَنَّا إِلَى مَوَالِينَا قَبْلَكَ أَعَزَّهُمُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ وَكَفَاهُمْ الْمُهِمَّ بِرِعَايَتِهِ لَهُمْ وَحِرَاسَتِهِ...)، (به برادر با ایمان و دوست رشید ما، ابو عبد الله محمد بن نعمان - شیخ مفید- که خداوند عزت وی را مستدام بدارد. بسم الله الرحمن الرحيم سلام خداوند بر تو ای کسی که در دوستی ما به زیور اخلاص آراسته‌ای و در اعتقاد و ایمان به ما دارای امتیاز مخصوص هستی. ما در مورد نعمت وجود تو خداوند یکتا را

سپاسگزاریم، و از پیشگاه مقدس خداوندی استدعاء می‌کنیم که بر سید و مولایمان حضرت محمد بن عبد الله ﷺ و خاندان او درود و صلوات پیاپی و بی‌نهایت خویش را نازل فرماید. از آنجا که در راه یاری حق و بیان سخنان و نصایح ما صادقانه کوشیدی، خداوند این افتخار را به شما ارزانی داشته و به ما اجازه فرموده است که با شما مکاتبه کنیم. شما مکلف هستید که اوامر و دستورات ما را به دوستان ما برسانی، خداوند عزت و توفیق اطاعتش را به آنان مرحمت فرماید و مهمات آنان را کفایت کرده، در پناه لطف خویش محفوظشان دارد). (۹۹)

۳- آنچه به دیدار با امام مهدی (علیه السلام) قبل از قیام حضرتش و تکذیب مردم دلالت می‌کند، این حدیث است: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (لایقوم القائم حتی یقوم اثنا عشر رجلاً کلهم یجمع علی قول إنهم قد رأوه فیکذبونهم)، (قائم قیام نمی‌کند تا این که دوازده نفر گرد آیند و بگویند ما ایشان (علیه السلام) را دیده‌ایم و مورد تکذیب قرار گیرند). (۱۰۰)

۴- با روایاتی که در اول امر ذکر شد، توقیع شریف، یک توقیع نقض شده می‌باشد.

امر چهارم: سید احمد (علیه السلام) فرمودند: (سپس سمری در هنگام وفات خویش - آن زمان که در مورد سفیر بعدی پرسیده شد - گفت: (لله أمر هو بالغه)، (امر آن از آن خداوند است و او بر آن غالب و چیره است)، و بسیار واضح است که سمری نه وصیت کرده و نه انکار کرده، بلکه تأکید داشت که امر سفارت، بار دیگر باز خواهد گشت).

امام (علیه السلام) به سمری امر کرد که به کسی بعد از خود وصیت نکند و بدان معنا نیست که

امام (علیه السلام) وصیت نمی‌کند. (۱۰۱)

۹۹- تهذیب الأحکام: ج ۱ ص ۳۸.

۱۰۰- الغیبة النعمانی: ص ۲۸۵.

۱۰۱- و مورد پنجمی که شیخ ناظم عقیلی در کتاب پاسخ قطعی به منکران ذریه امام مهدی ص ۳۸، ذکر کرده را اضافه می‌کنیم. **امر پنجم:** توقیع شریف از دایره‌ی بداء خارج نیست و احتمال بداء نیز در آن وجود دارد پس غیر قابل قبول است که شخصی توقیع شریف را دلیلی بر نفی سفارت خاصه قلمداد کند، آن هم مادامی که خارج از دایره بداء نبوده و برای توضیح بیشتر در خصوص مسئله‌ی بداء برخی متون کتاب همگام با بنده‌ی صالح را ذکر می‌کنم، برادری که با بنده‌ی صالح، سید احمد الحسن (علیه السلام) ملاقات داشته، گوید: آن بار از بنده‌ی صالح، سید احمد (علیه السلام)، در مورد سفیانی و برخی جزئیات مربوط به شخصیت‌ها و رویدادهای ظهور، پرسیدم، ایشان (علیه السلام) فرمودند: (نسبتاً برای تمام جزئیات، بداء، احتمال می‌رود بلکه آن امر، نسبتاً برای نقشه نظامی ارجحیت بیشتری دارد، که

بحث امشب خود را این جا به پایان می‌رسانیم و به مشیت الهی فردا به گفتگوی خود ادامه خواهیم داد و حمد و سپاس از آن پروردگار جهانیان است و سلام و درود الهی بر محمد و آل محمد ائمه و مهدیین (علیهم‌السلام) باد که ما امر خود را تسلیم آنان کرده‌ایم.



هدف آن پیروزی و غلبه بر دشمن و آن شیطان و لشکرش می‌باشد و حتی آن خروجی که در یک روز اتفاق می‌افتد هم بداء به همراه دارد).

سپس بعد از ذکر برخی روایات شریفه که مضامین آن را اختصاص داشته و فرمودند: (از این روایات چه دریافت می‌کنی؟ قائم از محتومات است، قائم، از جمله میعادها و وعده‌هاست، سفیانی از محتومات است و در محتوم بداء نیست، در محتوم بداء است، در میعاد و وعده بداء وجود ندارد.

- پس در محتوم بداء است بدین معناست که در جزئیات آن بداء رخ می‌دهد و الا این روایات بیان می‌کنند که هیچ بداء در آن وجود ندارد. اما اصل وجود سفیانی حتمی است اما بداء آن در خود شخصیت سفیانی هفته است؛ یعنی ممکن است فلانی یا فلانی باشد و ممکن است مبداء او از این جا یا از آن جا باشد.

- قائم، از جمله وعده‌هاست و بداء در او نیست؛ زیرا او امام است و بداء در شخص معصوم اتفاق نمی‌افتد. پس اصل قیام یمانی و سفیانی و خراسانی در یک روز واحد، در ضمن مساحت بداء قرار گرفته و چگونه ممکن است شخص عاقل آن را دلیل قطعی قرار دهد که باید با جزئیات کامل تحقق یابد و آن از جمله اموری است که خداوند بداء را در آن‌ها اراده کرده است). همگام با بنده صالح ص ۲۵.

قسمت ششم

رؤیا و لوازم آن

فرزندان مثل هر شب برای شنیدن هر آنچه که پدرشان در این شب نقل خواهد کرد، دور هم جمع شدند. پدر آمد و به فرزندان خود درود و سلام فرستاد و به آنان گفت: امشب می‌خواهم برای شما در مورد دلیلی سخن بگویم، که از مهم‌ترین دلایل حقانیت دعوت مبارک یمانی، رؤیا می‌باشد، و می‌خواهم اندکی در مورد حال سهل‌انگاران در مورد حجیت رؤیا بگویم.

رؤیا از نشانه‌های نفسی خداوند است و می‌فرماید: ﴿سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.

(به زودی نشانه‌های خود را در اُفق‌ها [ی گوناگون] و در دل‌هایشان به ایشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است). (۱۰۲)

و آن دلیل غیبی و قطعی بر حقانیت دعوت یمانی و بیان‌گر منزلت و مقام والا صاحب آن است علاوه بر آن ارتباط عمیقی با صاحب امر دارد که به بیان آن خواهیم پرداخت و برای شما سخنانی که در مورد رؤیا گفته شده و همچنین چگونگی بوجود آمدن آن سخن می‌گویم تا از خلال کلام اهل بیت (علیهم‌السلام) و منهجی که رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) قرار داده را بازشناسیم. این بحث را در چند نکته بیان می‌کنم.

نکته اول: چگونگی پیدایش رؤیا

گفته‌ها در مورد چگونگی به وجود آمدن رؤیا و چگونگی تفسیر به وجود آمدن آن، اختلاف یافته‌اند. و سه تفسیر در چگونگی دستیابی انسان به رؤیا را بیان خواهیم کرد.

تفسیر اول: تفسیر مادی.

مادی‌گرایان علت به وجود آمدن رؤیا را، معلول چند امر می‌دانند.

اول: رؤیا نتیجه‌ی اعمال روزانه‌ی است که انسان با آن‌ها سر و کار داشته و هر آن‌چه در روز برای انسان رخ می‌دهد، آن را در خواب می‌بیند.

دوم: رؤیا نتیجه‌ی خواسته‌ها و تمایلات انسان در عالم بیداری است. مانند روزه‌دار تشنه‌ای که در طلب نوشیدن آب است، پس در عالم خواب آن را می‌بیند و هم‌چنین در آرزوی دیدار شخص عزیزی باشد، او را در رؤیا می‌بیند.

سوم: نتیجه‌ی ترس و هراس از چیزی است. مثلاً کسی که از دزد واهمه دارد، در عالم خواب می‌بیند که دزد به خانه‌ی او آمده است.

چهارم: رؤیا، در پی نیاز و حاجت بدن شکل می‌گیرد. و این امری است که پزشکان به آن اعتقاد دارند، می‌گویند که بین رؤیا و نیاز غذایی بدن ارتباطی است. اگر انسان در خواب ببیند خون از دندان‌هایش می‌چکد تعبیرش بر این دلالت می‌کند که بدن او نیاز به ویتامین (ث) دارد و اگر انسان در خواب ببیند که موهایش سفید شده بر این دلالت می‌کند که او از کمبود ویتامین (ب) رنج می‌برد و...

پنجم: رؤیا بر اثر ارضای تمایلات باطنی انسان است که همواره در صدد آشکار شدن، هستند و این چیزی است که فروید^{۱۰۳} و پیروان مذهب مادی‌گرایی او ذکر می‌کنند.
برای روشن‌تر شدن بیشتر بحث می‌گویم:

فروید و پیروانش می‌گویند که نفس انسان شامل دو قسمت است.

۱- هوشیاری کامل: و آن ارتباطی با افکار روزانه و معلومات ارادی و اختیاری انسان ندارد.

۲- نیمه هوشیار: هر آن‌چه که در باطن انسان به صورت میل و رغبت نهفته باشد و هرگز محقق و ارضاء نگشته. امیال و رغبت‌های بسیاری در باطن انسان نهفته است که هرگز تحقق

۱۰۳- زیگموند شلومو فروید (Sigmund Freud)، عصب شناس اتریشی که در زمینه‌های اختلالات مغزی و گفتار درمانی و کالبدشناسی اعصاب میکروسکوپی در بیمارستان عمومی وین به تحقیق پرداخت. (منبع: ویکی پدیا)، (ویراستار).

نیافته‌اند، پس انسان در صدد تحقق آن‌ها بر می‌آید. این امیال، خود را در ضمیر باطن انسانی جای می‌دهند و هنگام خواب که سطح هوشیاری انسان از کار می‌افتد، آن امیال بیدار شده و بر تخیلات هوشیاری نفس تاثیر می‌گذارند و احياناً بدون تغییر به هوشیاری منعکس می‌شوند و گاهی تغییر کرده و به صورت مناسب متجلی می‌شوند. بدین ترتیب، رؤیا یک نوع خواندن ضمیر هوشیاری نزد آنان قلمداد می‌شود و از این طریق برای درمان بیماران روحی و روانی مرتبط با ضمیر هوشیاری، استفاده می‌کنند.

و آنچه در پاسخ به این تفسیر شایسته است، گفته شود:

اول: ملاحظه می‌کنیم که تفسیر مادی، رؤیائی که از امور آینده خبر می‌دهد را سست و کم‌اهمیت دانسته و آنچه که شخص در خواب می‌بیند را فقط به گذشته محصور ساخته و این خلاف وجدانی است که به دلیل نیاز ندارد؛ زیرا هر آنچه در عالم واقع و خارج تحقق یافته، بهترین دلیل است، بلکه علاوه بر آن، ادله‌ی بسیاری نزد ما است که واقعیت این قسم از رؤیا را ثابت می‌کند.

دوم: کلام آنان، فقط جنبه‌ی تحلیل‌پردازی داشته و هیچ دلیلی برای اثبات گفته‌های خود ندارند. وقتی آنان از حقیقت روح و نفس غافل‌اند چگونه می‌توانند ملحقات و وابستگی‌هایش را بشناسند؟! را

سوم: آنچه که فروید ذکر کرده یک نظریه‌ی فاسد و هر آنچه بر آن بنا شده نیز فاسد است، علی‌رغم این که آن فقط یک تحلیل بود و هیچ دلیلی بر تحلیل خود ندارد.

تفسیر دوم: تفسیر معنوی.

و آن تفسیر فلاسفه متافیزیک می‌باشد که می‌گویند: رؤیا بر چند نوع است:

اول: رؤیائی که به زندگی گذشته انسان مربوط است که تعبیر خاصی ندارد.

دوم: رؤیای پریشان و غیر مفهوم که این‌ها خواب‌های آشفته‌ای هستند که از توهم و خیال نشأت می‌گیرند و نتیجه‌ی افکار مضطرب و پریشان است. مانند هزیان‌گوئی که بر انسان مریض و بیمار عارض می‌شوند، لذا آنان از این نوع خواب‌ها برای ورود به ذهن و ضمیر هوشیار انسان، استفاده می‌کنند و آن را کلیدی برای معالجه بسیاری از بیماری‌های روحی و

روانی می‌شمارند و تعبیر رؤیا نزد آنان، به معنای کشف اسرار درونی نفس و علت اساسی بیماری‌ها می‌باشد نه کشف حوادث آینده.

سوم: رؤیائی که به آینده ارتباط دارد و از حقائق پرده بر می‌دارد، به دو صورت است:

- ۱- واضح و صریح است که نیازی به تعبیر ندارد و در آینده دور یا نزدیک اتفاق می‌افتد.
- ۲- غیر واضح بوده و سبب عدم وضوح آن، این است که رؤیا به سبب عوامل ذهنی و روحی خاص، تغییر کرده و نیاز به تعبیر دارد. (۱۰۴)

و در پاسخ به این تفسیر گفته می‌شود که هرگز به چگونگی پیدایش رؤیای صادقه، نرسیده است. هرگز به منبعی که رؤیای صادقه‌ی صریح و غیر صریح از آن خارج شده، پاسخ نداده است. ضمناً این راه و روش هرگز دلیلی برای اثبات عدم وضوح رؤیای غیر صریح، مبنی بر نتیجه‌ی تغییر عوامل ذهنی و روحی خاص ارائه نداده است.

تفسیر سوم:

تفسیری که از خلفای الهی و ائمه و معصومین محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) آمده، بدین شرح است: امام علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: (سألت رسول الله ﷺ عن الرجل ينام فيرى الرؤيا، فرما كانت حقاً، وربما كانت باطلاً. فقال رسول الله ﷺ: يا علي، ما من عبد ينام إلا عرج بروحه إلى رب العالمين، فما رأى عند رب العالمين فهو حق، ثم إذا أمر الله العزيز الجبار برد روحه إلى جسده فصارت الروح بين السماء والأرض، فما رآته فهو أضغاث أحلام)، (از رسول الله ﷺ پرسیدم: یا رسول الله مردی که می‌خوابد و رؤیائی را می‌بیند چگونه به باطل یا حق بودن آن پی‌برد؟ حضرت ﷺ فرمودند: ای علی هیچ بنده‌ای نیست جز این‌که در خواب روح او به سوی خداوند عروج کند پس هر آنچه در نزد پروردگار عالمیان ببیند حق است سپس هنگامی که خداوند به روح او امر می‌کند که به کالبدش بازگردد و روح بین آسمان و زمین قرار می‌گیرد، هر آنچه را می‌بیند خواب پریشانی است). (۱۰۵)

۱۰۴- به تفسیر سوره‌ی یوسف در تفسیر الأمثل مراجعه شود: ج ۷ ص ۱۲۹، خلاصه‌واری در عبارات جهت شفاف‌سازی مطلب.

۱۰۵- أمالي الشيخ الصدوق: ص ۲۰۹.

سليم بن عامر گوید: (أنَّ عمر بن الخطاب قال: العجب من رؤيا الرجل إنه يبيت فيرى الشيء لم يخطر له على بال، فيكون رؤياه كأخذ باليد. ويرى الرجل الرؤيا فلا يكون رؤياه شيئاً. فقال علي بن أبي طالب (عليه السلام): أفلا أحيرك بذلك يا أمير المؤمنين؟ إن الله يقول: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾. (۱۰۶) فالله يتوفى الأنفس كلها، فما رأت وهي عنده في السماء فهي الرؤيا الصادقة، وما رأت إذا أرسلت إلى أجسادها تلتقتها الشياطين في الهواء فكذبتها وأخبرتها بالأباطيل فكذبت فيها. فعجب عمر من قوله)، (عمر بن خطاب گفت: چقدر شگفت انگیز است انسان گاهی رؤیائی را می بیند که همواره در ذهن او به خوبی ثبت می شود اما گاهی رؤیائی می بیند که هیچ چیز از آن به خاطر نمی آورد. امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمودند: ای امیر المؤمنین (علیه السلام) نمی خواهی به تو خبر دهم؟ خداوند می فرماید: (خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند و روحی را که در موقع خوابش نمرده است [قبض می کند] پس آن [نفسی] که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می دارد و آن دیگر [نفسها] را تا هنگامی معین [به سوی زندگی دنیا] باز پس می فرستد قطعاً در این [امر] برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی [از قدرت خدا] است). پس خداوند تمام نفسها را متوفی می سازد و آنچه را در آسمان نزد خداوند ببیند آن رؤیائی صادق است و آنچه را در هنگام بازگشت به کالبدش می بیند شیاطین در هوا به آن القاء می کنند پس آن را تکذیب کرده و باطل می داند، عمر از فرموده حضرت (علیه السلام) شگفت زده شد). (۱۰۷)

محمد بن قاسم نوفلی گوید: (قلت لأبي عبد الله الصادق (عليه السلام): المؤمن يرى الرؤيا فتكون كما رآها وربما رأى الرؤيا فلا يكون شيئاً. فقال: ان المؤمن اذا نام خرجت من روحه حركة ممدودة صاعدة الى السماء فكل ما رآه روح المؤمن في ملكوت السماء في موضع التقدير والتدبير فهو الحق وكل ما رآه في الارض فهو أضغاث أحلام. فقلت له: وتصعد روح المؤمن الى السماء؟ قال: نعم. قلت: حتى لا يبقى منه شيء في بدنه؟ فقال: لا لو خرجت كلها حتى لا يبقى منه شيء اذا مات. قلت: فكيف تخرج؟ فقال: أما ترى الشمس في السماء في موضعها وضوءها وشعاعها في

الأرض؟ فكذاك الروح أصلها في البدن وحركتها ممدودة)، (به امام صادق عليه السلام عرض کردم: مؤمن خوابی می‌بیند و همان‌گونه خواهد بود که دیده است. و چه بسا که خواب می‌بیند و واقعیتی ندارد. امام عليه السلام در جواب فرمود: مؤمن که خوابیده است روح او حرکتی می‌کند که تا به آسمان کشیده می‌شود پس آنچه را که در ملکوت آسمان در موضع تقدیر و تدبیر دیده است آن حق است و آنچه را که در زمین دیده است آن خواب‌های آشفته است. نوفلی گوید: به امام عرض کردم: آیا روح مؤمن به آسمان صعود می‌کند؟ فرمود: آری. عرض کردم: آن چنان که چیزی از روح در بدنش باقی نمی‌ماند؟ فرمود: نه این‌گونه نیست اگر روح به کلی از بدن خارج شود که چیزی از آن در بدن نماند هر آینه که بدن مرده است. عرض کردم: پس چگونه خارج می‌شود؟ فرمود: آیا آفتاب را نمی‌بینی که در جای خود است و شعاع آن در زمین است؟ هم‌چنین است روح که اصل آن در بدن است و حرکت آن ممدود است). (۱۰۸)

معاویه بن عمار از ابو جعفر عليه السلام نقل می‌کند که حضرت عليه السلام فرمودند: (إِنَّ الْعِبَادَ إِذَا نَامُوا خَرَجَتْ أَرْوَاحُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ فَمَا رَأَتْ الرُّوحَ فِي السَّمَاءِ فَهُوَ الْحَقُّ وَمَا رَأَتْ فِي الْهَوَاءِ فَهُوَ الْأَضْعَاطُ أَلَا وَإِنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودًا مُجَنَّدَةً فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اتَّخَلَفَ وَمَا تَنَاقَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ فَإِذَا كَانَتْ الرُّوحُ فِي السَّمَاءِ تَعَارَفَتْ وَتَبَاغَضَتْ فَإِذَا تَعَارَفَتْ فِي السَّمَاءِ تَعَارَفَتْ فِي الْأَرْضِ وَإِذَا تَبَاغَضَتْ فِي السَّمَاءِ تَبَاغَضَتْ فِي الْأَرْضِ)، (چون بندها بخوابند روحشان به آسمان بر آید و آنچه روح در آسمان بیند درست و حق است، و آنچه در هوا بیند پرت و پلا است. آگاه باشید که ارواح لشکرهای آماده‌اند؛ ارواحی که همدیگر را بشناسند با هم الفت گیرند و آنها که با هم ناشناس باشند جدائی گیرند. زمانی که روح‌ها در آسمان باشند با هم آشنا و دشمن شوند. پس چون در آسمان با هم آشنا شوند در زمین آشنای هم باشند، و چون در آسمان همدگر را دشمن دارند در زمین نیز دشمن هم باشند). (۱۰۹)

در این‌جا بر حقیقت امر واقف می‌شویم که روح انسان به سوی خداوند و ملکوت آسمان‌ها عروج می‌کند و معرفت حق را از آن‌جا دریافت می‌کند و در آن‌جا (هر آنچه نزد خداوند

۱۰۸- أمالي الشيخ الصدوق: ص ۲۰۸.

۱۰۹- أمالي الشيخ الصدوق: ص ۲۰۹.

جهانیان دیده شود حق است. پس هنگامی که خداوند جبار روح را امر می‌کند تا به کالبدش بازگردد بین آسمان و زمین قرار می‌گیرد و هر آنچه در آنجا می‌بیند خوابی پریشان است). و این حقیقتی است که شخص منصف آن را مورد انکار قرار نمی‌دهد؛ زیرا از آل محمد (علیهم السلام) که آشنا به راه‌های آسمان هستند، صادر شده است.

رؤیا رابط بین انسان و عالم غیب می‌باشد و در ملکوت آسمان‌ها مشاهده می‌کند و خداوند از خلال آن او را آگاه می‌کند، همان‌طور که از طریق رؤیا مادر موسی (علیه السلام) را در صدد حفظ حیات پیامبرش برانگیخت و فرمود: ﴿إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ * أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي﴾، (هنگامی که به مادرت آنچه را که [باید] وحی می‌شد وحی کردم * که او را در صندوقچه‌ای بگذار سپس در دریایش افکن تا دریا او را به کرانه اندازد [و] دشمن من و دشمن وی او را برگرد و مهری از خودم بر تو افکنم تا زیر نظر من پرورش یابی). (۱۱۰)

پس رؤیا روزنه‌ای است که خداوند گشوده، و راهی برای جذب ارواح بندگان به سوی اوست - چه ارواح صالح و چه غیر صالح - و به آن ارواح الهام می‌بخشد هر آنچه که در صفحه‌ی وجودشان می‌نگارد و آن از بزرگ‌ترین نشانه‌های نفسانیست و هر کس منکر آن شود آیات خدا را منکر شده و به آن کفر ورزیده است. بدین ترتیب، روح در هنگام خواب به سوی پروردگار خود عروج می‌کند و بر اساس آنچه از عالم ملکوت به فیض می‌برد، می‌آموزد و آن بهره‌ای است که کسی جز سعادتمند به آن دست نمی‌یابد.

علامه طباطبائی می‌گوید: (قرآن مؤید آن است و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ﴾، (و او کسی است که آنان را در شب متوفی می‌سازد). (۱۱۱) و می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى﴾، (خداوند نفس‌ها را در هنگام مرگ متوفی می‌سازد و آن نفسی که نمی‌میرد او را در خواب قبض روح می‌کند و ملک الموت را به سوی روحی که زمان حیاتش پایات یافته می‌فرستد و

دیگری را تا مهلتش باقی می‌گذارد).^(۱۱۲) و ظاهراً؛ نفوس [در هنگام خواب] وفات یافته و از اجساد برگرفته می‌شوند و تمام حواس ظاهری، قطع شده و به سوی پروردگارشان رجوع می‌کنند که رجوعی شبیه به مرگ می‌باشد).^(۱۱۳)

کلام سید طباطبائی در مورد رؤیا:

و رؤیا، حقیقتی نهفته دارد و هیچ‌یک از ما نخواهید مگر این که در نفس خویش چیزی از رؤیا و خواب مشاهده کرده که به برخی امور پنهان، یا مشکلات علمی یا حوادث خیر و شر که قرار است در آینده رخ دهند، دیده باشد، و یا صدا و ندائی در خواب‌هائی از این قبیل، شنیده باشد. و نمی‌توان آن‌ها را بر اتفاقی بودن حمل کرد، و رابطه‌ی بین آن‌ها و بین هر آنچه از تأویل بر آن‌ها منطبق بوده را نفی کرد و به خصوص خواب‌های صریح که نیازی به تعبیر ندارند.

بله، از چیزهای دیگری که راهی برای انکار آن نیست، آن است که در یک امر ادراکی و خیالی، کار وجود دارد و قوه‌ی خیال از قوای فعال همیشگی است. و چه بسا خیال انسان به دلیل اخباری که از جانب حواس مانند لامسه و شنوایی و ... و نیز از عوامل خارجی که بر بدن انسان احاطه دارند، مانند گرما و سرما و عوامل اطراف بدن و عوامل داخلی خاص مانند انواع بیماری‌ها و انحراف مزاج انسان از تعادل و پر بودن معده و رنج و غیر آن به خیال وارد می‌شود، دائماً فعال باشد و بر قوای مخیله تأثیر بگذارد. و به این دلیل بر رؤیاهای انسان نیز مؤثر واقع شود. پس می‌بینیم که فردی که در گرما یا سرمای طاقت فرسا کار می‌کند، در رؤیایش آتش بسیار، یا بر عکس زمستان بسیار سرد و یخ بندان و بارش برف را می‌بیند و کسی که در میان گرمای شدید کار می‌کند و عرق می‌ریزد، در رؤیاهای خود حمام و ریزش آب یا باریدن باران و مانند آن را مشاهده می‌کند، و کسی که مزاجش از تعادل خارج شده، یا معده‌اش پر است، رؤیاهای مشوشی که هیچ معنی‌ای ندارند می‌بیند.

و این چنین اخلاق و سجایای انسانی در نوع خیال انسان تأثیر شدید دارند. لذا کسی که

۱۱۲- الزمر: ۴۲.

۱۱۳- تفسیر المیزان: ج ۱۱ ص ۲۷۳ - ۲۶۸.

انسانی یا کاری را دوست دارد، در بیداری به آن فکر می‌کند و در خواب آن را می‌بیند. فرد ضعیف النفس ترسو وقتی با صدایی به طور ناگهانی رو به رو شود، اثر آن به صورت تخیل امور وحشتناک بدون هدف در ذهن وی می‌ماند. و این چنین عداوت و دشمنی و خود بزرگ‌بینی و عجب و طمع و مانند آن همگی در تخیل انسان اثراتی دنباله‌دار و متناسب با این خصوصیات و مقدارشان در تخیل انسان ایجاد می‌کنند. و کم‌تر انسان‌ها از غلبه‌ی این خصوصیت‌ها بر طبعشان در امان می‌مانند. به این دلیل اغلب رؤیاهای و خواب‌ها از تخیلات نفسانی که حامل چیزی از اسباب خارجی یا داخلی یا اخلاقی و مانند آن هستند، سرچشمه گرفته‌اند و به جز چگونگی عمل این اسباب و آثار آن از حقیقت نفس انسان حکایت نمی‌کنند، و غیر از این حقیقت دیگری را نشان نمی‌دهند. این همان چیزی است که منکران حقیقت رؤیا شامل برخی دانشمندان علوم طبیعی آن را ذکر می‌کنند که تعداد این اسباب مؤثر در خیال که بر روی ادراک انسان تأثیر می‌گذارند زیاد نمی‌شود. و این نتیجه‌گیری نیز بدیهی است، غیر از این که از این مسأله نمی‌توان نتیجه گرفت که همه‌ی انواع رؤیا دارای حقیقت نیست و نمی‌توان چنین چیزی را ادعاء کرد. بلکه رؤیاهای صالحه و صادقه‌ای وجود دارند که از حقیقت پرده بر می‌دارند و راهی برای انکار آن‌ها و نفی رابطه بین آن‌ها و حوادث خارجی وجود ندارد. از آن‌چه گفتیم روشن می‌شود که همه‌ی انواع رؤیا خالی از حقیقت نیستند، به این معنی که این ادراکات متنوع مختلف که در خواب در معرض نفس انسانی قرار دارند، و رؤیا نامیده می‌شوند، اصول و اسبابی دارند که وجودش را برای نفس انسان و ظهورش را برای خیال فرا می‌خواند و اختلاف در آن‌ها حکایت از اصول و آسیابی می‌کند که برای هر خوابی تأویل و تعبیری فراهم می‌کند، جز آن که تأویل بعضی از این رؤیاهای علت طبیعی عامل در بدن در حالت خواب است، و تأویل بعضی علت اخلاقی، و تأویل بعضی علت متفرقه‌ی تصادفی است، مانند کسی که در حالتی که فکرش به امری مشغول است، به خواب می‌رود، و رؤیایی متناسب با آن حالت می‌بیند. این بحث در مورد یک نوع خاص از این رؤیاهای است، رؤیاهایی است که به علل و اسباب خارجی طبیعی یا مزاجی یا تصادفی و علل داخلی و اخلاقی یا مانند آن ارتباط ندارد و با حوادث خارجی و حقائق وجودی مرتبط است.

خواب‌های حقیقی: خواب‌هایی که با حوادث خارجی ارتباط دارند، و به خصوص

خواب‌هایی که مربوط به آینده هستند، این طور نیست که یکی از دو طرف ارتباط امری غیر موجود باشد. مانند آن که کسی در خواب ببیند که فلان حادثه اتفاق افتاد و سپس بعد از مدتی آن حادثه همان طور که دیده بود اتفاق بیفتد. در حالی که هیچ نوع معنی‌ای برای ارتباط وجودی بین موجود و معدوم نیست یا امری که به طوری از نفس انسان غائب است که از طریق هیچ یک از حواس دسترسی به آن مقدور نیست. مثل کسی که ببیند در فلان مکان دفینه‌ای است که از فلان مقدار سکه‌ی طلا و فلان مقدار سکه‌ی نقره در ظرفی با فلان خصوصیت‌ها تشکیل شده است و به آن مکان برود و به همان مقدار آن را حفر کند و به دفینه‌ای با همان خصوصیات برسد. و هیچ ارتباط ادراکی بین روح انسان و آن چیزی که از آن غائب بوده وجود ندارد و هیچ یک از حواس ظاهری به آن دسترسی نداشته است. به همین جهت گفته می‌شود که ارتباطی بین نفس خوابیده‌ی انسان با حادثه‌ی آینده ایجاد می‌شود که این ارتباط فوق عالم طبیعت است. پس روح انسان به سبب این حادثه ارتباط برقرار می‌کند و از طریق سبب آن به خودش می‌پیوندد.

توضیح آن: عوالم سه طبقه هستند. عالم طبیعت و آن عالم دنیوی است که ما در آن زندگی می‌کنیم و اشیای موجود در آن به شکل ماده بوده و بر اساس نظم و قانون خاص حرکت و سکون و تغییر و تبدیل در جریان هستند.

و عالم دوم، عالم مثال [عالم ما وراء الطبیعه] است، که در مرتبه‌ای بالاتر از عالم طبیعی قرار گرفته است و وجود اشیاء در آن، خاصیت فیزیکی نداشته و به عبارت دیگر در قالب ماده نیستند. حوادث طبیعی از آن نازل شده و به سوی آن باز می‌گردند و دارای مقام برتری است و یک نسبت سببی برای حوادث عالم طبیعی (ماده) است.

و عالم سوم، عالم عقل است که در بالای عالم مثال قرار دارد و در آن حقیقت اشیاء و کلیت آن‌ها فاقد ماده، شکل فیزیکی و قابلیت لمس است و نسبت سببی برای عالم مثال است. و نفس بشر به سبب داشتن سنخیت با این عوالم، یعنی عالم مثال و عالم عقل، در ارتباط است. پس هنگامی که انسان می‌خوابد و حواس او از کار می‌افتد و نفسش قطع گردد به طور طبیعی از عالم خارج جدا شده و به عالم خود که با آن سنخیت داشته، باز می‌گردد و برخی از حقائق را بر حسب استعداد و امکان درک، مشاهده می‌کند. پس اگر نفس کاملی بوده و در

درک مجردات عقلی تمکین داشته، آن را درک کرده و اسباب کائنات و موجودات را بر اساس ماهیت کلی و نوری خودشان را مستحضر می‌کند و الا آن را حکایتی خیالی همچون اشکال و صورتک‌های جزئی موجودات که در عالم ماده با آنها سر و کار داشته، همان‌گونه که اغلب ما از مفاهیمی سخن می‌گوییم که مصداق آنها خیلی سریع در ذهنمان متجسم می‌شود، مثلاً سرعت بالا را با تجسم سرعت ماشین آخرین سیستم، و مفهوم عظمت را در کوه بلند قامت، و مفهوم بلندی و وسعت را در تجسم آسمان و اجرام آن، و مفهوم مکار را روباه، و حسود را گرگ، و شجاع را در شیر، و الخ... تجسم و تصور می‌کنیم، دریافت می‌کند. و اگر در درک هویت و ماهیت اصلی مجردات و ارتقائش به عالم خود ناتوان باشد، در عالم مثال که بالاتر از عالم طبیعی بوده وقوف می‌کند و احتمال می‌رود که حوادثی را به همراه علل و اسباب آن، بدون تغییر و یا تصرف در آنها، مشاهده کرده باشد و این امر، غالباً در نفوس سالم که با صدق و صفا همراه هستند، موافقت دارد؛ و این نوع خواب‌ها، همان خواب‌های صریح هستند و چه بسا آنچه دیده را بر اساس مثل‌های مأنوس در نزد خود حکایت کند، مثلاً پوشش و لباس و حجاب را به ازدواج تعبیر کند، و تاج را به بزرگی، و نور را به علم، و تاریکی را به جهل، و فراموش شدن را به مرگ تعبیر کند؛ یا به تعبیرات ضد هم منتقل شویم همچون انتقال ذهنمان به معنای فقر هنگام شنیدن ثروت، و انتقالمان از تصور آتش به تصور یخ، و از تصور زندگی به تصور مرگ، و از نمونه‌های این نوع خواب‌ها، نقل شده که مردی در خواب می‌بیند انگشتری در دست دارد و با آن انگشتر بر دهان و چشمان مردم مهر می‌زند، از ابن سیرین تعبیر و تأویل آن را پرسید. ابن سیرین گفت: تو در ماه رمضان مؤذن می‌شوی و مردم با اذان تو روزه می‌گیرند.

و از آنچه که تقدیم شد، دریافتیم که خواب‌های حقیقی به چند دسته تقسیم می‌شوند، که اولین آنها خواب‌های صریح هستند که روح شخص خوابیده در آن تصرفی نمی‌کند و بر تأویلش بدون طلب، منطبق می‌گردد. و خواب‌های دیگر خواب‌های غیر صریح هستند که روح آدمی از جهت حکایات امثال و انتقال به مفاهیم مناسب یا ضد آن، در آن تصرف کرده و تعبیر چنین خواب‌هایی نیاز به بازگرداندن به اصلی که نفس در اولین بار مشاهده کرده، دارد. همانند: رجوع و تعبیر تاج به بزرگی، و مرگ به زندگی، و زندگی به فرج و گشایش

بعد از سختی، و تاریکی به جهل و سرگردانی و مشقت.

سپس قسمت دوم به دو دسته تقسیم می‌شوند: هر آنچه که نفس با حکایت، در آن تصرف کرده، پس تعبیر از یک چیز به چیز مناسب یا ضد آن منتقل می‌شود و یک یا دو بار، موافق آن بوده و تعبیر چنین خواب‌هایی برای خواب‌گزار سخت است که آن‌ها را به اصل مشهود خود بازگرداند. و این نوع خواب‌ها را خواب‌های پریشان می‌نامند و به سبب پریشان‌حالی موجود در آن‌ها، تعبیری ندارند. و این نوع خواب‌ها، به طور کلی، سه دسته هستند و عبارتند از: خواب‌های صریح که نیاز به تعبیر و تفسیر ندارند. خواب‌های پریشان که به سبب هذیان‌گوئی و پریشان‌حالی، تعبیری ندارند، و خواب‌هایی که حکایات و مثل‌ها در آن‌ها دخل و تصرف می‌کنند و این نوع خواب‌ها نیاز به تفسیر و تحلیل دارند.

و این توضیح اجمالی از تعریف خواب و رؤیا است که محققان در زمینه‌ی روانشناسی ارائه داده‌اند و برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد آراء و نظراتشان، به کتاب‌های آنان در این زمینه مراجعه شود... و به کلام الله سبحانه و تعالی در خصوص هر یک از سه قسمت‌های ذکر شده، اشاره می‌کنم.

قسمت اول، آنچه که در مورد رؤیای ابراهیم (علیه السلام) و رؤیای مادر موسی (علیها السلام) و برخی رؤیاهای رسول الله (صلی الله علیه و آله) ذکر کرده، و قسمت دوم در خصوص فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ﴾، (گفتند خواب‌هایی است پریشان).^(۱۱۴) و قسمت سوم، رؤیای یوسف پیامبر (علیه السلام) و دو رؤیای دوستان زندانی حضرت و رؤیای پادشاه مصر که در سوره‌ی یوسف آمده است.^(۱۱۵)

واثق: از کلام او به چند نکته می‌رسیم:

اول: این که رؤیا، دارای حقیقت است و یک امر وجدانی بوده و هیچ احدی نیست مگر این که رؤیائی دیده باشد که بر برخی امور پنهان و حوادثی که قرار است در آینده اتفاق آفتند، چه خیر و چه شر دلالت می‌کند.

۱۱۴- یوسف: ۴۴.

۱۱۵- تفسیر المیزان: ج ۱۱ ص ۲۷۳ - ۲۶۸.

دوم: نمی‌توان رؤیا را به اتفاقی بودن نسبت داد و رابطه‌ی بین آن و بین تأویلش از خلال اتفاقاتی که در عالم خارج به وقوع می‌پیوندند را نفی کرد.

سوم: برخی از اقسام رؤیا، بسیار واضح و روشن هستند و نیاز به هیچ‌گونه تفسیر و تأویلی ندارد و برخی از آن، نیاز به تأویل و تفسیر دارد؛ زیرا رمز و رازهایی در آن نهفته است که نیاز به شخصی دارد که با آنها آشنائی داشته و تعبیرشان کند.

چهارم: برخی از رؤیاهای، از قوه‌ی خیال تأثیر می‌پذیرند و اخلاق و سجایای بیننده‌ی خواب، نیز از اثر عوامل خارجی مرتبط با بدن انسان، تأثیر می‌پذیرند. و این علت باعث شده که مادی‌گرایان، حقیقت رؤیا را انکار کنند. این گفته، باطل محض است؛ زیرا هر رؤیا، دربر دارنده‌ی یک حقیقت محض نیست. بلکه برخی از رؤیاهای صادق بوده و از حقائق پوشیده، پرده برمی‌دارند و امکان انکار آنها و نفی رابطه‌ی رؤیا با عوامل و حوادث خارجی و امور کشف شده، همان‌گونه که در نکته‌ی اول و دوم ذکر شد، وجود ندارد.

پنجم: رؤیاهای متنوع و مختلفی که بر نفس انسان عارض می‌شوند، دارای اصول و اسبابی هستند که [از خلال آنها] وجود خود را بر نفس عرضه می‌کند و تنوع و اختلافش، گویا و حکایت‌گر اصول و اسبابی است که آن را به وجود آوردند. پس هر خواب، دارای یک تأویل و تعبیر است که تأویل برخی به سبب عوامل طبیعی بدن در حالت خواب و برخی به سبب خلق و خوی و برخی دیگر به سبب رویدادهای متفرقه می‌باشند.

اما سخن در باب تنوع و اختلاف رؤیاهای نیست، بلکه تنها در باب یک نوع از این خواب‌ها می‌باشد، یک نوع از رؤیا که به اسباب طبیعی و خارجی یا مزاجی یا اتفاقات روزمره و نه علل داخلی و خلقی و غیر آن استناد نمی‌کند و ارتباطی خاص با حوادث خارجی و کُنْه حقائق دارد.

نکته‌ی دوم: تاریخ رؤیا.

کلینی با استناد از حسن بن عبد الرحمن می‌گوید: ابا الحسن (علیه السلام) می‌فرمایند: (إن الاحلام لم تكن فيما مضى في أول الخلق وإنما حدثت. فقلت: وما العلة في ذلك؟ فقال: إن الله عز ذكره بعث رسولاً إلى أهل زمانه فدعاهم إلى عبادة الله وطاعته فقالوا: إن فعلنا ذلك فما لنا. فوالله ما

أنت بأكثرنا مالاً ولا بأعزنا عشيرة: فقال: إن أطيعموني أدخلكم الله الجنة وإن عصيتموني أدخلكم الله النار. فقالوا: وما الجنة والنار؟ فوصف لهم ذلك. فقالوا: متى نصير إلى ذلك؟ فقال: إذا متم. فقالوا: لقد رأينا أمواتنا صاروا عظاماً ورفاتا، فزادوا له تكديماً وبه استخفافاً. فأحدث الله عز وجل فيهم الأحلام فأتوه فأخبروه بما رأوا وما أنكروا من ذلك. فقال: إن الله عز وجل أراد أن يحتج عليكم بهذا. هكذا تكون أرواحكم إذا متم وإن بليت أبدانكم تصير الأرواح إلى عقاب حتى تبعث الأبدان)، (در ابتدا که مخلوقات را آفرید خوابی اصلاً نبود، بلکه بعد از مدتی ایجاد شد. راوی می‌پرسد: علت خوابیدن و خواب دیدن چیست؟ حضرت فرمودند: خدای سبحان پیامبری به سوی مردم فرستاد او مردم را به طاعت و عبادت دعوت کرد، اما مردم گفتند: حاصل عبادت و طاعت ما چیست؟ به عبارتی چه چیزی نصیب ما می‌شود؟ آن پیامبر گفت: اگر شما مطیع حق شوید خدا شما را به بهشت می‌برد و اگر معصیت کنید خدا شما را به سوی جهنم می‌کشانند. مردم پرسیدند بهشت و جهنم کجا است؟ پیامبر شروع به توصیف بهشت و جهنم کرد. مردم گفتند: چه زمان ما به بهشت یا جهنم می‌رویم؟ پیامبر فرمودند: وقتی مُردید. گفتند: مردگان زیادی دیده‌ایم که بعد از مرگ استخوان‌هایشان پوسیده شد و خاکستر گشت حرف تو نسبت به قیامت دروغ است. مردم بر تکذیبشان افزودند چندان که نه تنها سخنان پیامبرشان را کذب می‌دانستند بلکه شروع به تکذیب خودِ پیامبر کردند. خدا خواب را خلق کرد و آن جماعت خواب دیدند بعد از خواب به سراغ پیامبرشان آمدند و گفتند: ما چیزهایی دیدیم که تا به حال ندیده بودیم. پیامبر جواب داد: خداوند می‌خواست به وسیله خواب برای شما قیامت را اثبات کند. روح‌های شما وقتی بمیرید این‌گونه از جسم‌هایتان خارج می‌شود و روح به جایی می‌رود که جسم نمی‌رود. روح از بین رفتنی نیست، آن‌که پوسیده می‌شود جسم است، جسمتان خوابید و روحتان چیزهایی دید که هرگز جسمتان ندیده بود؛ قیامت چنین است جسمتان پوسیده می‌شود اما روحتان به حیات خود ادامه می‌دهد). (۱۱۶)

علامه طباطبائی در تفسیر میزان در خصوص رؤیا و شأن و منزلت آن می‌گوید: (بسیاری از مردم قدیم در مورد رؤیا و خواب‌ها ارزش بسیاری قائل بودند و تاریخ مشخصی نمی‌توان برای آن قرار داد. هر قوم دارای قوانین و موازین متفرق و متنوعی بودند و به وسیله‌ی آن‌ها،

خواب‌ها و رؤیایها را تعبیر می‌کردند و راز و رمزهای آن را کشف می‌کردند و از طریق اشاره‌ها به خیر و شر آن یا نفع و ضرر آن پی می‌بردند و اهتمام ورزیدن به آن در قرآن کریم نیز مذکور است و خداوند سبحان از رؤیای ابراهیم (علیه السلام) حکایت می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾، (و وقتی با او به جایگاه سعی رسید گفت ای پسرک من، من در خواب [چنین] می‌بینم که تو را سر می‌برم پس بین چه به نظرت می‌آید گفت ای پدر من آنچه را مأموری بکن ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت * پس وقتی هر دو تن دردادند [و همدیگر را بدرود گفتند] و [پسر] را به پیشانی بر خاک افکند * او را ندا دادیم که ای ابراهیم * رؤیا [ی خود] را حقیقت بخشیدی). (۱۱۷)

و نیز در مورد رؤیای یوسف (علیه السلام) می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾، ([یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت ای پدر من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم دیدم [آنها] برای من سجده می‌کنند). (۱۱۸)

و نیز رؤیای هم‌زندانی‌های یوسف که یکی از آنان گفت: ﴿إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾، (و دو جوان با او به زندان درآمدند [روزی] یکی از آن دو گفت من خویشتن را [به خواب] دیدم که [انگور برای] شراب می‌فشارم و دیگری گفت من خود را [به خواب] دیدم که بر روی سرم نان می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند به ما از تعبیرش خبر ده که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم). (۱۱۹)

۱۱۷- الصافات: ۱۰۵ - ۱۰۲.

۱۱۸- یوسف: ۴.

۱۱۹- یوسف: ۳۶.

و رؤیای حاکم مصر: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ﴾، (و پادشاه [مصر] گفت من [در خواب] دیدم هفت گاو فربه است که هفت [گاو] لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشکیده دیگر ای سران قوم اگر خواب تعبیر می‌کنید در باره خواب من به من نظر دهید). (۱۲۰)

و نیز رؤیای مادر موسی (علیه السلام): ﴿إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ * أَنْ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ﴾، (هنگامی که به مادرت آنچه را که [باید] وحی می‌شد وحی کردیم * که او را در صندوقچه‌ای بگذار سپس در دریا پاش افکن). (۱۲۱)

بر اساس آنچه که در روایات ذکر شده، آن وحی، از طریق رؤیا صورت گرفته است. (۱۲۲)

۱۲۰- یوسف: ۴۳.

۱۲۱- طه: ۳۹ - ۳۸.

۱۲۲- و بدین ترتیب، قرآن کریم، رؤیا را وحی نامید. پس وحی تنها مختص انبیاء نیست، همان‌طور که برخی غافلان از حقائق امور، چنین تصور می‌کنند. وحی دارای اقسام متعددی است، و برای این‌که خواننده بر حقیقت امر واقف آید، وحی و اقسام آن را به طور مختصر ذکر می‌کنم: اول: وحی: عبارت است از اشاره‌ی سریع می‌باشد همان‌گونه که راغب در مفردات قرآن، می‌گوید و لذا به اعمال سریع، وحی گفته می‌شود. سپس این مفرد را بر معارف الهی که در قلوب انبیاء و اولیای صالحش رسوب می‌کند، اطلاق کردم. این منظور در لسان العرب، گوید: وحی یعنی (اشاره)، (نگاره)، (پیام سریع)، (الهام) و (حدیث و نجوای پنهان) است. و از مجموع آنچه تقدیم شد، در می‌یابیم که وحی در اصل به معنای اشاره‌ی سریع و سخن رمزی و خطاب مخفی و رد و بدل شدن آن با پیام و اشارات سریع است و از آن‌جا که آموزه‌های الهی، به صورت اشاره‌ی رمزدار به انبیاء، وحی می‌شد، مفرد کلمه‌ی وحی بر آن اطلاق یافت.

دوم: وحی، اشکال مختلف و متعددی دارد، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾، (و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید آری اوست بلند مرتبه سنجیده‌کار). الشوری: ۵۱. و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (الأنبياء والمرسلون على أربع طبقات فتنبأ في نفسه لا يعدو غيرها ونبي يرى في النوم ويسمع الصوت ولا يعاينه في اليقظة ولم يبعث إلى أحدٍ وعليه إمامٌ مثل ما كان إبراهيم على لوطٍ ونبي يرى في منامه ويسمع الصوت ويعاين الملك وقد أرسل إلى طائفة قتلوا أو كثروا كيونس قال الله ليونس - و أرسلناه إلى مائة ألفٍ أو يزيدون قال يزيدون ثلاثين ألفاً وعليه إمامٌ والذي يرى في نومه ويسمع الصوت ويعاين في اليقظة وهو إمامٌ مثل أولي العزم وقد كان إبراهيم نبياً وليس بإمام حتى قال الله - إني جاعلك للناس

إماماً...»، (انبیاء و رسولان بر چهار دسته اند: ۱- نبی‌ای که تنها برای خود نبی است (وظائف شخص خود را از خدا دریافت می‌کند) و از نفس خود فراتر نمی‌رود (برای دیگران تکلیفی را معین نمی‌کند). ۲- نبی‌ای که در خواب می‌بیند و صدایش را می‌شنود و او (فرشته) را به چشم نمی‌بیند و به احدی مبعوث نیست. و خود امامی دارد چنانچه حضرت ابراهیم نسبت به لوط (علیه السلام) امام بود. ۳- نبی‌ای که در خواب ببیند و صدایش را بشنود و فرشته را به چشم ببیند و معاينه کند و به یک گروهی کم یا زیاد مبعوث است. مانند یونس (علیه السلام) که خدا درباره یونس (علیه السلام) فرمود: «ما او را برای صد هزار بلکه بیشتر فرستادیم» فرماید: سی هزار بیشتر بودند و بر او [و این دسته از انبیاء نیز] امامی بود. ۴- نبی‌ای که هم در خواب ببیند و هم صدا [فرشته] را بشنود و هم در بیداری به چشم ببیند و خودش امام است. مانند انبیاء اولوالعزم [که بر عده‌ای از مردم مبعوث شده اند] از جمله ابراهیم (علیه السلام) که مدتی نبی بود، اما امام نبود تا خدا فرمود: «به راستی من تو را امام ساختم». بصائر الدرجات: ص ۳۹۳.

الف. با مشاهده‌ی فرشته‌ای از فرشتگان و شنیدن حدیث او، همان‌گونه که حال جبرئیل (علیه السلام) این چنین بوده و خداوند بواسطه‌ی او به رسول الله (صلی الله علیه و آله) وحی می‌کرد.

ب. فقط شنیدن صدای فرشته و عدم مشاهده‌ی او.

ج. القای وحی به قلب.

د. از طریق رؤیای صادقه که مصداق بحث ماست، شکل گیرد. همان‌گونه که خداوند متعال از طریق رؤیا به مادر موسی (علیه السلام) وحی کرد. پس از این آیه، در می‌یابیم که رؤیای صادقه، وحی الهی است. و خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا حَفَّتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْأَيْمِمْ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾، (و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی‌گردانیم و از [زمره] پیمبرانش قرار می‌دهیم). القصص: ۷.

و خداوند متعال به حواریون وحی کرد و فرمود: ﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾، (و [یاد کن] هنگامی را که به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده‌ام ایمان آورید گفتند ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم). المائدة: ۱۱۱.

و همچنین وحی خداوند متعال به ابراهیم (علیه السلام) در قضیه‌ی سر بُریدن فرزندش اسماعیل: ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾، (و وقتی با او به جایگاه سعی رسید گفت ای پسرک من من در خواب [چنین] می‌بینم که تو را سر می‌برم پس بین چه به نظرت می‌آید گفت ای پدر من آنچه را ماموری بکن ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت). الصافات: ۱۰۲.

و خداوند او را به سبب تصدیق رؤیا و اجرای حکم الهی از خلال دستوری که در رؤیا ارائه گردید، مورد مدح و ثناء قرار داد و در مورد او فرمود: ﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾، (رؤیا [ی خود] را حقیقت بخشیدی ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم). الصافات: ۱۰۵.

و وحی خداوند به پیامبر عظیم الشان ما از خلال رؤیای صادقه و آگاه ساختن ایشان به مژده‌ی ورود مسلمانان به کعبه: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾، (حقاً خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید [که دیده

از جمله‌ی آن روایات رسول الله ﷺ در مورد فرموده‌ی پروردگار که می‌فرماید: ﴿إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَّفَشَلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ﴾، (ای پیامبر یاد کن! آنگاه را که خداوند آنان [=سپاه دشمن] را در خوابت به تو اندک نشان داد و اگر ایشان را به تو بسیار نشان می‌داد قطعاً سست می‌شدید و حتماً در کار [جهاد] منازعه می‌کردید). (۱۲۳)

و نیز فرمود: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ﴾، (حقاً خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید [که دیده بود] شما بدون شک به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی [و ناخن] کوتاه کرده‌اید با خاطری آسوده در مسجد الحرام در خواهید). (۱۲۴)

بود] شما بدون شک به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی [و ناخن] کوتاه کرده‌اید با خاطری آسوده در مسجد الحرام در خواهید آمد خدا آنچه را که نمی‌دانستید دانست و غیر از این پیروزی نزدیکی [برای شما] قرار داد). الفتح: ۲۷.

الف. و هم‌چنین مفرده‌ی وحی، به معنای خلق غریزه نیز آمده است همان‌طور که آیه‌ی کریمه چنین نشان می‌دهد: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾، (پروردگار تو به زنبور عسل وحی [=الهام غریزی] کرد که از پاره‌ای کوهها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته‌سازی] می‌کنند خانه‌هایی برای خود درست کن). النحل: ۶۸.

ب. و وحی به معنای تقدیر و اندازه‌گیری قوانین الهی در عالم تکوین نیز آمده است: ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾، (و در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی فرمود). فصلت: ۱۲.

و در خصوص شهادت و گواهی زمین در روز قیامت: ﴿بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾، (همان‌گونه] که پروردگارت بدان وحی کرده است). الزلزلة: ۵.

ج. به معنای خطاب و اشاره آمده است همان‌طور که در قصه‌ی زکریا (علیه السلام) با قومش حاصل گشته است: ﴿فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾، (پس از محراب بر قوم خویش درآمد و ایشان را آگاه گردانید که روز و شب به نیایش پردازید). مریم: ۱۱.

د. و به معنی القاءات و نحوهای پنهان شیطانی نیز آمده است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾، (و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشتیم بعضی از آنها به بعضی برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می‌کنند). الأنعام: ۱۱۲.

نیز فرمود: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ﴾، (و رؤیایی که به تو نشان دادیم چیزی جز فتنه برای مردم نیست). (۱۲۵)

بسیاری از روایات از رسول الله ﷺ و ائمه اطهار (علیهم السلام) در تصدیق و تأیید آن شنیده شده، اما محققان از جمله دانشمندان طبیعت برای آن حقیقتی نمی بینند و در مورد چگونگی به وجود آمدن آن و ارتباط آن با حوادث خارجی از طریق علم خود بحث نمی کنند. جز برخی روان شناسان که به امر آن توجه کرده و به واسطه برخی خواب های صحیح که از امور غیبی و حوادث آینده بر آنان محتج شدند، حوادثی که امکان حمل آن به عنوان اتفاقی بودن وجود نداشته و آن ها خواب های بسیاری هستند که از راه های صحیح و خالی از هر گونه خطاء و شک در مورد حوادث آینده و امور پنهان که در کتبشان وارد شده، حاصل گشته اند. (۱۲۶)

گفتگوی امشب خود را تا این جا به پایان می رسانیم و ان شاء الله فردا شب ادامه خواهیم داد. حمد و سپاس خدای عالمیان و بهترین درود و تحیت بر محمد و آل محمد ائمه و مهدیین (علیهم السلام) باد که ما امر خود را تسلیم آنان کردیم.



قسمت هفتم

مرؤیا و لوازم آن

گفتگوها بر فرزندان تأثیر به سزائی داشته و آنان همواره با بی‌صبری در انتظار آغاز جلسه بحث و گفتگو به همراه پدر بودند و برای آن، لحظه شماری می‌کردند. پدر آمد و به آنان درود و سلام فرستاد و گفت: آیا به یاد دارید در بحث شب گذشته به کجا رسیدیم؟
فرزندان: آری پدر، در مورد نکته‌ی دوم سخن می‌گفتیم.
پدر: امشب می‌خواهم در مورد نکته‌ی سوم سخن گویم.

نکته‌ی سوم: تقسیم آنچه که شخص خوابیده می‌بیند. همانا روایات آل محمد (علیهم‌السلام) بیان اهتمام رؤیا را بر عهده گرفته‌اند پس برای معرفت آن اقسام، به روایات آنان (علیهم‌السلام) مراجعه می‌کنم و این روایات را بر شما عرضه خواهم داشت تا به تقسیم آنچه که شخص در خواب می‌بیند پردازیم و مقصود ما از آن حاصل می‌شود. امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: (الرؤیا من الله والحلم من الشیطان)، (رؤیا از جانب خداوند و خواب پریشان از شیطان است).^(۱۲۷)
 امام (علیه‌السلام) آنچه را شخص در خواب می‌بیند به دو قسمت تقسیم می‌کند.
اول: خواب پریشان که از شیطان است.^(۱۲۸)

۱۲۷- دار السلام: ج ۴ ص ۱۵۵.

۱۲۸- نکته‌ی قابل توجه این است که اسم شیطان، خاص ابلیس نیست، که برخی‌ها چنین می‌پندارند، بلکه مفهوم عام دارد. پس آن اسم جنس است و شامل هر موجود مخرب و عصیان‌گر است چه انس باشد و چه جن یا هر چیز دیگر. و در اصل مفرد، دو گفته است.

گفته‌ی اول: شیطان، مفرد کلمه‌ی شطون است، یعنی عمق، بلندی و به همین سبب آن را در مورد چاه عمیق و بعید به حدی که انتهایش قابل دسترس نیست، به کار رفته. و خلیل بن احمد گوید: شَطْنٌ به معنای طناب طویل و بلند است و از آنجا که شیطان از رحمت الهی و حق به دور است، این مفرد کلمه در مورد او به کار رفته است.

و گفته‌ی دوم: از ماده‌ی (شَیْط) گرفته شده؛ به معنای التهاب و سوختگی و احتراق است و از آنجا که شیطان از آتش آفریده شده و هنگامی که خداوند او را به سجده در مقابل آدم (علیه‌السلام) دستور داد، از شدت عصبانیت گُر گرفت. و این مفرد بر او و هر موجود شبیه به او اطلاق یافت. نفحات القرآن ج ۱ ص ۳۸۲. و در این جا، آنچه که برخی‌ها از امکان نسیان انبیاء (علیهم‌السلام) با تمسک به فرموده‌ی الهی: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنْ

خداوند می فرماید: ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾، (چنان بجوایی صرفاً از [القاءت] شیطان است تا کسانی که ایمان آورده اند را دلتنگ گرداند). (۱۲۹) (۱۳۰)

الغوايين﴾، (در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نیست مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند). الحجر: ۴۲. وارد کرده اند، باطل می گردد. نسبت دادن نسیان و فراموشی به ابلیس، یعنی نفی تسلط او بر بندگان صالح خداوند، انبیا و صالحان. و از عدم فراموشی انبیای الهی می گویند در حالی که قرآن کریم، فراموشی و نسیان را به ایشان نسبت می دهد و از حال یوسف بن یعقوب برای ما، حکایت می کند: ﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾، یوسف: ۴۲. (و [یوسف] به آن کس از آن دو که گمان می کرد خلاص می شود گفت مرا نزد آقای خود به یاد آور و [لی] شیطان یادآوری به آفایش را از یاد او برد در نتیجه چند سالی در زندان ماند). و از یوشع بن نون، وصی موسی (علیه السلام) حکایت می کند: ﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾، (گفت دیدی وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت). الکهف: ۶۳.

خواننده‌ی گرامی به دو آیه بنگرد، فراموشی و نسیان را ثابت کرده و منبع و منشأ آن را آشکار می کنند و منشأ آنها، شیطان است. و قبلاً ذکر شد که شیطان، خاص ابلیس نیست تا گفته شود، نسیان و فراموشی از ابلیس، مخلوق جنی که از سجده در مقابل آدم (علیه السلام) ابا داشت، نشأت گرفته؛ خداوند به او می فرماید: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾، (در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نیست مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند). الحجر: ۴۲.

فراموشی از ظلمت و تاریکی نفس نشأت می گیرد که هیچ مخلوقی در زمین، عاری از این ظلمت نیست جز کسانی که ابلیس بر آنان تسلطی ندارد. و هر کس خواهان کسب اطلاعات بیشتر است به کتاب، سفر حضرت موسی به مجمع البحرين، نوشته یمانی آل محمد، سید احمد الحسن (علیه السلام) مراجعه کند.

۱۲۹- المجادلة: ۱۰.

۱۳۰- علی بن ابراهیم در تفسیر خود و فرموده‌ی خداوند: ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾. گوید: پدرم از محمد بن ابی عمیر از ابی بصیر از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: (علت نزول این آیه این بود که فاطمه (علیها السلام) در خواب می بیند که رسول الله (صلی الله علیه و آله) قصد دارد به همراه فاطمه و علی و حسن و حسین (علیهم السلام) از مدینه خارج شود، چون خارج شدند و از دیوارهای مدینه دور شدند، به یک مسیر دو راهی برخوردند پس رسول الله (صلی الله علیه و آله) جانب راست را گرفت تا در آن رفتند تا این که به مکان سبزه زاری رسیدند که پر از درختان خرما و جوی آب بود، رسول الله (صلی الله علیه و آله) بره‌ای بزرگ خریدند که در یکی از گوش‌هایش خال‌های سفید داشت، حضرت دستور دادند که آن را سر ببرند، چون مهبای خوردن شدند در هنگام خوردن در آن مکان در دم مُردند. فاطمه (علیها السلام) گریان از خواب بیدار شد، و هرگز رسول الله (صلی الله علیه و آله) را از خوابی که دیده بود، با خبر نساخت. وقتی صبح فرا رسید، رسول الله (صلی الله علیه و آله) به همراه دراز گوسی آمدند و فاطمه را بر آن سوار کردند و امر کردند که امیر المؤمنین و حسن و حسین از مدینه خارج شوند، همان گونه که فاطمه در خواب دید. هنگامی که

و در این قسمت چیزی که شخص در خواب می بیند هیچ ارزش و اعتباری ندارد؛ زیرا هر چه از سوی شیطان باشد ارزش ندارد، پس نیازمند توقف بر این گونه خوابها نیستیم همانطور که توقف در آنچه که شخص در خواب می بیند و از حدیث نفس می باشد و در بحث ما هیچ ارزشی ندارد، و برادر استاد احمد خطاب خداوند توفیقش دهد در کتاب فصل خطاب در

از دیوارهای مدینه خارج شدند، به یک مسیر دو راهی رسیدند و رسول الله ﷺ جانب راست را برگرفت و رفتند تا این که به مکان سبزه زاری رسیدند که پر از درختان خرما و جوی آب بود، رسول الله ﷺ بره ای بزرگ خریدند که در یکی از گوشه های خالهای سفید داشت، حضرت دستور دادند که آن را سر ببرند و کباب کردند، چون مهبای خوردن شدند، فاطمه برخاست و به گوشه ای رفت و از هراس مبدا این که بمیرند، می گریست. رسول الله ﷺ به دنبال او رفت و بالای سرش ایستاد در حالی که اشک بر گونه هایش سرازیر بود، پرسید: تو را چه شده دخترم؟ فرمود: یا رسول الله دیشب خواب دیدم چنین و چنان و هر آن چه من در خواب دیدم، شما انجام دادید، پس در مورد شما بسیار دلواپس شدم؛ زیرا نمی خواهم شما بمیرید. رسول الله ﷺ برخاست و دو رکعت نماز خواند و با خداوند نجوا کرد، لحظه ای بعد جبرئیل بر ایشان نازل شد و فرمود: ای محمد! این شیطان است که به او زها (الرهاط) گفته می شود، او کسی است که آن رؤیا را به فاطمه نشان داد و مؤمنان را در خواب هایشان نگران و محزون می کند. رسول الله از جبرئیل خواست که او را نزد خود فرا خواند. جبرئیل او را به محضر رسول الله ﷺ آورد. سپس رسول به او گفت: تو آن رؤیا را نشان فاطمه دادی؟ گفت: آری ای محمد. حضرت سه بار آب دهان خویش را به او انداخت و در سه موضع، او را زد. سپس جبرئیل به محمد ﷺ فرمود: ای محمد اگر خوابی دیدی یا هر یک از مؤمنین خوابی ببیند که از ضرر آن هراسناک شود، بگوید: (أعوذ بما عاذت به ملائكة الله المقربون وأنبیاء الله المرسلون وعباده الصالحون من شر ما رأیت من رؤیای) و حمد و معوذات و قل هو الله احد را بخواند و سه بار آب دهان خود را به سمت چپ بندازد، بدو ضرری از آن چه که دیده، نخواهد رسید. خداوند بر رسولش این آیه را نازل کرد: (إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ...). تفسیر القمی: ج ۲ ص ۳۵۵.

سؤالی در خصوص رؤیای حضرت فاطمه عليها السلام به یمانی آل محمد، سید احمد الحسن (عليه السلام) در جواب های روشن کننده جلد سوم شد که جهت سودمندی، قسمتی از آن را به طور خلاصه وار ذکر می کنم و خلاصه ی سؤال این است که شیطان چگونه تمکین یافت به فاطمه عليها السلام رؤیا نشان دهد؟ مگر ملکوت در دست خداوند نیست؟

در پاسخ فرمودند: (اما سؤال شما در مورد رؤیای زهرا عليها السلام، آیا معتقدی که شیطان غیب را می داند تا به او غیب نشان دهد و خداوند می فرماید: ﴿فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾، پس چون [سلیمان] فرو افتاد برای جنیان روشن گردید که اگر غیب می دانستند در آن عذاب خفت آور [باقی]

نی ماندند). سیأ: ۱۴. تنها یک چیز می ماند: شیطان، در انتهای رؤیای فاطمه از راه می رسد و این امر با مرگ رسول الله ﷺ محقق می شود اما با وجود عصمتی که همراه اوست و آن رسول الله ﷺ است، خداوند تشخیص و تبیین آن (رؤیا) را به حضرتش واگذار می کند و آن نجوا و صدائی که در انتهای رؤیا شنیده از خود رؤیا نیست بلکه از شیطان بوده تا او را محزون سازد و الحمد لله رب العالمین. جواب های روشن گرانه: ج ۳ ص ۴۷.

حجیت رؤیای اولی الألباب (صاحب دلان) به تفصیل شرح داده و هر کس نیاز به اطلاعات بیشتر دارد به کتاب مذکور مراجعه کند.

آنچه برای ما حائز اهمیت است، بحث ما در مورد رؤیای صادقه بوده که از آن به عنوان وحی الهی و جزئی از نبوت تعبیر می‌شود، و به طور قطع و یقین رؤیای ائمه و معصومین (علیهم السلام) جایی برای نفوذ شیطان ندارند.

رسول الله ﷺ فرمودند: (الرؤیا علی ثلاثة: منها تخويف من الشيطان ليحزن به ابن آدم ومنها المرئ يحدث به نفسه في اليقظة فيراه في المنام، ومنها جزء من ستة واربعين جزء من النبوة)، (رؤیا بر سه قسمت است: برخی از آنان حزن و اندوهی وارده از شیطان به انسان، و برخی شخص از آن در نفس خود سخن می‌گویند و آن را در خواب می‌بینند و برخی از آن جزئی از چهل و شش جز نبوت است). (۱۳۱)

احمد: از بسیاری از بی‌صفتان شنیدم که می‌گفتند اساس دعوت یمانیّه بر مبنای خواب‌های پریشان است.

پدر: از آن‌چه که در آینده می‌خوانیم برای شما بیان می‌شود که حال کسی که می‌گوید اساس دعوت یمانیّه خواب پریشان است چیست، در حقیقت او کسی است که در تشخیص بین رؤیائی که ائمه معصومین (علیهم السلام) آن را جزئی از نبوت و وحی الهی می‌دانند و خواب پریشان، عاجز است. همان‌گونه که در روایت مذکور ذکر شد و در حقیقت اگر امروز مردمی که رؤیا را تکذیب می‌کنند در زمان حضرت موسی (علیه السلام) حضور داشتند و می‌دیدند که مادر موسی فقط به خاطر رؤیائی که دیده بود کودک خود را در صندوق گذارده و در آب رها کرده بی‌شک او را به دیوانگی متهم می‌کردند و هم‌چنین اگر در زمان ابراهیم (علیه السلام) بودند و تصمیم او را در مورد ذبح فرزندش با استناد به رؤیائی که دیده بود، می‌دیدند، قطعاً او را به دیوانگی و نادانی و سفاهت متهم می‌کردند. و بلا نسبت آن دو بزرگوار.

محمود: پدر در برخی از کتاب‌ها خواندم که علم تعبیر رؤیا از کم‌اهمیت‌ترین علوم به شمار

می‌رود؟! (۱۳۲)

پدر: به خاطر جهلی که به حقیقت رؤیا دارند چنین گفته‌اند و در غیر این صورت چگونه ممکن است علم تعبیر رؤیائی که جزئی از وحی و نبوت است کم اهمیت باشد؟ به پیامبر خدا یوسف (علیه السلام) بنگرید آنگاه که می‌فرماید: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾، (پروردگارا تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی ای پدید آورنده آسمان‌ها و زمین تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما). (۱۳۳)

یوسف نبی (علیه السلام) نعمت‌های بزرگ الهی که به او عطاء شده را در کشف رمزهای رؤیا و تأویل آن می‌داند.

و جابر جعفی از ابی جعفر (علیه السلام) نقل می‌کند و می‌گوید: (سألته عن تعبیر الرؤیا عن دانیال (علیه السلام) أهو صحيح؟ قال: نعم، كان يوحى إليه وكان نبياً وكان ممن علمه الله تأويل الأحاديث وكان صديقاً حكيماً)، (از حضرت (علیه السلام) در مورد تعبیر رؤیا از دانیال نبی (علیه السلام) پرسیدم که آن صحیح است؟ فرمودند: آری او پیامبر بود و به او وحی می‌شد و از جمله کسانی بودند که خداوند به او علم تأویل احادیث آموخت او صدیق و حکیم بود). (۱۳۴)

در ظاهر روایت آمده که علم تأویل احادیث و رؤیایها از خداوند است و خداوند از

۱۳۲- در کتاب نفحات القرآن، اثر مکارم شیرازی، ج ۱ ص ۶۱ آمده است: الطلیف در این‌جا به معنای علم تعبیر خواب است که از کم‌اهمیت‌ترین علوم به شمار می‌رود. و علی‌رغم این‌که قصه‌ی یوسف (علیه السلام) در قرآن کریم به وضوح آشکار می‌کند که علم او باعث نجاتش از زندان عزیز مصر شد، همان‌طور که مصر را از قحطی نجات داد؛ زیرا پادشاه مصر خواب عجیبی می‌بیند که مفسران از تأویل آن درمانده و عاجز بودند، تا این‌که یکی از زندانیان که پیش از این هم‌بند یوسف بود و رؤیای او را تعبیر کرده بود، یوسف را به یاد آورد و گفت: من کسی را می‌شناسم که علم رؤیا را به خوبی می‌داند، و هنگامی که یوسف تعبیر خواب پادشاه که مربوط به امور اقتصادی هفت ساله‌ی مصر بود، را گفت. پادشاه زمینه را در جهت یاری او و مبارزه با قحطی آینده مهیاء ساخت و از جهت دیگر یوسف با ارائه‌ی برنامه‌ی دقیق توانست مصر را از قحطی هفت ساله نجات دهد.

۱۳۳- یوسف: ۱۰۱.

۱۳۴- قصص الأنبياء: ص ۲۳۹.

بندگان هر که را بخواهد می‌آموزد، همانا خداوند آن را به انبیای خود آموخت، پس آن از دانستی‌های خلفای خداوند می‌باشد، حال پیامبر باشند یا ائمه، و احدی از آنها یافت نمی‌شود مگر اینکه به علم تأویل رؤیا مسلح شده باشد، و آن از جمله علوم است که خداوند به وسیله‌ی آن خلفای خود را از دیگران متمایز می‌سازد و با این وجود آنان در مورد کم‌اهمیت بودن آن سخن می‌گویند؛ زیرا به حقیقت این علم عظیم جاهلند.

آیا واقعا امروزه علوم حوزوی نزد آنان بسیار با اهمیت‌تر است؟ علمی مانند اصول و رجال و درایت و فلسفه و دیگر علمی که هیچ ارتباطی با دین ندارند؟ معادله‌ها بر عکس شده، پس در چنین حالتی طبیعی است کسی بگوید که دعوت کننده الهی آن حساب‌گر شکیبیا احمد الحسن (علیه السلام) و پیروانش نادانند؛ زیرا مردم حقایقی که همواره در خفا بوده برایشان در حال کشف است و دانستند که اصحاب غیبت کسانی که به آن راضی گشتند. حجتی عظیم بر کسانی که از راه حق و مستقیم دور گشتند، بوده است، و عدم تصدیقشان در مورد غیب بر اساس فرموده‌ی محمد و آل محمد (علیهم السلام) سرگشتگان در صحرای مادیات‌اند و رؤیا را همان‌طور که مادی‌گرایان به سبب جهل به حقیقت و شرف آن، آن را رد کردند اینان نیز چنین کردند. رؤیائی که جزئی از هفتاد جزء نبوت است، که قرآن آن را بهترین داستان‌ها نامیده و می‌فرماید: ﴿لَحْنُ نَقْصٍ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ * إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾، (ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی * [یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت ای پدر من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم دیدم [آنها] برای من سجده می‌کنند). (۱۳۵)

دوم: رؤیا که منبع آن از سوی خداوند است بر دو قسمت تقسیم می‌شود.

اول: بشارت دهنده‌ها:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾، (در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است وعده‌های خدا را

تبدیلی نیست این همان کامیابی بزرگ است). (۱۳۶)

شیخ کلینی با استناد خویش از جابر می‌گوید: از ابی جعفر (علیه السلام) فرمودند: (مردی از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد قول پروردگار پرسید: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾، (برای آنها بشارتی در زندگی دنیائی است) فرمودند: آن رؤیا حسنه‌ای است که مؤمن می‌بیند و به واسطه‌ی آن در دنیا بشارت داده می‌شود). (۱۳۷)

طوسی روایت می‌کند: (مردی بادیه‌نشینی که خدمت‌گزاران و شتر زیاد داشت به سوی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض کرد: مرا از قول پروردگار با خبر سازید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾، (کسانی که ایمان آوردند و تقوای الهی پیشه کردند، برای آنان بشارتی است در زندگی دنیایی و آخری). (۱۳۸) فرمودند: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾، (قول پروردگار را برای آنان بشارتی است) در زندگی دنیائی آن رؤیای نیکو است که مؤمن می‌بیند و به واسطه‌ی آن در دنیا بشارت داده می‌شود و اما قول پروردگار: ﴿وَفِي الْآخِرَةِ﴾ (و در آخرت) آن بشارت در هنگام مرگ و در حالت استحضر مؤمن است که به او بشارت داده می‌شود که خداوند گناهان تو و هر کس که تو را تا قبر حمل کند می‌آمرزد). (۱۳۹)

و نیز رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: (ألا إنه لم يبق من مبشرات النبوة إلا الرؤيا الصالحة يراها المسلم أو ترى له)، (آگاه باشید که از بشارت‌ها نبوت هیچ چیزی باقی نمی‌ماند جز آن رؤیای صالحی که مؤمن می‌بیند و یا به او نشان داده می‌شود). (۱۴۰)

نیز با استناد از معمر بن خلاد روایت شده است که امام رضا (علیه السلام) فرمودند: (إن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) كان إذا أصبح قال لأصحابه: هل من مبشرات؟ يعني به الرؤيا)، (رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در هنگام

۱۳۶- یونس: ۶۴.

۱۳۷- الکافی: ج ۸ ص ۹۰ ح ۶۰.

۱۳۸- یونس: ۶۴ - ۶۳.

۱۳۹- من لا يحضره الفقيه: ج ۱ ص ۱۳۳.

۱۴۰- بحار الأنوار: ج ۵۸ ص ۱۹۲.

صبح به سوی اصحاب می رفتند و می فرمودند: آیا بشارتی است؟ یعنی بشارت به رؤیا). (۱۴۱)

سعد ابن ابی خلف از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل می کند که حضرت (علیه السلام) فرمودند: (الرؤیا علی ثلاثة وجوه: بشارة من الله للمؤمن وتحذیر من الشیطان وأضغاث أحلام)، (رؤیا بر سه وجه است: بشارتی از جانب خداوند به مؤمن، و هشدار از سوی شیطان و خوابهای پریشان). (۱۴۲)

و از جمله این رؤیاهای رؤیای یوسف نبی (علیه السلام) است: ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾، (یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت ای پدر من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم؛ دیدم [آنها] برای من سجده می کنند). (۱۴۳)

رؤیای رسول الله (صلی الله علیه و آله) که گویای ورود ایشان به مسجد الحرام بود: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾، (حقاً خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید [که دیده بود] شما بدون شک به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی [و ناخن] کوتاه کرده اید با خاطری آسوده در مسجد الحرام در خواهید آمد خدا آن چه را که نمی دانستید دانست و غیر از این پیروزی نزدیکی [برای شما] قرار داد). (۱۴۴)

و دیگر رؤیاهای صالحه‌ای که مؤمنان صالح می بینند.

سوم: بیم‌دهنده‌ها: و آن رؤیائی است که شخص می بیند، به او هشدار داده می شود و از آن بیمناک می شود مانند رؤیای پادشاه مصر در زمان یوسف نبی (علیه السلام) که قرآن کریم آن را بیان می کند: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾، (و پادشاه گفت

۱۴۱- الکافی: ج ۸ ص ۹۰ ح ۵۹.

۱۴۲- الکافی: ج ۸ ص ۹۰ ح ۶۱.

۱۴۳- یوسف: ۴.

۱۴۴- الفتح: ۲۷.

من در خواب دیدم هفت گاو فربه است که هفت [گاو] لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشکیده دیگر. ای سران قوم اگر خواب تعبیر می‌کنید در باره خواب من به من نظر دهید). (۱۴۵)

و رؤیای فرعون در زمان موسی (علیه السلام) که در خواب دید آتشی ترسناک از بیت المقدس برافروخته شده و خانه‌های مصر و قبط را سوزاند و آسیبی به بنی اسرائیل نمی‌رسد، پس فرعون کاهنان خود را فراخواند تا رؤیای او را تعبیر کنند، به او گفتند: مولودی در بنی اسرائیل متولد می‌شود که پادشاهی و حکومت را از تو می‌ستاند و تو و قوم تو را از سرزمین‌تان بیرون خواهد راند و زمان تولد او نیز فرا رسیده، فرعون دستور داد که تمام شکم‌های زنان باردار بنی اسرائیل را بدرند و نوزادشان را به قتل برسانند. (۱۴۶)

و نیز رؤیای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): ﴿وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾، (پروردگارت بر مردم احاطه دارد و آن رؤیایی را که به تو نمایاندم و نیز آن درخت لعنت شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم و ما آنان را بیم می‌دهیم ولی جز بر طغیان بیشتر آنها نمی‌افزاید). (۱۴۷)

میمون‌هائی را دیدند که بر روی منبر ایشان بالا و پایین می‌پرند پس رسول الله (صلی الله علیه و آله) از امری که پیش آمده اندوهگین شدند؛ زیرا این رؤیا از حوادث آینده مبنی بر اختلاف و انحراف فرماندهی مسلمانان بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) خیر می‌دهد. و آن رؤیا به حکومت بنی‌امیه (لع) اشاره می‌کرد و با این حال جاهلیت را بازگرداندند، همانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با آن مبارزه نمود.

دیگر قسمت از رؤیا که انسان می‌بیند دلالت بر زجر او به خاطر عملی که کرده می‌باشد. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: (إذا كان العبد على معصية الله وأراد به خيراً أراه في منامه رؤيا تروعه فينجز بها عن تلك المعصية ...)، (هنگامی که انسانی بر معصیت بر پروردگار قرار گیرد و خداوند خیر و صلاح او را بخواهد به او رؤیائی نشان دهد که باعث بر حذر شدن و

۱۴۵- یوسف: ۴۳.

۱۴۶- دار السلام: ج ۱ ص ۱۱۹.

۱۴۷- الإسراء: ۶۰.

هوشیاری او از آن معصیت باشد). (۱۴۸)

نکته‌ی چهارم: آیا رؤیای صادق حجت است؟

در نزد همگان ثابت است که بینه و دلیل، ادعای مدعی را ثابت می‌کند و اگر دو شاهد در مقابل قاضی بر امری شهادت دهند آن امر با شهادت آن دو تن ثابت می‌گردد. چه بسا اموری یافت می‌شوند که با وجود بیش از دو شاهد هم ثابت نمی‌شود! هم‌چنین اموری پیدا می‌شوند که با دو نفر شاهد کافی نیست بلکه با چهار شاهد، همان‌طور که در فقه آمده است، انتساب فرزند به پدرش با شهادت مادرش ثابت می‌گردد و در مورد بینه و شهادت بحث مفصل است و آن بحث فقهی می‌باشد، که لازم نیست وارد آن شویم. اکنون کدام یک از شهادت‌ها عظیم‌تر است: خداوند و آل محمد (علیهم السلام) یا شهادت سایر اشخاص حتی اگر عادل باشند؟

و ائق: پدر، این دو شهادت و گواهی، غیر قابل مقایسه هستند! شهادت خداوند و آل خداوند (علیهم السلام) کجا و شهادت سایر مردم کجاست!؟

پدر: بله و این امری است که سید احمد الحسن (علیه السلام) یمانی موعود در نصیحتی برای طلاب حوزه در تاریخ هشتم ربیع الثانی سال ۱۴۲۶ احتجاج کردند و فرمودند: (شما می‌گویید ما شهادت دو شخص عادل را می‌پذیریم پس خداوند برای من شهادت می‌دهد، و محمد برای من شهادت می‌دهد، و علی برای من شهادت می‌دهد، و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و محمد به واسطه صدها رؤیاهائی که مؤمنان دیدند برای من شهادت می‌دهند. آیا شهادت و سخن نصیحت آنان برای خود را قبول نمی‌کنید؟ آیا به شما خبر نداده بودند که هنگام آمدن صاحب حق به دور او جمع می‌شوند و فرمودند: (هنگامی که دیدید ما به گرد مردی جمع شدیم با سلاح جهت یاری به سوی ما بشتابید). (۱۴۹)

احمد: پدر چگونه خداوند و آل محمد (علیهم السلام) برای ایشان شهادت می‌دهند؟

پدر: فرزندانم به این آیه توجه کنید که خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ

۱۴۸- الإختصاص: ص ۲۴۱.

۱۴۹- غيبة النعماني: ص ۱۹۷.

أَمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۱۵۰﴾، (و [یاد کن] هنگامی را که به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده‌ام ایمان آورید گفتند ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم). (۱۵۰)

پس خداوند از طریق رؤیا به حواریون وحی کرد و آنان را از حقانیت فرستاده‌ی خویش با خبر ساخت و آنان نیز شهادت خداوند را قبول کرده و هرگز به او کفر نورزیدند و گفتند: ﴿قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾، (گفتند ایمان آوردیم و برای ما شاهد باش که ما از تسلیم شدگان هستیم) و به این آیات توجه کنید: ﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾، (بگو گواهی چه کسی از همه برتر است بگو خدا میان من و شما گواه است). (۱۵۱)

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾، (کسانی که کافر شدند می‌گویند تو فرستاده نیستی بگو کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد). (۱۵۲)

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾، (یا می‌گویند این [کتاب] را برافته است بگو اگر آن را برافته باشم در برابر خدا اختیار چیزی برای من ندارید او آگاه‌تر است به آنچه [با طعنه] در آن فرو می‌روید گواه بودن او میان من و شما بس است و اوست آمرزنده مهربان). (۱۵۳)

﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾، (بگو میان من و شما گواه بودن خدا کافی است چرا که او همواره به [حال] بندگانش آگاه و بینا است). (۱۵۴)

خداوند چگونه شهادت خود را بر کافران عرضه می‌کند؟

و پاسخ: به حقانیت رسولش از طریق رؤیا شهادت می‌دهد.

احمد: آری پدر پس به همین خاطر است که در بسیاری از روایات خواندم که رؤیا جزئی از نبوت می‌باشد همان‌طور که شما برایمان ذکر کردید.

۱۵۰- المائدة: ۱۱۱.

۱۵۱- الأنعام: ۱۹.

۱۵۲- الرعد: ۴۳.

۱۵۳- الأحقاف: ۸.

۱۵۴- الإسراء: ۹۶.

پدر: آری فرزندم در این مورد بسیاری روایات ذکر شده از جمله:
رسول الله ﷺ فرمودند: (رؤیا المؤمن جزء من سبعة وسبعین جزءاً من النبوة)، (رؤیای مؤمن جزئی از هفتاد جزء نبوت است). (۱۵۵)

و نیز پیامبر ﷺ فرمودند: (إذا تقارب الزمان لم تكذب رؤیا المؤمن تكذب، وأصدقهم رؤیا وأصدقهم حديثاً)، (هنگامی که زمان وعده نزدیک می شود، رؤیای مؤمن هرگز به او دروغ نمی گوید و صادق ترین آنان در رؤیا صادق ترین آنان در حدیث است). (۱۵۶)

و پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: (إذا اقترب الزمان لم تكن رؤیا المسلم تكذب، وأصدقكم رؤیا وأصدقكم حديثاً، ورؤیا المؤمن جزء من خمسة وأربعین جزءاً من النبوة)، (هنگامی که زمان وعده نزدیک می شود رؤیای مؤمن هرگز به او دروغ نمی گوید و صادق ترین شما در رؤیا صادق ترین شما در حدیث است و رؤیای مؤمن جزئی از چهل و پنج جزء نبوت است). (۱۵۷)

و امام رضا (علیه السلام) نیز می فرماید: حدثني أبي، عن جدي، عن أبيه، أن رسول الله ﷺ قال: (... إن الرؤیا الصادقة جزء من سبعین جزءاً من النبوة)، **پدرم** از جدم از پدرش نقل می فرماید: که رسول الله ﷺ فرمودند: (رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است). (۱۵۸)

و نیز (علیه السلام) می فرماید: (رؤیا المؤمن تجري بحری کلام تکلم به الرب عنده)، (رؤیا واسطه ای است که خداوند به وسیله آن با بنده ای خود سخن می گوید). (۱۵۹)

به منزلت و مقام رؤیا بنگرید که چگونه خداوند به وسیله آن با بنده اش سخن می گوید؟
و اما شهادت آل محمد (علیهم السلام) از ایشان (علیهم السلام) روایت شده:

ابی بکر حضرمی گوید: (دخلت أنا وأبان على أبي عبد الله (علیه السلام) وذلك حين ظهرت الرايات السود بخراسان فقلنا: ما ترى؟ فقال: إجلسوا في بيوتكم فإذا رأيتمونا قد اجتمعنا على رجل

۱۵۵- کنز الفوائد: ص ۲۱۱.

۱۵۶- أمالي الشيخ الطوسي: ص ۳۸۶، بحار الأنوار: ج ۸۵ ص ۱۷۲.

۱۵۷- شرح أصول الكافي: ج ۱۱ ص ۴۷۶.

۱۵۸- من لا يحضره الفقيه: ج ۳ ص ۵۸۵، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۸۴.

۱۵۹- بحار الأنوار: ج ۸۵ ص ۲۱۰.

فإنهدوا إلینا بالسلاح)، (در هنگامه‌ی برافراشته شدن پرچم‌های سیاه از سمت خراسان، من و ابان بر ابی عبد الله علیه السلام وارد شدیم، عرض کردیم: نظرتان در این باره چیست؟ فرمودند: در خانه‌هایتان بنشینید و هنگامی که دیدید ما به دور مردی جمع شدیم با سلاح به سوی ما بشتابید). (۱۶۰)

بسیار واضح است که روایت در مورد زمان ظهور سخن می‌گوید و در این زمان تمام اهل بیت علیهم السلام رحلت فرمودند پس چگونه به دور مردی جمع شوند؟!!

پاسخ: از طریق رؤیا به دور او جمع می‌شوند و به همین خاطر بسیاری از مؤمنان کشورهای مختلف از طریق رؤیا به حقایق دعوت سید احمد الحسن علیه السلام پی بردند. و علاوه بر آن، خداوند از طریق رؤیا به آنان شهادت داد که احمد الحسن علیه السلام حق است قبل از این که در این عالم نام ایشان را شنیده باشند و قبل از این که دعوت حق علنی شود؛ پس اهل بیت علیهم السلام بر صاحب حق در عالم رؤیا جمع شده و به حقایق او شهادت می‌دهند.

بدین ترتیب که شخصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب می‌بیند و دیگری امیر المؤمنین علیه السلام و شخص سوم حضرت فاطمه علیها السلام را می‌بیند و این چنین اهل بیت علیهم السلام بر صاحب حق گرد هم می‌آیند و به حقایق وی شهادت می‌دهند و کسی در روایات تحقیق می‌کند و ارتباطی عمیق بین رؤیا و صاحب امر می‌یابد و این امری است که امام رضا علیه السلام در پاسخ بیزنطی به صراحت اعلام می‌کند:

بیزنطی گوید: از امام رضا علیه السلام در مورد رؤیا سؤال کردم حضرت سکوت نمودند، سپس فرمودند: (اگر هر آن چه را که می‌خواهید به شما می‌دادم، قطعاً برای شما شر می‌شد و گردن صاحب این امر برده می‌شد). (۱۶۱)

این روایت به وضوح ارتباط عمیق رؤیا و صاحب امر اشاره می‌کند و وجود آن یکی از دلایل اثبات حقایق صاحب امر است!

محمود: پدر، شنیدم شخصی از شیخ علی کورانی در مورد این روایت سؤال کرده: (پس هنگامی که ما را دیدید که به گرد مردی جمع شدیم با سلاح به سوی ما بشتابید)، شیخ علی

۱۶۰- غیة النعمانی: ص ۲۰۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۸. معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام: ج ۳ ص ۴۶۵.

۱۶۱- الکافی: ج ۲ ص ۲۲۴، قرب الإسناد: ص ۳۸۰، مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۰۴.

کورانی در پاسخ به او گفته معنای روایت این است که بنی فاطمه که سادات هاشمی هستند برای بیعت به دور او جمع می شوند.

پدر: امکان آن نیست؛ زیرا روایت می گوید هنگامی که ما را دیدید یعنی دیدن و رؤیت اهل بیت (علیهم السلام) نه سادات هاشمی و تفسیر آن به عنوان سادات بنی هاشم با متن روایت هیچ مطابقتی ندارد. همان طور که لفظ **(ما را دیدید)** بر خود شخص ائمه دلالت می کند که مربوط به عالم رؤیا می باشد و اگر غیر از این بود می فرمودند: **(هنگامی که جمع شدیم)** بدون آوردن لفظ **(ما را دیدید)** یا این که چیزی غیر از آن می فرمودند.

اهل بیت (علیهم السلام) حکمت و منبع آن می باشند و سخن آنان (علیهم السلام) هرگز شخص مورد نظر را خطاء نمی کند! سپس خود کورانی در کتاب خود معجم احادیث الامام مهدی (علیه السلام) از ابی خالد کابلی روایت می کند و می گوید: **(هنگامی که علی بن حسین وفات یافت من بر محمد بن علی باقر (علیه السلام) وارد شدم و عرض کردم: فدایتان شوم ارتباطم با پدرتان قطع شده پس در وحشتم از مردم، مونس من باشید. فرمودند: آری ای ابا خالد راست گفتی از من چه می خواهی؟ عرض کردم: فدایتان شوم پدر شما صاحب این امر را آن قدر دقیق برای من وصف کردند که اگر در راه ایشان را ببینم، می شناسم. از شما می خواهم نام ایشان را برایم ذکر کنید تا با نام، ایشان را بشناسم. فرمودند: به خدا قسم ای ابا خالد از من سؤال سنگینی پرسیدی، از من در مورد امری سؤال کردی که اگر در مورد آن با کسی سخن می گفتم به تو نیز می گفتم! در مورد امری از من سؤال کردی که اگر فرزندان فاطمه او را بشناسد بر قطعه قطعه کردن او حرص می ورزیدند).** (۱۶۲)

روایت به صراحت می گوید که اگر فرزندان فاطمه او را بشناسند او را قطعه قطعه می کنند پس در این حالت چگونه بر گرد او جمع می شوند؟

احمد: پدرم چگونه بفهمم کسی که در عالم رؤیا نزد من آمده، امام معصوم است؟

پدر: ائمه معصومین (علیهم السلام) این امر را تضمین می کنند که هر کس آنان (علیهم السلام) را ببیند به تحقیق آنان (علیهم السلام) را دیده است، رسول الله ﷺ فرمودند: **(من رأی فی منامه فقد رأی، فإنّ الشیطان لا یتمثّل فی صورتی ولا فی صورة أحد من أوصیائی ولا فی صورة أحد من شیعتهم وإنّ الرؤیا**

الصادقة جزء من سبعين جزء من النبوة)، (هر کس مرا در خواب ببیند به تحقیق مرا دیده است؛ زیرا شیطان هرگز نمی‌تواند به چهره‌ی من و اوصیای من و حتی یکی از شیعیان من در آید؛ و رؤیا جزئی از هفتاد جزء نبوت است). (۱۶۳)

ملاحظه کنید فرزندان من! شیطان نمی‌تواند به چهره‌ی رسول الله ﷺ و اوصیای ایشان و حتی به صورت هیچ کس از شیعیان صالحین ایشان (علیهم السلام) در آید، و این رؤیای صادق بر اساس این حدیث شریف، جزئی از هفتاد جزء نبوت است. پس هر کس یکی از معصومین (علیهم السلام) را ببیند که به حقانیت سید احمد الحسن (علیه السلام) شهادت می‌دهد که او حق و یمانی موعود است! هرگز شایسته نیست آن رؤیا را انکار و مخالفت کند، در غیر این صورت عدم سود آن، و بی‌معنایش چه لزومی دارد که خدا آن را ارسال کند و چگونه جزئی از نبوت باشد همان‌طور که در بسیاری از روایات تقدیم شد و انسان بر حسب آن ترتیب اثر نکند؟ و برای این که شبهه‌ها دفع شوند و حقیقت امر آشکار شود به کلام برخی‌ها در مورد این که فایده‌ی عدم شباهت شیطان به رسول الله ﷺ و اوصیای ایشان (علیهم السلام) که در برخی روایات ذکر شده می‌پردازیم.

مجلسی، روایت ذکر شده از امام رضا (علیه السلام) را نقل می‌کند، سپس در بیان آن می‌گوید: دلیل خبر بر عدم شباهت شیطان به رسول الله ﷺ و اوصیای ایشان یعنی ائمه (علیهم السلام) و حتی شیعیان مخلص و پاک ایشان است، مانند سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و امثال آنها و مخالفان نیز به مانند آن از ابن عمر و ابی هریره و ابن مسعود و جابر و ابی سعید و ابی قتاده از رسول الله ﷺ روایت می‌کنند.

و نیز ابی داود و بخاری و مسلم و ترمزی با الفاظ مختلف روایت شده از جمله: (هر کس مرا در خواب ببیند مانند کسی است که مرا در بیداری دیده و شیطان به صورت من در نمی‌آید). (هر کس مرا در خواب ببیند به تحقیق مرا دیده؛ زیرا شیطان به شکل من در نمی‌آید). (هر کس مرا در خواب ببیند به تحقیق مرا دیده است زیرا شیطان نمی‌تواند به چهره‌ی من در آید). و در روایتی (شبهه من) و برخی: (هر کس مرا ببیند به تحقیق حق را دیده؛ زیرا شیطان به شکل من در نمی‌آید). و در نهایت (حق ضد باطل است) و برخی (هر کس مرا ببیند، حق را

دیده است) یعنی رؤیای صادقه نمی‌تواند خواب پریشان باشد و گفته شده: (هر کس مرا ببیند حقیقتی دیده که غیر متشابه است). (۱۶۴)

واثق: آیا هر کس رسول الله ﷺ و آل ایشان (علیهم السلام) را در خواب ببیند به صورت و چهره‌ی حقیقی آنان دیده است همان‌طور که در این عالم بودند؟

پاسخ: شیخ مجلسی بعد از آنچه ذکر شد می‌گوید: (می‌دانم که علماء در مقصود و مراد رؤیت آنان (علیهم السلام) دچار اختلاف شدند که چهره و صورت اصلی آنان (علیهم السلام) است و یا با چهره‌ای دیگر می‌توانند حضور یابند. و مخفی نیست در ظاهر حدیث امام رضا (علیه السلام) لفظ عمومی به کار رفته؛ زیرا شخص بیننده هرگز رسول الله ﷺ را در خواب ندیده و هرگز از ایشان (علیهم السلام) نپرسیده که با کدامین چهره ایشان دیده می‌شوند؟ و می‌دانند که دیدن چهره‌ی اصلی رسول الله ﷺ در خواب امری بعید است و هر کس یکی از ائمه (علیهم السلام) را در خواب ببیند هرگز به یقین نمی‌رسد کسی که در خواب دیده است، چهره اصلی ایشان (علیهم السلام) است و در عُرف گفته می‌شود او آنان (علیهم السلام) را دیده و اگر شخصی واحد را با صورت مختلف ببیند و می‌گوید: او را به صورت فلان دید و این کلام هرگز در شمار متناقضات قرار نگرفته است). (۱۶۵)

پس دیدن صورت و چهره‌ی حقیقی رسول الله ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام) به همان شکلی که در دنیا بودند، ضروری نیست. بلکه ممکن است به صورت دیگری دیده شوند و آن را رؤیا بدانند و آن را به عنوان دیدن اهل بیت (علیهم السلام) تعبیر می‌کنند. سپس مجلسی سخنانی از عامه در این باره می‌گوید که شناختن برخی خالی از لطف نیست و در مورد برخی نیز شرح می‌دهیم، او می‌گوید: (و عامه نیز در این باره دچار اختلاف شدند برخی از آنان می‌گویند: (مقصود از رؤیا دیدن چهره اصلی ایشان (علیهم السلام) است و قصه‌ی ابن سیرین را مؤید آن می‌دانند، آن هنگام که می‌گوید: مردی برایش تعریف کرده که رسول الله ﷺ را دیده است. به او گفته ایشان را برایم وصف کنید او نیز برای ابن سیرین وصف می‌کند اما ابن سیرین اوصاف او را مطابق با

اوصاف حقیقی نمی‌داند و به او می‌گوید که ایشان صلی الله علیه و آله را ندیدی). (۱۶۶) و برخی از آنان قاطعانه می‌گویند و آنچه از ابی هریره روایت شده مؤید آن است.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (هر کس مرا در خواب ببیند به تحقیق مرا دیده است؛ زیرا من به چهره‌های مختلف دیده می‌شوم).

و قرطبی می‌گوید: در معنای حدیث اختلاف کردند، قومی گفتند: در ظاهر هر کس ایشان صلی الله علیه و آله را در خواب ببیند همانند کسی است که ایشان صلی الله علیه و آله را در بیداری دیده است. و این گفته، فساد خود را به واسطه‌ی عقل‌های اول (افراد اولیه) و ملزم بر آن است که احدی او را نمی‌بیند مگر این‌که به چهره‌ای که داشته است و از دنیا رفت. و نباید دو خواب دیده در یک آن واحد در دو مکان آن را ببینند، و الان زنده شود و از قبرش خارج شود و در بازارها قدم بزند و با مردم صحبت کند، و این امر مستلزم خالی شدن قبر از حضور ایشان بوده و جسد ایشان از قبر خارج شده و مردم فقط قبر خالی را زیارت کرده و سلام بر آن می‌فرستند و جایز است که ایشان در شب و روز همراه با اوقات و زمان مختلف با چهره‌ای غیر از چهره‌ی حقیقی‌شان دیده شوند و این از جمله عقائد جاهلانه است که صاحب عقل و خرد از قبول آن خودداری می‌کند). (۱۶۷) طائفه‌ای دیگر می‌گویند: (مقصود آن روایت حضرت صلی الله علیه و آله به همان شکل اصلی می‌باشد و هر کس ایشان را در صورتی غیر از صورت حقیقی حضرت صلی الله علیه و آله ببیند

۱۶۶- دانستید که حدیث امام رضا علیه السلام به اقتضای تعمیم است، و آن حق تعیین شده‌ای است که بر گرفتنش واجب‌تر از اخذ کلام ابن سیرین می‌باشد و ابن سیرین شخص منصوب و عالم به ملکوت آسمان‌ها نیست تا رؤیا را نفی یا اثبات کند و علاوه بر آن، ذکر خواهد شد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (هر کس مرا در خواب ببیند، به تحقیق که مرا دیده؛ زیرا من به هر صورتی دیده می‌شوم).

۱۶۷- و این کلام، گویای جهل و ناآگاهی گوینده‌ی آنان به حقیقت خلفای الهی و صالحین از بندگانش است، و برخی‌ها با استناد بر این گفته‌های جاهلانه بر مسئله‌ی حاجت‌روائی مردم با توسل به ائمه علیهم السلام شبهه افکنی می‌کنند که در این‌جا شایسته نیست به بحث در باره‌ی آن بپردازیم، اما توهم ناشی از جهل به قدرت خلفای الهی که قرآن کریم به برخی از آن‌ها اشاره داشته، همان‌طور که در داستان سلیمان نبی علیه السلام آمده، که تحت بلقیس را در یک چشم بر هم زدن آورد و پیراهن یوسف نبی که چشمان یعقوب را بیناء کرد. از خداوند مسئلت داریم که نعمت شناخت خلفای خویش را به ما ارزانی دارد.

این خوابی پریشان است)، (۱۶۸)

و از مسلمات او در خواب بر حالتی دیده می‌شود که خلاف احوال لائق ایشان در دنیا است، و آن رؤیا حق شمرده می‌شود، و همان‌گونه که اگر در خواب ببیند که خانه از وجود ایشان پر شد، دال بر آن است که خانه از خیر و برکت او پر خواهد شد، و اگر شیطان قادر به تشبیه کردن خود به چیزی که در حق رسول خدا ﷺ یا چیزی که به او نسبت داده می‌شود، مورد تعارض کلی فرموده رسول خدا می‌باشد، (شیطان به شکل من در نمی‌آید)، (۱۶۹) پس امر اول، رؤیا او را منزّه می‌دارد و نیز رؤیا چیزی از ایشان است و به ایشان نسبت داده می‌شود و حضرت ﷺ در حرمت بالغ و به عصمت لائق‌تر است. همان‌طور که در بیداری از شیطان معصوم بودند. برخی گفتند: تأویل درست حدیث این است که دیدن ایشان در هر حالت، باطل و خواب پریشان نیست، بلکه حق است. و اگر در غیر صورت ظاهر شود آن صورت شیطان نیست بلکه از سوی خداوند است.

گوید: و این گفته‌ی قاضی ابی‌بکر و غیره است و مؤید آن فرموده‌ی حضرت رسول ﷺ است که فرمودند: (هر کس مرا ببیند حق را دیده است)، یعنی حقی را بیان می‌کند که ببیند خواب قصدی را اعلام نموده است. اگر بر این وجه باشد باید در تعبیر و تأویل آن کوشا شود؛ زیرا آن بشارتی از خیر و یا هشدار از شر و یا یادآوری به حکمی باشد که به دین یا دنیا نفع می‌رساند.

کرمانی در شرح بخاری می‌گوید: (مرا ببیند) یعنی این رؤیت نمی‌تواند خواب پریشان و تخیلات شیطان باشد همان‌طور که روایت شد: حق را دیده است...

مجلسی می‌گوید: در ظاهر آن رؤیت نیست، بلکه آن حاصل شدن صورت در حس

۱۶۸- این کلام، هیچ دلیلی ندارد. بلکه از خلال روایاتی که از راه عامه و خاصه تقدیم شد، این تفسیر خلاف اطلاق روایات مذکور است. کما این که رد این گفته، در نقل شیخ مجلسی در خصوص کلام کرمانی، ذکر خواهد شد. سپس از کجا با صفات و ویژگی‌های جسمانی ایشان در زمان حیاتشان آشنائی دارید؟ آیا این‌گونه نیست که هر کدام از معصومین با صفاتی توصیف شده‌اند که شخص قادر به تشخیص مرئی ایشان یا الهام به او در رؤیا مبنی بر این که فلان یا فلان است؟ آری کلام ایشان در خصوص پیامبر است که موصوف به صفاتی متمایز از غیر در روایات می‌باشند.

۱۶۹- یعنی کلام قبلی رسول الله ﷺ.

مشترک و یا غیره به قدرت الهی می‌باشد. (۱۷۰)

مقصود از این عبارت بیان حقیقت رؤیا است و آن از سوی خداوند است، نه از شیطان. و این معنی در عبارتی مانند این معروف است. مثلاً مردی گفت: هر کس می‌خواهد مرا ببیند فلان کس را ببیند یا هر کس فلانی را ببیند، گوئی مرا دیده است. یا هر کس به سوی فلانی برود به سوی من آمده است. پس همه‌ی این امور بر تجویز و مبالغه محمول است و در معنای حقیقی خود به کار نرفته است. (۱۷۱)

در نهایت شیطان ابداً نمی‌تواند به شکل پیامبر ﷺ و اهل بیت ایشان ﷺ در آید! با وجود این که اسماعیل فرزند امام صادق (علیه السلام) است، به سبب تمثیل شیطان به او، وصی امام (علیه السلام) نشد، و صدوق با آن استدلال می‌کند.

شیخ صدوق از ولید بن صبیح روایت می‌کند: (مردی به سوی من آمد و گفت: بیا تا به تو فرزند مردی را بنمایم، من همراه او رفتم. مرا به سوی گروهی برد که شراب می‌خوردند و در میان آنان اسماعیل بن جعفر بود. من با ناراحتی از آنجا خارج شدم و به سوی حَجَرِ الْأَسْوَد رفتم ناگهان اسماعیل را دیدم که پرده‌ی کعبه را گرفته و گریه می‌کرد و از شدت گریه‌ی او پرده تر شده بود. من با خود گفتم اکنون او را در میان قومی دیدم که شراب می‌خورد، اما در این‌جا او به پرده‌ی کعبه چنگ زده و گریه می‌کند. در هنگام بازگشت آن قضیه را برای ابی عبد الله (علیه السلام) ذکر کردم ایشان (علیه السلام) فرمودند: **(فرزندم به دام شیطان افتاده و شیطان به شک او در آمده است)**. و روایت شده که: شیطان نمی‌تواند به شکل رسول الله ﷺ و وصی و نبی در آید پس با وجود صحت این قول چگونه او می‌تواند امامت را به دست گیرد؟ (۱۷۲)

واثق: از برخی شنیدم می‌گویند: شرط آن، شناخت قبلی امام معصوم در عالم بیداری

۱۷۰- هیچ دلیلی برای این سخن وجود ندارد، اما برای نقض آن، به جهت این‌که ما را از موضوع اصلی خارج

نسازد، ظاهری که از روایات مستفاد می‌شود، تحقق رؤیاست نه ایجاد شکل و صورت... الخ.

۱۷۱- بحار الأنوار: ج ۵۸ ص ۲۳۷.

۱۷۲- کمال الدین و تمام النعمة: ص ۷۰.

است؟ (۱۷۳)

پدر: فرزندم این سخن با وجود بسیاری حوادث، منقوض است، نرگس خاتون، مادر امام مهدی (علیه السلام) جانمان فدایش، هرگز امام عسکری (علیه السلام) را در عالم بیداری ندیده بود، قبل از آن که او را در خواب ببیند، همان‌طور که وهب نصرانی به واسطه‌ی رؤیای عیسی بن مریم (علیه السلام) که او را به نصرت امام حسین (علیه السلام) دعوت می‌کرد وارد دین اسلام شد. و امام حسین (علیه السلام) را یاری داد، در حالی که هرگز در عالم بیداری حضرت عیسی (علیه السلام) را ندیده بود و نیز هر کس می‌خواهد در خواب رسول الله ﷺ را ببیند در روز جمعه نماز بخواند و دعای مخصوصی را ذکر کند، (۱۷۴) آیا باز هم شرط دیدن رسول الله ﷺ در رؤیا دیدن ایشان در عالم بیداری است؟

۱۷۳- وحید بهبانی در الفوائد الحائریة، ص ۳۱۷ گوید: می‌دانم که اختلاف پیش آمده در مورد این که: حکمی که امام معصوم در عالم رؤیا بدان حکم کرده، حجت است یا خیر؟ برخی‌ها با استناد بر فرموده‌ی حضرت: **(هر کس مرا ببیند، به درستی که مرا دیده و شیطان به شکل من در نمی‌آید)** از حجیت آن گفتند. و برخی دیگر از عدم حجیتش گفتند؛ زیرا باید در ابتدا به شکل واقعی حضرت در عالم جسمانی آگاهی داشته باشند تا ایشان را در خواب، بشناسند. و در رد آن می‌گویم: در زمان ائمه همچون امام رضا (علیه السلام) روایت شده که راوی گوید: (آیا رسول الله ﷺ را در خواب دیده‌اید؟ فرمودند: او رسول الله ﷺ است هر کس ایشان را ببیند، به درستی که دیده است). و راوی زمان امام رضا (علیه السلام) هرگز رسول الله ﷺ را در زمان حیاتش ندیده است. اما چه بسا برخی از آنان را در خواب به صورت عالم یا صالح ببینیم، بعد از بیداری به حقیقت امر آن عالم یا صالح واقف گردیم. همانند رؤیائی که شیخ مفید (رحمه الله) دیده و دیگر رؤیاهای بسیار که ما می‌بینیم، چیزی نگفته شده جز این که، آن صورت، صورت و چهره‌ی ایشان (علیه السلام) بوده که در جلال آن عالم یا صالح متجلی شده‌اند. چه بسا در پی بسیاری از خواب‌ها، معجزه‌هایی آشکار شده که مؤید وجود و چهره‌ی ایشان (علیه السلام) بوده و حکم، حکم ایشان (علیه السلام) است، به شرط این که آن حکم مخالف احکامی که به دست ما رسیده‌اند، نباشد.

۱۷۴- مجلسی از کتاب مجموع الدعوات روایت کرده: هر کس می‌خواهد رسول الله ﷺ را در خواب ببیند، شب جمعه را زنده‌داری کرده و نماز مغرب را بخواند سپس بر نماز خواندن مداومت یافته تا این که به خواندن نماز العتمه برسد، سپس با احدی سخن نگوید و در دو رکعت سلام کند و در هر رکعت، سوره‌ی حمد یک مرتبه و قول هو الله را سه بار بخواند، چون از نماز خواندن فارغ گشت سپس دو رکعت را بخواند در آن‌ها سوره‌ی فاتحه یک مرتبه و قل هو الله احد هفت بار، و بعد از تسلیم، سجده کرده و هفت مرتبه بر محمد و آل محمد درود فرستد و گوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر. و هفت مرتبه: لا حول و لا قوة الا بالله. سپس سرش را از سجده برداشته و بنشیند و دستان خود را بالا گیرد و بگوید: یا حی یا قیوم، یا ذا الجلال و الإکرام، یا إله الأولین و الآخیرین یا رحمن الدنيا و الآخرة و رحیمهما یا رب یا رب. سپس برخیزد در حالی که دست‌های خود را بالا گرفته و بگوید: یا رب سه مرتبه، یا عظیم الجلال سه مرتبه، یا بدیع الکمال یا کریم الفعال، یا کثیر النوال یا دائم الأفضال، یا کبیر یا متعال، یا

و اين امرى است كه سيد احمد الحسن يمانى موعود (عليه السلام) بر گويندگان آن احتجاج مى كند و مى فرمايد: (مردم را مورد استهزاء قرار مى دهيد و به آنان مى گوييد: آيا شما رسول الله (صلى الله عليه وآله) را در دنيا ديده ايد تا او را در رؤيا بشناسيد؟ سبحان الله آيا در زمان امام صادق (عليه السلام) كسى رسول الله (صلى الله عليه وآله) را ديده است كه امام صادق (عليه السلام) مى فرمودند: هر كس مى خواهد رسول الله (صلى الله عليه وآله) را در خواب ببيند چنين و چنان كند؟ روايات در اين باره بسيارند و به دار السلام و ديگر كتب حديث مراجعه كنيد... آيا رسول الله (صلى الله عليه وآله) ايمان خالد بن سعيد اموى را به واسطه ي ديدين رؤيا قبول نكرد؟ آيا رسول الله (صلى الله عليه وآله) ايمان مرد يهودى را پذيرفت كه در عالم رؤيا موسى (عليه السلام) را ديد و به او خبر داد كه محمد (صلى الله عليه وآله) حق است؟ آيا امام رضا (عليه السلام) ايمان شخص واقفى را به واسطه رؤيائى كه حقايت حضرت (عليه السلام) را اثبات مى كرد، پذيرفت؟ آيا امام حسين (عليه السلام) ايمان وهب نصرانى را به واسطه رؤيائى كه ديده بود پذيرفت؟ آيا نرجس خاتون مادر امام مهدى (عليه السلام) تنها به سبب رؤيائى كه ديده بود به سوى امام حسن عسكرى نيامد؟! و آيا... و آيا... و آيا...؟! (۱۷۵)

احمد: پدر من برخى از كتيبى را خواندم كه در آن حديث را اين گونه كه تفسير كرديد ذكر نكردند: (من رأني نائماً فكأنما رأني يقظاناً)، (هر كس خوابيده، مرا ببيند همانند كسى است كه مرا در بيدارى ديده است). و با تفسير اين حديث مخالفت مى كند: (من رأنا فقد رأنا فإنّ الشيطان لا يمثّل بنا)، (هر كس ما را ببيند به حق ديده؛ زيرا شيطان به شكل ما در نمى آيد)، چگونه اين تفسير را باطل كنيم؟

پدر: آرى برايتان عبارتى از كراچكى ذكر خواهم كرد كه در آن به صراحت ذكر مى كند در كنز الفوائد ص ۲۱۲ مى گويد: (و اما رؤياى رسول الله (صلى الله عليه وآله) و يكي از ائمه اطهار (عليه السلام) براى انسان نزد من بر سه قسمت تقسيم مى شود: قسمتى بر صحت آن يقين دارم و قسمتى بر بطلان آن يقين دارم و قسمت سوم صحت و بطلان در آن را جايز مى دانم و در مورد آن يقين

اول بلا مثال، يا قيوم بغير زوال يا واحد بلا انتقال، يا شديد الخال يا رازق الخلاق على كل حال، أرنى وجه حبيبي و حبيبيك محمد (صلى الله عليه وآله) في منامي يا ذا الجلال و الإكرام. سپس در بستر خود در حالى كه رو به قبله و بر سمت راستش خوابيده، بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد تا اين كه به خواب فرو رود ان شاء الله رسول الله (صلى الله عليه وآله) را در خواب خواهد ديد.

نمی‌گذارم. اما آن قسمتی که به صحت آن یقین دارم این است هر کس رسول الله ﷺ و یا یکی از ائمه را در خواب ببیند که او را به حق دستور و از باطل نهی می‌کند و یا او را نسبت به امری بر حذر می‌دارند، حق مطلق است (۱۷۶) و اما آن قسمت که به بطلان آن یقین دارم بر خلاف آنچه که در قسمت اول باشد، زیرا می‌دانیم پیامبر و امام صاحبان حق هستند و صاحب حق از باطل به دور است. و اما آنچه که صحت و باطل در آن جایز است آن خوابی است که شخص می‌بیند که پیامبر یا امام در آن خواب به او امر یا نهی نمی‌کند و ایشان در حالت سواره و یا پیاده و یا نشسته و غیره ببیند، اما آن خبری که رسول الله ﷺ فرمودند: (هر کس مرا در خواب ببیند مرا دیده؛ زیرا شیطان به چهره‌ی من در نمی‌آید)، اگر مقصود آن خواب باشد حمل بر تخصیص می‌شود بدون هیچ حالتی مقصود از قسمت اول می‌باشد؛ زیرا شیطان نمی‌تواند شبیه رسول الله ﷺ در آید. در حقیقت، حدیث دارای دو وجه است یکی مقصود از رؤیا خواب باشد که مانند قسمت اول که بیان کردیم خاص است و دوم این که مقصود از رؤیا بیداری بدون خواب است. و فرموده‌ی ایشان این است که خوابیدن حالتی است که بر پیامبر ﷺ عارض شده نه بر شخص بیننده‌ی خواب و بدین سبب می‌فرمایند: (هر کس مرا ببیند در حالی که خفته‌ام، همانند کسی است که مرا در حالت بیدار باش می‌بیند). و مقصود از فرموده‌ی حضرت (علیه السلام) نمی‌گفتند؛ زیرا ایشان ﷺ در هر دو حالت هوشیار و به امور آگاهند و در این تفسیر آخر بسیار واضح بیان شده: و توجه به عبارت غیر سازنده است، ضمن این که به طور عرفی خلاف مفهوم حدیث می‌باشد، و اضافه بر آن وی اقرار نموده که این قسمت دارای اعتبار است، و حتی اگر این تقسیم و چیزی که شرط کرده خالی از دلیل باشد، اما او در نهایت به جمله حجیت آن اعتراف کرده، و این همانی است که ما خواهان آن هستیم که کلام ما در رابطه رؤیا صادق است. و بحث در باب رؤیا از جوانب مختلف بسیار زیاد است که به خاطر هراس از طولانی شدن و دوری از هدف، از آن چشم پوشی کردم و اکنون حدیثی را برایتان ذکر می‌کنم که تمام موضوع را در بر می‌گیرد امام حسن عسکری (علیه السلام) می‌فرمایند: رسول الله ﷺ فرمودند: (کلام ما در خواب همانند کلام ما در بیداری

۱۷۶- واضح است که گواهی رسول الله ﷺ و ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) بر حقانیت سید احمد الحسن (علیه السلام)، شهادت و گواهی به حق است. همان‌گونه که در روایات قسمت سوم تقدیم شد و شخصیت ایشان را به عنوان یمانی و صاحب هدایت‌گرتین پرچم‌ها به همراه قانون شناخت حجت‌های الهی که هرگز تبدیل و تحریف نداشته، ثابت کردیم.

است). (۱۷۷)

پس همان‌طور که کلام ایشان (علیه السلام) در بیداری حجت است، کلامشان در خواب نیز حجت می‌باشد و معنی حدیث این نیست که حضرت (علیه السلام) فرمودند: (کلام ما در آن حالت که خواب هستیم و در حالت خواب سخن می‌گوییم)، همانند سخنان ما در حالت بیداری است، و صاحب عقل و درایت هرگز چنین تفسیری از کلام امام رضا (علیه السلام) دریافت نمی‌کند؛ زیرا شخص خوابیده در حالت خواب چگونه سخن بگوید؟ بلکه مقصود از کلام ایشان این است: هر کس در هنگامی که خواب است ما را ببیند و کلام ما را بشنود همانند کسی است که در بیداری کلام ما را شنیده است.

کلام ما در این باره تا این‌جا به پایان می‌رسد و ان شاء الله به مشیت الهی فردا به بحث و گفتگوی خود ادامه خواهیم داد؛ و حمد و سپاس از آن پروردگار جهانیان است و بهترین سلام و درود بر محمد و آل محمد ائمه و مهدیین (علیهم السلام) باد که ما امر خویش را تسلیم آنان کردیم.



قسمت هشتم

صیحه/ندای آسمانی

خداوند می‌فرماید: ﴿وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ * يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾. (۱۷۸)

(و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا در می‌دهد به گوش باش * روزی که فریاد [رستاخیز] را به حق می‌شنوند آن [روز] روز بیرون آمدن [از زمین] است).

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾. (۱۷۹)

(اگر بخواهیم معجزه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم تا در برابر آن گردن‌هایشان خاضع گردد).

هنگامی که گفتگوی پدر در رابطه با رؤیا به صورت مختصر پایان یافت به فرزندانش گفت امشب می‌خواهم در مورد صیحه‌ای سخن بگویم که به عنوان نشانه‌های ظهور امام مهدی (علیه السلام) بر ما گذشت.

پدر: گفتگوی ما در مورد صیحه دارای نکات متعددی خواهد بود.

نکته‌ی اول: تشخیص منادی که از آسمان ندا می‌دهد، سه طایفه از روایات را بر شما عرضه خواهم کرد که از خلال آن صاحب ندا در آسمان را می‌شناسیم.

طایفه‌ی اول: به وجود منادی و ندا از آسمان تصریح می‌کند و در کیفیت ندا و قول و منادی اختلاف کردند و برخی از روایات را ذکر می‌کنم:

روایت اول: حسین بن خالد می‌گوید: علی بن موسی الرضا (علیه السلام) فرمودند: (کسی که

پرهیزگار نیست دین ندارد و کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد و گرامی‌ترین شما نزد خداوند

عامل‌ترین شما به تقیه است. عرض شد: ای فرزند رسول خدا تا کی؟ فرمودند: تا روز وقت معلوم و آن خروج قائم ما اهل بیت است پس هر کس تقیه را قبل از خروج قائم ترک کند از ما نیست. عرض شد: ای فرزند رسول الله ﷺ قائم از اهل بیت (علیهم السلام) شما کیست؟ فرمودند: چهارمین فرزند از فرزندانم، فرزند سرور زنان به وسیله او زمین را از تمام ستم‌ها پاک می‌سازد و او صاحب غیبت قبل از خروج است و زمین را از هر ظلمی پاک می‌کند، و کسی است که هنگامی که خروج می‌کند زمین با نورش روشن می‌گردد و میزان عدل در میان مردم قرار گذاشته می‌شود و به هیچ احدی ظلم نمی‌شود، و او کسی است که زمین در مقابل او خم می‌شود و برای او سایه‌ای نیست^(۱۸۰) و او همان منادی است که از آسمان ندا می‌دهد و تمام اهل زمین را دعوت می‌کند و می‌فرماید: آگاه باشید که حجت خدا در بیت الله ظهور کرد پس او را تبعیت کنید که حق با او و در اوست و او قول پروردگار است که فرمود: (اگر بخواهیم آیتی از آسمان نازل می‌کنیم که گردن آنان در مقابل آن خم می‌شود)).^(۱۸۱)

روایت دوم: ربیع بن خراش از حدیث سفیانی روایت می‌کند: (ایشان گردن هر کس که به سوی سرزمین روم فرار می‌کند در دروازه‌ی دمشق قطع می‌کند پس اگر چنین شد منادی از آسمان ندا می‌دهد ای مردم خداوند جباران و منافقان و پیروانشان را از شما هلاک

۱۸۰- مهم است که به معنای سایه‌ی نفی شده در روایت ملتفت شد که بعضی از جاهلان برای نفی امامت سید احمد الحسن (علیه السلام) به آن چنگ بستند به این ادعاء که حجت و امام معصوم برای او سایه‌ای نیست، و از سایه جاهلانه از تعبیر سادات خلق محمد و آل محمد (علیهم السلام) این برداشت را کردند که آن سایه مادی است، و اگر ائمه همیشه سایه نداشتند به فراوانی نقل می‌شد، اما این نوع نقل قول موجود نیست، آری از بعضی‌ها روایت شده است که برای ایشان (علیهم السلام) این مسئله به عنوان معجزه یا کرامت در مناسبت‌های بسیار اندک واقع شده، و از این جهت متوجه می‌شویم که آن مانند کراماتی هستند که خدا آن را ویژه اولیای خود قرار داد که بر آن صدقشان متوقف نمی‌شود.

کرد و ولی شما بهترین امت محمد (صلی الله علیه و آله) است پس در مکه به او ملحق شوید چرا که او مهدی (علیه السلام) است و نامش احمد بن (۱۸۲) عبد الله است. (۱۸۳)

روایت سوم: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: (در سه نشانه انتظار فرج داشته باشید. عرض شد: آن‌ها چه هستند؟ فرمودند: اختلاف اهل شام بین خود و اختلاف درفش‌های سیاه از خراسان و صیحه در ماه رمضان. عرض شد: صیحه در ماه رمضان چیست؟ فرمودند: ندای منادی از آسمان که خوابیده را بیدار می‌کند و بیدار برمی‌خیزد و زن حرم سرا از حرم خود خارج می‌شود و همه می‌شنوند و هیچ مردی از هیچ افقی از آفاق نمی‌آید مگر این که از این حادثه سخن گوید). (۱۸۴)

محمود: پدر فرق بین صیحه و فزع چیست؟

پدر: فرزندم فزع همان صیحه است و این همان معنی است که سید شهید محمد صادق صدر در مورد آن می‌گوید: (جهت دوم: فزع و صیحه از جمله حوادث منقول در اخبار است اگر آن‌ها را ترکیب کنیم یک معنی واحد دارند و احتمال می‌رود مفهوم و معنی واحدی دارند

۱۸۲- می‌گویم: به احتمال بسیار قوی در این روایت و غیر آن تصحیفی صورت گرفته است، و اصل آن (و) می‌باشد، در نتیجه روایت و اسم ایشان این‌گونه خواهد بود: (احمد و عبد الله). و آنچه ما را مطمئن می‌سازد: اولاً: در وصیت مقدس آمده است: سپس بعد از ایشان دوازده مهدی خواهند بود، (پس اگر مرگ او فرا رسید آن را به فرزندش اولین نزدیکان بسپارد که سه نام دارد: نامی مانند نام من و نام پدرم و آن‌ها عبد الله و احمد، و نام سوم او مهدی است، و او اول مؤمنان می‌باشد). غیبت شیخ طوسی ص ۱۵۱، متن فارسی ص ۳۰۰. روایت تصریح می‌کند که عبد الله یکی از نام‌های اوست، بلکه در حقیقت آن صفتی برای او است همان‌گونه که مهدی صفت می‌باشد. دوماً: این نام‌ها در روایت دیگری نیز آمده است که حدیث آن را روایت می‌کند: او گفت: شنیدم رسول الله (صلی الله علیه و آله) در حالی که مهدی را ذکر می‌کنند فرمودند: (بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود، نامش احمد و عبد الله و مهدی است، و این سه نام اوست). غیبت شیخ طوسی: ص ۴۵۴.

سوماً: مهدی که هم‌زمان با خروج سفیانی می‌باشد همان مهدی اول است، که نام ایشان: احمد و عبد الله و مهدی است، و در روایات مهدی که هم‌زمان با خروج سفیانی باشد غیر از مهدی اول که همان یمانی (علیه السلام) موجود نمی‌باشد. و با این حال احتمال تصحیف بسیار قوی خواهد بود.

۱۸۳- الملاحم و الفتن لابن طاووس: ص ۲۸۷.

۱۸۴- عقد الدرر: فصل سوم - حدیث ۱۴۳.

بر اساس آنچه که اشاره خواهیم کرد و در فهم و درک صیحه چند امر مطرح می‌کنیم تا ببینیم چه چیزی از آن صحیح و چه چیزی غیر صحیح است.

امر اول: صیحه و فزع یک معنا دارند و مراد از آن صدایی عظیم در آسمان است که خوابیده را بیدار و بیدار را از موضع خود خارج می‌کند و دوشیزه را به خاطر ترس و خوف از حرم خود خارج می‌کند و به همین علت فزع نامیده شده و این صدا به صورت یک معجزه اتفاق می‌افتد و برای آن دلیلی هم‌چون دلیل کلامی نیست و آن صدایی رعب‌انگیز همانند رعد است، اما می‌تواند این مسئله صحیح نباشد زیرا مهم‌ترین چیزی که در روایات با آن منافات دارد فرموده‌اش است: و آن صیحه‌ی جبرئیل بر اهل زمین است و اگر صحت آن موجود باشد - به ناچار - مانند معانی کلام معنا دارد نه اینکه آن تنها صیحه بی‌صدا است. و آنچه که بر این امر دلالت می‌کند در اخبار (نداء) تقدیم خواهد شد.

امر دوم: مقصود از صیحه ندائی است که ذکر آن خواهد شد و آن ندای جبرئیل است که از مانند اخبار آن را می‌شنویم و در تعبیر به آن صیحه‌ی جبرئیل (علیه السلام) گفته می‌شود است و علت و سبب در این صورت چیزی از قبیل معجزه است چرا که سبب آن صادر از فوق طبیعی و مادی است زیرا صدای یکی از ملائکه کرام است و در هر دو امر مطرح شده این صدا به خاطر مصالح و اهداف معین از جمله اشاره به نزدیک شدن ظهور و نیز به خاطر ایجاد استعداد نفسی در مخلصان و مسلمانان برای استقبال ایشان به صورت معجزه روی می‌دهد.

امر سوم: مراد از صیحه و فزع هر دو طبیعی و غیر اعجازی است پس ممکن است فزع به تعبیر دیگر وجود رعب عام به سبب یکی از اسباب مانند بروز جنگ یا وبا باشد و مقصود از صیحه صدایی عظیم ناشی از انفجارها و موشک‌ها یا سوختن برخی منابع که با صدای شدید همراه است می‌باشد. اما امور ذکر شده به خاطر دلیل این اخبار و سیاق عام و خاص آن به همراه استدلال به این آیه: (اگر بخواهیم معجزه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم تا در برابر آن گردن‌هایشان خاضع گردد) از هدف و غایت مورد نظر بسیار بعید است و با این آیه بر فزع

استدلال شده همان‌طور که شنیدیم و در مورد صیحه نیز صافی در منتخب الأثر و قندوزی در ینابیع المودة از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل می‌کند و در آخر این آیه تلاوت کردند: (و اگر بخواهیم از آسمان بر آنان آیتی نازل می‌کنیم. عرض کردم: آیا آن صیحه است؟ فرمودند: آری) اگر صیحه می‌شد گردن‌های دشمنان الهی خم می‌شد.

پس خم شدن گردن‌های دشمنان الهی نتیجه‌ی وقوع حادثه‌ای غیر منتظره و حالتی اعجازی می‌باشد همچون صدای موشک یا هواپیما. شاید در تفسیر آیه که برخی به عنوان صیحه و برخی به عنوان فرع یاد شدند آن چیزی بود که در امر اول مطرح شد یا فرع به معنی همان صیحه است و آن دو، یک آیت و نشانه می‌باشند که گردن دشمنان خدا خاضع می‌شوند. اما برای مؤمنان بشارتی بزرگ از نزدیک شدن فرج و انتظار ظهور است و از این جهت این صدا از اهمیت زیادی برخوردار است و باعث بیدار شدن شخص خوابیده و خروج شخص بیدار از موضعی و خروج دوشیزه از حرمش که مثال این زن بر زنان پاکدامن و عفیف اشاره می‌کند، می‌انجامد که از ظاهر این اخبار آشکار است، به ویژه سخن ایشان که فرمودند: پس صیحه و خروج قائم را انتظار داشته باشید و صیحه به مدتی اندک قبل از زمان ظهور رخ می‌دهد مقصود از صیحه آن است). (۱۸۵)

روایت چهارم: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: (آن هنگام که منادی از آسمان ندا می‌دهد که حق در آل محمد (علیهم السلام) است پس در آن هنگام مهدی بر افواه مردم خروج می‌کند و خوشحال می‌شوند و ذکری جز نامش ندارند). (۱۸۶)

روایت پنجم: علی بن ابی حمزه از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت (علیه السلام) فرمودند: (خروج قائم از محتومات است عرض کردم: و ندا چگونه اتفاق می‌افتد؟ فرمودند: منادی در اول روز از آسمان ندا می‌دهد: آگاه باشید که حق با علی و شیعه‌ی اوست سپس

۱۸۵- تاریخ ما بعد الظهور: ص ۱۲۳.

۱۸۶- الملاحم و الفت لابن طاووس: ص ۱۲۹.

ابلیس لع در آخر روز ندا می‌دهد آگاه باشید که حق با عثمان و شیعه‌ی اوست پس در آن هنگام است که اهل باطل مرتد می‌شوند). (۱۸۷)

طایفه‌ی دوم: برخی روایات این طایفه در مورد وجود ملک بر سر امام مهدی (علیه السلام) اشاره می‌کنند و در ندای ملک به صورت جزئی اختلاف دارند و این روایات می‌باشند.

روایت اول: عبد الله بن عمر روایت می‌کند که رسول الله (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: (مهدی خروج می‌کند و بر بالای سر او پاره ابری است که ملک در آن ندا می‌دهد: این خلیفه خدا مهدی است از او پیروی کنید). (۱۸۸)

روایت دوم: ابن عمر می‌گوید: رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (مهدی خروج می‌کند و بر بالای سرش ملکی است که ندا می‌دهد که این مهدی خلیفه‌ی خدا است پس از او تبعیت کنید). (۱۸۹)

روایت سوم: در کتاب مشارق الأنوار می‌گوید و در برخی روایات آمده است: (در هنگام ظهور، بر بالای سر امام مهدی (علیه السلام) ملکی است که ندا می‌دهد این خلیفه خداست پس از او تبعیت کنید). (۱۹۰)

طایفه‌ی سوم: به صراحت بیان کردند ملکی که ندا می‌دهد جبرئیل (علیه السلام) است.

روایت اول: محمد بن علی (علیه السلام) می‌فرماید: (ندایی در ماه رمضان در شب جمعه شنیده می‌شود پس از آن اطاعت کنید و در آخر روز صوت ملعون ابلیس برمی‌خیزد که ندا می‌دهد آگاه باشید که فلان مظلوم کشته شد مردم دچار شک و تردید می‌شوند و در میان آنان فتنه می‌افتد تعداد شکاکان و متحیر در آن روز بسیار است، پس هنگامی که صوت و ندای اول در

۱۸۷- الغیبة الطوسی: ص ۴۵۴.

۱۸۸- الفصول المهمة: ج ۲ ص ۱۱۱۷.

۱۸۹- بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۶۹، ج ۵۱ ص ۸۱.

۱۹۰- عصر الظهور: ص ۳۶۹.

ماه رمضان شنیدید هرگز در آن شک نکنید زیرا آن صدای جبرئیل است و نشانه آن این است که مهدی را با نامش و نام پدرش ندا می‌دهد).^(۱۹۱)

روایت دوم: محمد بن مسلم می‌گوید: (ندایی از آسمان ندا می‌دهد)^(۱۹۲) که با نام قائم (علیه السلام) است همه اهل مشرق و مغرب آن را می‌شنوند و شخص بیدار می‌ایستد و شخص ایستاده از شدت آن می‌نشیند و نشسته بر دو پایش می‌ایستد و آن صدای جبرئیل (علیه السلام) روح الامین است).^(۱۹۳)

و آنچه که خواهان خلاصه آن هستیم صدای منادی از آسمان یا تشخیص صاحب صدای صیحه است و نزد شما آشکار شد که منادی جبرئیل (علیه السلام) است، پس روایات طایفه اول بیان می‌کنند که منادی از آسمان است و طایفه دوم ذکر می‌کنند که منادی ملک است و طایفه سوم بیان می‌کنند ملکی که ندا می‌دهد جبرئیل (علیه السلام) است. پس منادی ملک که ندا می‌دهد آشکار شد او ملکی از ملائکه الهی به نام جبرئیل (علیه السلام) است پس بین روایات سه طایفه یک مضمون و مفهوم مشترک دریافت شد که جای هیچ شک و شبهه‌ای در آن باقی نمانده است.

نکته دوم: تشخیص آن کس که ندا به نام او ندا داده می‌شود.

روایاتی که در مورد صیحه یا منادی آسمانی که جبرئیل ندا می‌دهد همان‌طور که در نکته‌ی اول بیان شدند مختلف بودند و با مضامین و عبارات مختلفی آمدند پس برای معرفت حقیقت باید بر آنها توجه شود. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: (حق در آل محمد (علیهم السلام) است پس در هنگام مهدی ظهور می‌کند).^(۱۹۴)

۱۹۱- شرح إحقاق الحق: ج ۲۹ ص ۵۹۷.

۱۹۲- این روایت را به خاطر این در قسمت طائفه سوم قرار دادیم که اسم منادی که او جبرئیل (علیه السلام) است، ذکر شده، به اعتبار وارد شدن عبارت: (منادی از آسمان ندا می‌دهد) و ممکن است از روایات طائفه دوم حساب شود.

۱۹۳- غیبة الطوسی: ص ۴۵۴.

۱۹۴- روایت در نکته‌ی اول، طائفه‌ی اول در متن ذکر شد.

حذیفه می گوید: (مهدی نامش احمد بن عبد الله است). (۱۹۵)

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: (آگاه باشید که حجت خدا در بیت الله ظهور کرده پس از او تبعیت کنید زیرا حق در اوست و همراه اوست). (۱۹۶)

(ملکی بالای سر او ندا می دهد: این مهدی خلیفه خداست از او تبعیت کنید). (۱۹۷)

رسول الله ﷺ فرمودند: (ملکی ندا می دهد: این مهدی خلیفه خداست از او تبعیت کنید). (۱۹۸)

رسول الله ﷺ فرمودند: (و بالای سر او ملکی ندا می دهد: این مهدی خلیفه خداست از او تبعیت کنید). (۱۹۹)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: (منادی از آسمان به نام قائم (علیه السلام) ندا می دهد). (۲۰۰)

۱۹۵- روایت در نکته‌ی اول، طائفه‌ی اول در متن ذکر شد.

۱۹۶- روایت در نکته‌ی اول، طائفه‌ی اول در متن ذکر شد.

۱۹۷- روایت در نکته‌ی اول، طائفه‌ی دوم در متن ذکر شد.

۱۹۸- روایت در نکته‌ی اول، طائفه‌ی دوم در متن ذکر شد.

۱۹۹- روایت در نکته‌ی اول، طائفه‌ی دوم در متن ذکر شد.

۲۰۰- از ابی بصیر، از ابی جعفر محمد بن علی (علیه السلام) فرمودند: (هرگاه دیدید که آتشی عظیم از جانب مشرق روشن شد و عمر آن سه روز یا هفت روز ادامه پیدا کرد، منتظر فرج آل محمد باشید، البته اگر خداوند حکیم و مقتدر بخواهد. سپس فرمودند: صیحه آسمانی حتماً در ماه رمضان است، زیرا ماه رمضان ماه خداوند است و این صیحه هم صدای جبرئیل (علیه السلام) است که از طرف خداوند برای این مردم فرستاده می شود. **منادی از آسمان حضرت قائم (علیه السلام) را به اسم صدا می کند.** پس هر کسی که در مشرق و مغرب زمین است این صدا را می شنود و هر که ایستاده است می نشیند و آن کسی که نشسته است برمی خیزد و سرپا می ایستد. خداوند رحمت کند کسی که آن صدا را بشنود و عبرت بگیرد و عملاً این صدا را جواب بگوید (اطاعت کند)، برای این که این صدا، صدای جبرئیل روح الامین است. سپس فرمودند: صدای آسمانی در شب بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود. برای شما تردیدی پیدا نشود، بشنوید و اطاعت کنید. و در آخر روز ابلیس معلون فریاد می زند، ای مردم! آگاه باشید که فلانی مظلوم کشته شده است. برای این که مردم در شك بیفتند و گرفتار امتحان بشوند. چه بسا اشخاصی که در آن روز به خاطر شنیدن این صدا سرگردان و در آتش غضب خداوند سرنگون خواهند شد. پس، وقتی که در ماه رمضان صدا را شنیدید در آن شک نکنید و بدانید آن، صدای جبرئیل (علیه السلام) است و علامت حقیقت آن صدا این است که حضرت قائم (علیه السلام) را به نامش و نام پدرش ذکر می کند. این صدا چنان فراگیر است که حتی دختران پرده نشین نیز آن را می شنوند و پدر و برادر خود را ترغیب می کنند که از منزل بیرون بروید. دو صدا باید قبل از ظهور شنیده شوند: یک صدا از آسمان که

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: (منادی به نام قائم (علیه السلام) و نام پدرش ندا می دهد). (۲۰۱)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: (آگاه باشید که حق در علی بن ابی طالب (علیه السلام) است). (۲۰۲)

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: (مهدی با نامش و نام پدرش از آل محمد (علیه السلام) است). (۲۰۳)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (فلان کس امیر است). (۲۰۴)

صدای جبرئیل است و صاحب این امر را به نام او و نام پدرش معرفی می کند؛ صدای دوّم صدای شیطان است که به نام فلانی است و می گوید او را مظلوم کشتند و می خواهد مردم را گمراه کند. پس، از صدای اوّل متابعت کنید؛ اما بترسید از این که صدای دوّم (صدای شیطان) شما را به گمراهی کشاند. غیبة النعمانی: ص ۲۶۲.

۲۰۱- به روایت سابق در پی نوشت مراجعه شود.

۲۰۲- عبد الله بن سنان می گوید: به ابا عبد الله (علیه السلام) عرض کردم: مردی از همدان می گوید: این مردم ما را سرزنش می کنند و به ما می گویند شما می پندارید که منادی از آسمان به نام صاحب امر ندا می دهد؟ حضرت (علیه السلام) غضبناک شدند و فرمودند: آن را از من روایت نکنید بلکه از پدرم روایت کنید و در مورد آن بر شما حرجی نیست و شهادت می دهم که از پدرم شنیدم فرمودند: به خدا سوگند آن امر در کتاب خدا بیان شده و خداوند می فرماید: (اگر بخواهیم آیتی از آسمان بر آنان فرود می آوریم که گردن آنان در مقابلش خاضع گردد).

هیچ کس در زمین باقی نمی ماند مگر این که گردنش در مقابل آن خاضع گردد و اهل زمین هنگام شنیدن صدای آسمانی ایمان می آورند که می گوید، آگاه باشد حق با علی بن ابی طالب (علیه السلام) و شیعهی اوست و بعد از آن صحیحه ابلیس در آسمان بالا می رود تا از اهل زمین دور شود. سپس ندا می دهد، آگاه باشید که حق با عثمان بن عفان و شیعهی اوست او مظلوم کشته شده پس به خونخواهی او برخیزید پس خداوند کسانی که ایمان آوردند را بر قول ثابت و حق استوار می گرداند و آن ندای اول است و سپس کسانی که در قلوبشان مرض است مرتد می شوند و به خدا سوگند آن مرض دشمنی با ماست. در آن هنگام است که از ما بیزاری می جویند و ما را متهم می سازند که منادی اول سحری از سحر اهل این بیت است. سپس حضرت (علیه السلام) این قول پروردگار را تلاوت کردند: (و هنگامی که نشان های می بینند از آن روی گردان می شوند و گویند سحری دائم است). غیبة النعمانی: ۲۶۷.

۲۰۳- از ناجیه القطان گوید که از امام محمد باقر (علیه السلام) شنیدم فرمودند: (منادی از آسمان ندا سر می دهد که مهدی آل محمد فلان پسر فلان است؛ و نیز شیطان فریاد می زند و نام یکی از بنی امیه را می برد که فلانی و پیروان او بر حق هستند). غیبة النعمانی: ص ۲۷۲.

۲۰۴- از زراره بن اعین گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: (منادی از آسمان ندا می دهد که فلانی امیر است، و منادی ندا می دهد که علی و شیعیانش رستگارانند. راوی می گوید پرسیدم: پس از آن چه کسی با حضرت مهدی می جنگد؟ فرمودند: مردی از بنی امیه و شیطان هم ندا می دهد که فلانی و شیعیانش رستگارانند. راوی می پرسد: چه کسانی راستگویان و دروغگویان را از هم تمیز می دهند؟ فرمودند: کسانی که احادیث ما را روایت می کرده اند و

- امام صادق (علیه السلام) می فرماید: (منادی ندا می دهد که علی و شیعه‌ی او رستگارند). (۲۰۵)
- امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (منادی با نام صاحب امر است پس برای چه مبارزه و جنگ می کند). (۲۰۶)
- امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (امر برای فلان فرزند فلان است، پس برای چه مبارزه و جنگ می کند). (۲۰۷)
- امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (برای چه جنگ و کشتار می کنید؟ صاحب شما فلان است). (۲۰۸)
- امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (فلان صاحب الأمر است، برای چه جنگ و کشتار می کنید؟). (۲۰۹)
- (با فلان کس و نامش را یاد می کند بیعت کنید نه از این است و نه از آن ولی خلیفه‌ای یمانی است). (۲۱۰)

این همان مضامینی هستند که صحیح و ندای آسمانی به نام آنها ندا داده می شود.

واثق: پدر بین صحیح و یمانی ارتباطی یافتم.

پدر: آن ارتباط چیست؟ می توانی توضیح دهی؟

می گفتند که این امر اتفاق خواهد افتاد پیش از آن که واقع شود و می دانستند که بر حق و راست گویند. غیبه النعمانی: ص ۲۷۲.

۲۰۵- به دو روایت سابق در پی نوشت مراجعه شود.

۲۰۶- از عبد الله بن سنان گوید: شنیدم ابا عبد الله (علیه السلام) فرمودند: (منادی از آسمان به نام صاحب این امر ندا سر می دهد: امر برای فلان فرزند فلان است، پس در رکاب که می جنگید؟). غیبه النعمانی: ص ۲۷۴.

۲۰۷- به روایت سابق در پی نوشت مراجعه شود.

۲۰۸- به روایت سابق در پی نوشت مراجعه شود.

۲۰۹- به روایت سابق در پی نوشت مراجعه شود.

۲۱۰- سید ابن طاووس گوید: نعیم ما را حدیث گفت: ولید گفت: (جراح از ارطاة من را با خیر ساخت که: گرد هم می آیند و به شخصی که با او بیعت می کنند نظر می کنند، در حالی که آنها مشغول این کار هستند صدایی می شنوند که نه انس آن را گفته است و نه جن: با فلان و نام او را می آورد بیعت کنید، نه از این است و نه از آن، بلکه خلیفه‌ای یمانی است). الملاحم والفتن سید ابن طاووس: ص ۱۶۸.

وائق: بله پدر جان در کلام شما ذکر شد که قائم و مهدی و یمانی و صاحب امر الفاضلی مشترک برای یک شخصیت واحد به نام مهدی اول هستند که در وصیت رسول الله ﷺ نام ایشان ذکر شده است و روایاتی که صحیحه را بیان می‌کنند و به همان الفاظ اشاره می‌کنند. گاهی روایت می‌گوید: (منادی از آسمان به نام قائم ندا می‌دهد) و دیگری می‌گوید: (ندا با نام صاحب امر ندا داده می‌شود) و چهارمی می‌گوید: (با فلان کس بیعت کنید نه از این است و نه از آن ولی خلیفه‌ای یمانی است)، بسیار واضح و آشکار است که صحیحه به نام صاحب و مهدی و قائم و یمانی که نام‌های مهدی اول احمد الحسن (علیه السلام) می‌باشند رخ می‌دهند.

پدر: احسنت، آفرین وائق جان. ای احمد و محمود می‌توانید در مورد آن هم بیشتر توضیح دهید؟

محمود: آری پدر آشکار است که این صحیحه مادی نیست که همه‌ی مردم آن را می‌شنوند و اگر نه چرا بسیاری از مردم در نصرت امام مهدی (علیه السلام) با وجود شنیدن آن و وضوح حق نزد آنان غفلت می‌ورزند سپس در نکته اول دانستیم منادی که از آسمان ندا می‌دهد ملکی به نام جبرئیل امین است و او غیر مادی است پس صحیحی او نیز غیر مادی خواهد بود.

احمد: پدر در شب گذشته گفته شد که اهل بیت (علیهم السلام) بر گرد مردی جمع می‌شوند (پس هنگامی که دیدید ما به دور مردی جمع شدیم با سلاح نزد ما بیایید).^(۲۱۱) و این اجتماع همان‌طور که بیان شد در رؤیا رخ می‌دهد و هر امامی برای یک شخص یا دیگر اشخاص شهادت می‌دهد که سید احمد الحسن (علیه السلام) یمانی موعود است. پس صحیحه همان رؤیا می‌باشد زیرا امکان جمع آنان به گرد قائم امکان‌پذیر نیست مگر در عالم رؤیا!

به همین خاطر عبارت و مضامین برای رؤیا ذکر شد زیرا هر معصوم از آنان (علیهم السلام) برای شخصی شهادت می‌دهد و او را به حق رهنمون می‌سازد که با شهادت امام دیگر برای شخص دیگر می‌تواند متفاوت باشد.

پدر: احسنت فرزندانم. اما برای آن که بیشتر بر حقیقت امر مسلط شوید بیان یمانی آل محمد سید احمد الحسن یمانی علیه السلام را ذکر می‌کنم که برادر استاد احمد الخطاب خداوند توفیقش دهد در کتاب روشنی بیان در حجیت رؤیای صاحب‌دلان می‌گوید: (و نه نکته را از سید احمد الحسن علیه السلام نقل می‌کنم که در آن علت مطرح ساختن اشتباه صیحه بین مردم و علماء و نیز اثبات رؤیا را در پاسخ به سؤال من در مورد صیحه می‌فرماید:

۱- همان‌طور که واضح است جبرئیل علیه السلام در آسمان یعنی ملکوت ندا می‌دهد و ابلیس ملعون در زمین ندا می‌دهد یعنی در عالم ماده و اگر جبرئیل در آسمان این زمین ندا می‌داد هر دو صیحه از زمین و هوا شنیده می‌شد.

۲- صیحه جبرئیل علیه السلام در عالم خود یعنی ملکوت رخ می‌دهد، ملک رؤیا را ندا می‌دهد و ملک رؤیا نیز ملائکه پیرو خود را امر می‌کند تا به مردم رؤیا را بنمایند و هم‌چنین جبرئیل در آسمان ندا می‌دهد و ارواح صدای او را می‌شنوند.

۳- صیحه‌ی جبرئیل علیه السلام در هنگام ضربت امام علی علیه السلام توسط ابن ملجم را همه‌ی مردم نشنیدند و اگر شنیدند برای همه نقل می‌کردند و اگر در عالم مادی بود همه‌ی مردم می‌شنیدند و اگر در عالم ماده بود چه چیزی مانع شنیده شدن آن می‌شد و آن صیحه مانند این صیحه جبرئیل علیه السلام در زمان ظهور موعود می‌باشد.

۴- امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: (صیحه‌ای در ماه رمضان رخ می‌دهد که بیدار را حیرت‌انگیز و خوابیده را بیدار می‌کند و دختر حرم سرا را از حرم خود خارج می‌کند).^(۲۱۲)
این مضمون در بسیاری از روایات ذکر شده است. آن چیزی که خوابیده را بیدار می‌کند رؤیا است همان‌طور که انسان در حالت عادی هنگامی که رؤیایی می‌بیند در بیشتر اوقات بیدار می‌شود.

۵- همه با زبان خود رؤیا را می‌فهمند و درک می‌کنند اعم از عرب و عجم و سریانی... زیرا آن دارای تصاویر و رمز و راز ثابت شده‌ای نزد همگان است و همگان آن را می‌فهمند و رؤیا قرینه‌ی صیحه می‌باشد که تمام اهل زمین با زبان خود آن را می‌فهمند.

۶- حضرمی گوید: من و ابان بر ابی عبد الله (علیه السلام) وارد شدیم و آن در هنگام خروج درفش‌های سیاه از خراسان است عرض کردیم نظر شما در این باره چیست؟ فرمودند: (در خانه‌هایتان بنشینید و هنگامی که دیدید ما به گرد مردی جمع شدیم با سلاح نزد ما بیایید).^(۲۱۳)

معنا و مفهوم این روایات بسیار واضح و آشکار است و نیازمند هیچ تأملی نیست و آن اجتماع اهل بیت (علیهم السلام) در عالم رؤیا برای تأیید مرد مورد نظر و به یاری شتافتن مردم به اوست پس سؤال شخص پرسنده در مورد مسئله رؤیا و امام و ارتباط رؤیا با گرفتاری صاحب امر گویای ارتباط عمیق رؤیا و امام مهدی (علیه السلام) است و آن علامات حتمی ظهور ایشان و قضیه‌ای مهم در مورد ایشان (علیهم السلام) است پس نمی‌توان آن را به چیزی جز صیحه‌ی جبرئیل (علیه السلام) نسبت داد زیرا آن در عالم خود رخ می‌دهد.

۷- از بیزنطی گوید: از امام رضا (علیه السلام) در مورد رؤیا پرسیدم، ایشان از پاسخ اجتناب کردند سپس فرمودند: (اگر ما هر آنچه بخواهید به شما بدهیم برای شما شر خواهد بود و گردن صاحب این امر (علیه السلام) زده می‌شد).^(۲۱۴)

۸- امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: (و رؤیای مؤمن در آخر الزمان جزئی از هفتاد جز نبوت می‌باشد).^(۲۱۵) از اهل بیت (علیهم السلام) ذکر شده که: (رؤیای آخر الزمان به صاحب خود دروغ نمی‌گوید).^(۲۱۶)

۲۱۳- غیبة النعمانی: ص ۱۹۷.

۲۱۴- قرب الأسناد: ص ۳۸۰.

۲۱۵- دار السلام: ج ۱ ص ۱۸.

۲۱۶- شرح أصول الکافی: ج ۱۱ ص ۴۷۶.

پس باید صیحه جبرئیل در عالم خود یعنی ملکوت باشد و صیحه در عالم ملکوت از طریق رؤیایی که در آخر الزمان کذب نیست به انسان انتقال می‌یابد.

۹- اگر صیحه در عالم مادی و در زمین رخ می‌داد پس دیگر وجه تمایز بین آن و صیحه‌ی ابلیس چه بود آیا آن صدا بود؟ آیا مردم صدای جبرئیل و ابلیس را شنیده‌اند تا بتوانند بین آن دو فرق گذارند؟ پس صیحه‌ی جبرئیل در آسمان یعنی ملکوت آسمان‌ها رخ می‌دهد تا مؤمنان بتوانند فرق بین آن دو را بشناسند. زیرا ملکوت به دست خداوند است. ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾. (۲۱۷) (پاک و منزّه کسی که ملکوت همه چیز در دست اوست و به سوی او باز می‌گردید)).

کلام سید احمد الحسن (علیه السلام) به پایان رسید (۲۱۸) و ما نیز کلام خود را تا این‌جا به پایان می‌رسانیم و امید است فردا شب به حول و قوه‌ی الهی به گفتگو پردازیم و حمد و سپاس از آن پروردگار جهانیان است و بهترین درود و سلام الهی بر محمد و آل محمد ائمه و مهدیین باد که ما امر خویش را تسلیم آنان کردیم.



۲۱۷- یس: ۸۳.

۲۱۸- روشنی بیان در حجیت رؤیای صاحب‌دلان: فصل پنجم. بعد از این‌که سید احمد الحسن (علیه السلام) این‌که وجه را برای استدلال صحت رؤیا روشن کردند، به ایشان نویسنده کتاب روشنی بیان فرمودند: (ان شاء الله برای بیان‌ه وجه دیگر موفق خواهی شد)، و در حقیقت آن برادر آن‌ه وجه دیگر را بدون کم و کاستی همان‌گونه که سید احمد الحسن (علیه السلام) خبر دادند بیان کرد، پس خدا خواست تا اولیاء و حجج خود را راست پندارد. جهت اطلاع از‌ه وجه و مطالب دیگر به کتاب ذکر شده مراجعه شود.

قسمت نهم

صیحه ولوانرو آن

حقیقت در آفاق پدیدار گشت و همواره برای فرزندان سؤالاتی ایجاد می‌شد، پدر آمد به آنان درود و سلام فرستاد و گفت: فرزندان عزیزم آیا سؤالی دارید؟ محمود: آری پدر، رؤیا در خواب اتفاق می‌افتد پس چگونه روایت می‌گوید: (بیدار را سرگشته می‌سازد و خوابیده را بیدار می‌کند).^(۲۱۹) کسی که بیدار است قطعاً رؤیا نمی‌بیند؟ پدر: مقصود از رؤیا برای شخص بیدار همان مکاشفه شهودی است که بر شخص بیدار عارض می‌شود که باعث دگرگونی حال او می‌شود.

احمد: پدر اما در برخی روایات آمده است: (و منادی ندا می‌دهد که حق با علی و شیعیان اوست)، (آگاه باشید که علی و شیعیان او رستگارانند)، این روایات برای ما قابل درک نیست امیر المؤمنین (علیه السلام) در زمان ظهور وفات یافته‌اند؛ آیا دوباره خروج می‌کنند؟ پدر: مقصود از منادی به اسم علی بن ابی‌طالب امام علی (علیه السلام) به شخصه نیست بلکه مقصود مثال علی بن ابی‌طالب و ایشان اولین ایمان آورندگان می‌باشد همان‌طور که رسول الله (صلی الله علیه و آله) ذکر کردند و همان‌طور که جدش امیر المؤمنین (علیه السلام) این‌گونه بود. او نیز در زمان ظهور مقدس مثال علی (علیه السلام) است همان‌طور که پدر امام مهدی (علیه السلام) در زمان ظهور مثال رسول الله (صلی الله علیه و آله) می‌باشد.^(۲۲۰)

برای این که بیشتر متوجه شوید این روایات را ملاحظه کنید:

روایت اول: ابی مروان می‌گوید: از ابی عبد الله (علیه السلام) در مورد فرموده پروردگار: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ﴾،^(۲۲۱) (در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو

۲۱۹- غیبة النعمانی: ص ۲۵۹.

۲۲۰- جهت اطلاعات بیشتر به شرح کتاب متشابهات ج ۱ مراجعه شود.

۲۲۱- القصص: ۸۵.

فرض کرد یقیناً تو را به سوی وعده گاه باز می گرداند) پرسیدند؛ حضرت (علیه السلام) فرمودند: نه به خدا سوگند این دنیا پایان نمی یابد تا این که رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) در ثویه جمع شده با هم دیدار می کنند و در ثویه مسجدی بنا می کنند که دوازده هزار درب ورودی داشته باشد).

ثویه محلی در کوفه است. (۲۲۲)

پس در این مقصود از رسول الله (صلی الله علیه و آله) امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) است همان طور که مهدی اول قائم یمانی صاحب الامر مانند علی (علیه السلام) می باشد و اگر نه رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) هرگز در ثویه جمع نشده و مسجدی بنا نمی کنند.

روایت دوم: جعفر بن محمد صادق (علیه السلام) در حدیثی طولانی فرمودند: (... قائم (علیه السلام) خروج نمی کند تا این که دو منشور خوانده شوند یکی در بصره و دیگری در کوفه که محتوای آن براءت از علی (علیه السلام) می باشد). (۲۲۳)

فرزند نام ملاحظه کنید مقصود براءت از امیر المؤمنین (علیه السلام) نیست بلکه براءت از مردی شبیه به او و مثل علی (علیه السلام) است که او مهدی اول احمد قائم (علیه السلام) به حق است.

روایت سوم: عبایه اسدی می گوید: (از امیر المؤمنین (علیه السلام) شنیدم که می فرمودند: ... در مصر منبری می سازم و بر زمین دمشق سنگ به سنگ راه می دهم و یهود و نصاری را از اعراب خارج می کنم و اعراب را با این عصایم چوپانی می کنم. عرض کردم: یا امیر المؤمنین گویا خبر می دهید بعد از وفاتتان دوباره زنده می شوید: فرمودند: هیهات ای عبایه به مذهب دیگری در آمدی! آن کارها را مردی از من انجام می دهد). (۲۲۴)

پس مقصود حضرت (علیه السلام) از آن مرد، مهدی اول احمد و مثل او در زمان ظهور است همان طور که براءت از احمد به معنای براءت از امیر المؤمنین علی (علیه السلام) است و مقصود از علی

۲۲۲- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۱۳.

۲۲۳- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۰.

۲۲۴- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۵۹.

(علیه السلام) نیز مثل احمد و قائم و مهدی اول و یمانی موعود سید احمد الحسن (علیه السلام) است که تمام مضامین و عبارات بر یک شخص دلالت می کنند.

نکته سوم: صیحه‌ی حق و صیحه‌ی باطل: روایات در مورد دو نوع صیحه سخن

می گوید: صیحه‌ی اول صیحه‌ی حق است: و آن صیحه‌ی جبرئیل روح الامین (علیه السلام) در آسمان می باشد که در نکته‌ی قبل به خوبی آن را آموختیم؛ و صیحه‌ی دوم صیحه‌ی باطل است که ابلیس آن را ندا می دهد و از زمین می باشد. پس صیحه‌ای که در آسمان است به ملکوت آسمانها یعنی رؤیایی که از ملکوت می آید اشاره می کند و صیحه‌ی ابلیس از زمین بوده و به آسمان بالا می رود تا بر اهل زمین مسلط شود.

هشام بن سالم می گوید: (از ابا عبد الله (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: آن دو صیحه است صیحه‌ای در اول شب و صیحه‌ی دوم در آخر شب است. عرض کردم: چگونه است. فرمودند: یکی از آسمان و یکی از ابلیس لعنه الله می باشد. عرض کردیم: چگونه می توان اولی را از دومی مشخص کرد؟ فرمودند: کسی که آن را از قبل شنیده باشد آن را به خوبی می شناسد). (۲۲۵)

و نیز روایت می کند به ابا عبد الله (علیه السلام) عرض کردم: جریری برادر اسحاق به ما می گوید شما می گوئید آنها دو ندا هستند پس کدام صادق و کدام کاذب است؟ حضرت (علیه السلام) فرمودند: به او بگوئید آن کس که از آن به ما خبر داده - و تو منکر آن شدی - همان خدای صادق است). (۲۲۶)

و نیز بر اساس روایات بین دو صیحه فاصله است اولی در ماه رمضان در شب جمعه بیست و سوم ماه و دیگری در روز آخر است. امام صادق (علیه السلام) در روایاتی طولانی می فرمایند: (...)

۲۲۵- غیبة النعمانی: ص ۲۷۳.

۲۲۶- غیبة النعمانی: ص ۲۷۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۵.

صوتی در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان رخ می‌دهد پس در آن شک نکنید و آن را شنیده و اطاعت کنید و دیگری در آخر روز است که صوت ابلیس ملعون می‌باشد). (۲۲۷)

امام صادق (علیه السلام) در روایاتی دیگر می‌فرماید: (آن‌ها دو صیحه هستند یکی در اول شب و دومی در آخر شب است). (۲۲۸)

وائق: پدر مضمون صیحه‌ی ابلیس چیست؟

پدر: روایت بیان کردند که ابلیس در آسمان بالا می‌رود و ندا می‌دهد. و امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: (آگاه باشد که فلانی مظلوم کشته شد). (۲۲۹)

امام صادق (علیه السلام) نیز می‌فرماید: (با نام فلان کس ندا می‌دهد که او مظلوم کشته شد). (۲۳۰)

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: (فلان و شیعه‌ی او بر حق هستند - یعنی مردی از بنی امیه). (۲۳۱)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (آگاه باشید که حق در عثمان بن عفان و شیعه‌ی اوست او مظلوم کشته شده پس به خونخواهی او برخیزید). (۲۳۲)

۲۲۷- غيبة النعماني: ص ۲۶۲.

۲۲۸- غيبة النعماني: ص ۲۷۳.

۲۲۹- از امام صادق (علیه السلام) در روایتی طولانی تا جایی که فرمودند: (صدا در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود. درباره آن شک نکنید و گوش فرا دهید و اطاعت کنید. در انتهای روز صدای ابلیس ملعون [شنیده می‌شود] که ندا می‌دهد آگاه باشید که **فلانی مظلومانه کشته شد** تا مردم را به شک بیندازد و آن‌ها را مبتلا به فتنه کند. چقدر شک کنندگان متحیر، در آن روز زیادند که در آن آتش افکنده شده‌اند. وقتی صیحه را در ماه رمضان شنیدید، شک نداشته باشید که آن صدای جبرئیل است و نشانه‌ی آن این است که به نام قائم و پدرش ندا می‌دهد. به طوری که حتی دوشیزگان در خلوتگاه‌هایشان در خانه آن را می‌شنوند و پدر و برادر خویش را برای خروج تشویق می‌کنند. و فرمودند: به ناچار این دو صدا باید پیش از قیام قائم باشد: صدایی از آسمان که صدای جبرئیل است و به نام صاحب این امر و نام پدرش، و صدایی که از زمین شنیده می‌شود و آن صدای ابلیس است که به نام فلانی ندا می‌دهد که مظلومانه کشته شد...). غيبة النعماني: ۲۶۲.

۲۳۰- به روایت قبل در پی‌نوشت مراجعه شود.

۲۳۱- غيبة النعماني: ص ۲۷۲.

۲۳۲- در روایتی طولانی از امام صادق (علیه السلام) آمده است، تا جایی که فرمودند: (فردای آن روز، ابلیس در هوا بالا می‌رود؛ به صورتی که از اهل زمین پنهان می‌شود، سپس ندا می‌دهد: همانا حق با عثمان بن عفان و شیعیانش است، او مظلوم کشته شد، خونخواه او باشید). غيبة النعماني: ص ۲۶۷.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (فلان و شیعه‌ی او رستگارانند - مردی از بنی امیه). (۲۳۳)

این عبارتی است که مضمون صیحه‌ی ابلیس لعنه الله می‌باشد.

واثق: و این روایات نیز بر نفس خود عثمان اشاره نمی‌کند بلکه به مثل او در زمان ظهور

مقدس اشاره می‌کند.

پدر: آری وثاق جان به همین خاطر در خطبه‌ی یمانی آل محمد (علیهم السلام) آمده است که

حضرت (علیه السلام) فرمودند: (هرگز سازش نمی‌کنم، هرگز کنار نمی‌آیم، هرگز از مواجهه‌ی با

عثمان زمان خود و به رسوا ساختن او در مقابل دیدگان همه دست بر نمی‌دارم). (۲۳۴)

و برای روشن شدن حقیقت عبارتی را از برادر شیخ علاء سالم در کتاب "اعتراض

کنندگان به خلفای خدا" نقل می‌کنم که می‌گوید: (اما صیحه‌ی ابلیس لعنه الله، سؤال‌هایی که

در آن مورد پرسیدیم به دنبال صیحه‌ی حق می‌آید، اگر کسانی که ادعای ولایت اهل بیت (علیهم السلام)

و شیعه‌ی آنان را می‌کنند اما از آنان (علیهم السلام) براءت می‌جویند چگونه ممکن است تصور شود که

شیعه ندای ابلیس را می‌شنود که از مظلومیت عثمان در مقابل علی (علیه السلام) می‌گوید؟

همان‌طور که بیان شد صیحه‌ی حق در مثال علی (علیه السلام) است [شبیبه علی در این زمان] و نیز

در صیحه‌ی ابلیس لعنه الله، خدا رسوایش کند مثل عثمان در این زمان است چه بسا در لباس

اهل دین. و علم فرهنگ و ریاضت و زهد و امامت امت نمایانگر نشود و امر را بر مردم مشتبه

می‌سازد و همه را گمراه می‌کند و در آن حال از محمد و آل محمد (علیهم السلام) بیزار می‌جویند بلکه

آنان را به سحر هم متهم می‌سازد و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. پس به هنگام آمدن

۲۳۳- از زراره بن اعین گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: (منادی از آسمان ندا می‌دهد که فلانی امیر است،

و منادی ندا می‌دهد که علی و شیعیانش رستگارانند. راوی می‌گوید پرسیدم: پس از آن چه کسی با حضرت مهدی

می‌جنگد؟ فرمودند: مردی از بنی امیه و شیطان هم ندا می‌دهد که فلانی و شیعیانش رستگارانند. راوی می‌پرسد: چه

کسانی راستگویان و دروغگویان را از هم تمیز می‌دهند؟ فرمودند: کسانی که احادیث ما را روایت می‌کرده‌اند و

می‌گفتند که این امر اتفاق خواهد افتاد پیش از آن که واقع شود و می‌دانستند که بر حق و راست گویند). غیبیه

النعمانی: ص ۲۷۲.

۲۳۴- خطبه حج - سید احمد الحسن (علیه السلام)، ذی‌العقده / ۱۴۲۷ هـ. ق.

صاحبان حق و اعلان دعوت الهی بر آنان چیزی جز ظلمت و جهل آشکار اضافه نمی‌شود و در این میان مردم بی‌گناه به کشتارگاه برده می‌شوند با وجود این که مظلومان بیشترین هستند. می‌بینیم که هرگاه صاحبان حق آمدند عده‌ی اندکی از مستضعفان آنان را یاری می‌کنند. پس از کجا می‌توان فهمید علت وجود طاغوتیان پوشیده و منافقین در داخل جمع چیست؟

آنان حامیان علم هستند که به فرماندهی مردم تمسک جستند و نصب و تعیین و حکومت الهی بر زمین را با حيله و نیرنگ رد کردند تا مردم را متهم سازند. در این جا منظومه‌ای است که نیازمند توجه است.

آری، طمع ورزیدن به چیزی از حق؛ اما خود اعتقاد دارند که آنان حق نیستند! بلکه نیرنگ و فریب را با شعار و قانع کردن مردم در مورد مشروع ساختن حکومت‌شان جاری ساختند. پس این چنین مبارزه‌ی ابلیس لعنه الله با تمام زیر بناهای خود بر زمین شکل گرفته و به مبارزه با خلفای الهی برای برپایی حکومت و شریعت الهی مبارزه می‌کنند و علمای ضلالت همواره در طول تاریخ کسانی بودند که از پشت به امت منتظر خنجر می‌زنند. و موسی علیه السلام نمونه‌ی بارز این امر است؛ او برای بنی‌اسرائیل همان مصلح منتظر بود که همواره آمدن او را به یکدیگر بشارت می‌دادند، هنگامی که فرعون و لشکر او آنان را مورد ظلم و ستم قرار داده بودند؛ اما آن‌گاه که موسی علیه السلام آمد و دعوت خود را علنی ساخت و قوم را از دریا عبور داد.

سامری یکی از علمای بنی‌اسرائیل را می‌بینیم که گوساله‌ای ساخته و ابلیس لعنه الله در آن وحی کرد تا در غیاب موسی علیه السلام و خلافت هارون خدای مردم برای عبادت باشد و هنگامی که هارون علیه السلام بر آنان خلافت کرد نزدیک بود به خاطر عبادت آن گوساله او را بکشند! آن عالم بی‌عمل سلاح ابلیس لعنه الله برای مبارزه با خلفای الهی بود.

هم‌چنین حال حضرت عیسی علیه السلام در هنگام بعثت علمای بنی‌اسرائیل به خاطر حب مال و دنیا که نمی‌توان آنان را وصف کرد. با این حال مردم به آنان اقتداء کردند و این حال امت

امروز ماست. پس شریعت موسی (علیه السلام) به دست آنان منسوخ گشت و این عمل آنان حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کردند، و به تحریف شریعت بر اساس هوی و هوس خود و طاغوتیان از کوچکترین اعمال آنان بود همانطور که قائم آل محمد (علیه السلام) در هنگام خروج تمام شریعت آنان را منسوخ کرده و اسلامی جدید را ظاهر می‌کند (۲۳۰) و دعوت الهی را بر زمین گسترش می‌دهد بعد از این که قوم او بزرگ و کوچک امیال خود را ارضاء کردند و از جمله شکست‌ها در استقبال عیسی (علیه السلام) مبارزه با ایشان (علیه السلام) و کشتن و گفتن محل اقامت ایشان به رومیان که سر دسته آنان علمای ضلالت بودند، است.

و نیز حال رسول الله (صلی الله علیه و آله) در هنگام بعثت و مبارزه با ایشان توسط علمای یهود و نصاری و احناف و دیگران با ایشان که برای همگان آشکار است. و نیز حوادثی که بر سرور جوانان اهل بهشت حسین (علیه السلام) توسط شریح قاضی که فتوای او مبنی بر خروج حسین از دین و وجوب قتل او در تاریخ مذکور است، با این حال آیا قائم (علیه السلام) با سنتی خلاف سنت الهی در حجت‌های خویش می‌آید؟ و سنت الهی در میان دشمنان و اهل حق در هر بار تغییر خواهد یافت؟ به خدا قسمت هرگز در سنت الهی هیچ تغییر و تبدیلی نمی‌یابد!

پس مثل عثمان که شیطان به نام او ندا می‌دهد عالم بی‌عمل همانند سامری و بلعم بن باعورا و شریح و عثمان و شمر و... است و هر کس در صف و شمار دشمنان الهی در مقابل قائم آل محمد (علیه السلام) قرار گیرد همانند کسی است که در زمان موسی و هارون و عیسی (علیه السلام) و رسول الله (صلی الله علیه و آله) و حسین (علیه السلام) در صف و شمار دشمنان حقیقی آنان قرار گرفته و مبارزه در رکاب دشمنان آنان را انتخاب کرده است.

۲۳۵- از امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (چون قائم (علیه السلام) بپا خیزد، مردم را مجدداً به سوی اسلام فرا می‌خواند و آنان را به امری هدایت می‌کند که از میان رفته و اکثریت مردم از آن منحرف شده‌اند. قائم (علیه السلام) از این رو مهدی نامیده شده که به امری هدایت می‌کند که مردم از آن انحراف پیدا کرده‌اند. و قائم نامیده شد، چون قیام به حق می‌کند).

مالک بن ضمیره گوید: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: (ای خالد بن ضمیره چگونه‌ای آن‌گاه که شیعه این‌گونه با هم اختلاف یابند و حضرت انگشتان دو دست خود را در هم فرو برد. عرض کردم یا امیر المؤمنین در آن خیری نمی‌بینم. فرمودند: تمام خیر در آن است زیرا قائم ما در آن هنگام خروج می‌کند و سر از تن هفتاد مرد که بر خدا و رسولش افترا می‌بندند را قطع می‌کند سپس مردم را بر یک امر واحد جمع می‌کند). (۲۳۶)

کسانی که بر خدا و رسولش افترا می‌بندد و موجب تفرقه بین مردم شده است همان علمای ضلالت هستند و با قتل آنان زمین پاک می‌گردد و مردم بر یک امر جمع می‌شوند، پس آن صیحه ابلیس لعنه الله با فتوای عثمان عصر خودشان که در صدر مبارزه با خلیفه الهی قائم (علیه السلام) است می‌باشد که این نقشه‌ای است که ابلیس به او وحی کرده و به دنبال این وحی بسیاری از مردم در نصرت و یاری آل محمد (علیهم السلام) به تأخیر می‌افتند. آیا عاقلی هست که نفس خود را از شراکت با ابلیس لعنه الله و لشکرش نجات دهد؟). (۲۳۷)

پس عبارت واضح است به هیچ توضیحی نیاز ندارد.

احمد: پدر هدف از صیحه‌ی ابلیس چیست؟

پدر: هدف از صیحه‌ی ابلیس فقط فتنه و ایجاد شک و شبهه در میان مردم است و اهل بیت (علیهم السلام) از دنبال‌روی صیحه‌ی دوم به شدت نمی‌کنند زیرا تبعیت از آن به معنی خروج از ولایت آل محمد (علیهم السلام) و کفر و طغیان می‌باشد و کفر به آخرین آنان کفر به اول آنان (علیهم السلام) می‌باشد؛ و به دنبال آن امتحان ضمیر حقیقی مدعیان ولایت آل محمد (علیهم السلام) از روی کذب و زور هویدا می‌شود و در این امتحان سقوط می‌کنند. از خداوند می‌خواهیم که ما را از شیعیان محمد و آل محمد (علیهم السلام) قرار دهد.

۲۳۶- غیبة النعمانی: ص ۲۰۶.

۲۳۷- معترضان بر خلفای الهی ص ۵۲.

به این روایات توجه کنید: زراره بن اعین می گوید: (به ابا عبد الله (علیه السلام) عرض کردم: ای مولای من، من در عجبم که مبارزه با قائم (علیه السلام) با وجود خسف لشکر در بیدا و ندای آسمانی چگونه ممکن است؟ فرمودند: شیطان آنان را رها نمی کند تا این که ندا دهد همانند آن ندایی که در روز عقبه در مورد رسول الله (صلی الله علیه و آله) داده شد). (۲۳۸)

ابی بصیر از ابی جعفر محمد بن علی (علیه السلام) نقل می کند که حضرت فرمودند: (هنگامی که شعله‌ی آتشی در مشرق به مدت سه یا هفت روز پدیدار شود شما فرج آل محمد (علیهم السلام) را انتظار داشته باشید ان شاء الله، که خداوند عزیز و حکیم است. سپس فرمودند: صیحه‌ای نمی شود مگر در ماه رمضان زیرا ماه رمضان ماه خداست و صیحه در آن صیحه‌ی جبرئیل (علیه السلام) بر این خلق است. سپس فرمودند: منادی از آسمان با نام قائم ندا می دهد که اهل مشرق و مغرب آن را می شنوند و از شدت آن خوابیده بیدار و نشسته بر دو پای خود می ایستند و ایستاده بر زمین می نشینند. پس خداوند رحمت کند کسی که به این ندا پاسخ دهد زیرا صوت و ندای اول ندای جبرئیل روح الامین (علیه السلام) است در شب بیست و سوم ماه رمضان صیحه‌ای می شود، پس از آن شکایت نکنید و هنگامی که شنیدید آن را اطاعت کنید. و در آخر روز صدای ملعون ابلیس سر داده می شود و می گوید: آگاه باشید که فلانی مظلوم کشته شد تا در میان آنان فتنه اندازد، در آن روز بسیاری از مردم دچار شک و حیرت می شوند و در آتش سقوط می کنند. پس هنگامی که صدای اول در ماه رمضان را شنیدید در آن شک نکنید، زیرا آن صدای جبرئیل (علیه السلام) است و نشانه‌ی آن این است که با نام قائم (علیه السلام) و نام پدرش (علیه السلام) ندا می دهد و دوشیزه در سرا پرده آن را می شنود و پدر و برادر خود را از خروج خبر می دهد).

سپس فرمودند: قبل از خروج قائم دو صیحه‌ی حتمی هستند، صیحه‌ی اول از آسمان و به نام صاحب امر و نام پدرش است و صدای دوم صدای ابلیس ملعون است که می گوید: فلانی

مظلوم کشته شد و قصد آن فتنه است پس صدای اول را پیروی کنید و از صدای دوم بر حذر باشید مبادا شما را دچار فتنه کند). (۲۳۹)

فرزند نام در این جا تمام کسانی که دشمنی آل محمد (علیهم السلام) را در قلب خود مخفی کرده اند رسوا می شوند و علاوه بر آن آل محمد (علیهم السلام) را به سحر متهم می سازند!

عبد الله بن سنان می گوید: به ابا عبد الله (علیه السلام) عرض کردم: مردی از همدان می گوید: این مردم ما را سرزنش می کنند و به ما می گویند شما می پندارید که منادی از آسمان به نام صاحب امر ندا می دهد؟ حضرت (علیه السلام) غضبناک شدند و فرمودند: آن را از من روایت نکنید بلکه از پدرم روایت کنید و در مورد آن بر شما حرجی نیست و شهادت می دهم که از پدرم شنیدم فرمودند: به خدا سوگند آن امر در کتاب خدا بیان شده و خداوند می فرماید: (اگر بخواهیم آیتی از آسمان بر آنان فرود می آوریم که گردن آنان در مقابلش خاضع گردد).

هیچ کس در زمین باقی نمی ماند مگر این که گردنش در مقابل آن خاضع گردد و اهل زمین هنگام شنیدن صدای آسمانی ایمان می آورند که می گوید، آگاه باشد حق با علی بن ابی طالب (علیه السلام) و شیعهی اوست و بعد از آن صیحه ابلیس در آسمان بالا می رود تا از اهل زمین دور شود. سپس ندا می دهد، آگاه باشید که حق با عثمان بن عفان و شیعهی اوست او مظلوم کشته شده پس به خوئخواهی او برخیزید پس خداوند کسانی که ایمان آوردند را بر قول ثابت و حق استوار می گرداند و آن ندای اول است و سپس کسانی که در قلوبشان مرض است مرتد می شوند و به خدا سوگند آن مرض دشمنی با ماست. در آن هنگام است که از ما بیزاری می جویند و ما را متهم می سازند که منادی اول سحری از سحر اهل این بیت است. سپس حضرت (علیه السلام) این قول پروردگار را تلاوت کردند: (و هنگامی که نشانهای می بینند از آن روی گردان می شوند و گویند سحری دائم است)). (۲۴۰)

۲۳۹- الغیبة النعمانی: ص ۲۶۲.

۲۴۰- الغیبة النعمانی: ص ۲۶۷.

سبحان الله سید احمد الحسن (علیه السلام) را به سحر و جادوگری و تسلط بر جنیان متهم می کنند و این تهمت است که هیچ حجتی را راهی نداشت.

محمود: پدر انسان چگونه می تواند بین صیحه ی حق و باطل تمایز ایجاد کند؟

پدر: سید احمد الحسن یمانی (علیه السلام) در وجه هم که ذکر شد بیان کردند و فرمودند: (اگر صیحه در این عالم مادی و از سنخیت و ماده آن بود پس چگونه می شد بین آن دو یعنی صیحه ی ابلیس و جبرئیل تمایز ایجاد کرد؟ و آیا صیحه ابلیس هم صدا است؟ و آیا مردم صدای ابلیس و جبرئیل هر دو را می شنوند تا بین آن دو فرق گذارند؟ آری، هنگامی که صیحه ی جبرئیل در آسمان یعنی ملکوت آسمانها باشد مؤمنان توانایی تشخیص آن دو را دارند زیرا ملکوت در دست پروردگار است و می فرماید: ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾، (۲۴۱) (پاک و منزه است کسی که ملکوت همه چیز در دست اوست و به سوی او بازمی گردید)).

همان طور که اهل بیت (علیهم السلام) در روایات خویش بیان کردند: زراره بن اعین می گوید: (از ابا عبد الله (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: منادی از آسمان ندا می دهد که فلان امیر (حاکم) است و منادی ندا می دهد: علی و شیعه ی او رستگارانند. عرض کردم: چه کسی بعد از این نداها با مهدی (علیه السلام) مبارزه می کند؟ فرمودند: شیطان نیز ندا می دهد فلان (مردی از بنی امیه) و شیعه ی او رستگارانند. عرض کردم: چگونه راستگو از دروغگو شناخته می شود؟ فرمودند: کسانی که حدیث ما را روایت می کردند آن را می شناسد و می گویند: آن قبل از این که رخ دهد بوده است و می دانند که آنان همان اهل حق و صدق هستند). (۲۴۲)

امام علیه السلام بیان می کند که راویان حدیث ما آن صحیح را می شناسند، پس به این معناست که احادیث آنان علیهم السلام کیفیت و معرفت صحیح راستگو از دروغگو را به طور کامل بیان کرده و کشف کرده اند.

اما فرزندانم بر این جمله تمرکز کنید (راویان حدیث): بسیار آشکار است که راویان حدیث اهل بیت علیهم السلام هرگز از احادیث اعراض نکرده و کسانی که آنها را ساقط می کنند نتیجه عدم تعقل آنها در این احادیث است یا آنها را بدون دلیل شرعی تفسیر و توضیح می دهند. همان طور که علمای امروز رؤیا را به عنوان جزئی از نبوت و وحی الهی تکذیب کردند و آنان رؤیا را تصدیق نمی کنند، زیرا تکذیبش کردند و اساس تکذیب آن و اشتباه آن را بر مبنای دلیل شرعی قرار دادند.

همه ی امور نشان دهنده ی این است که آنان به حقیقت راویان حدیث اهل بیت علیهم السلام نیستند، بلکه آنان بر صنف خاص یا دو صنف از روایات شک دارند - و هرگز آنها را نفهمیدند - و به عدم اهمیت و حجیت آن منصفان بسیاری را دچار سر در گمی کردند. از جمله احادیث رؤیا علاوه بر آن کسانی که از رؤیا سخن می گویند نزد آنان بی خرد و نادانند که سخنان آنان ارزش شنیدن ندارند. پس چه جنایت بزرگتری از این بر الله و آل الله، محمد و آل محمد علیهم السلام که به رؤیا گوش داده و تفسیرش می کردند می باشد؟

عبد الرحمن می گوید: به ابا عبد الله علیه السلام عرض کردم: (مردم ما را مورد سرزنش قرار می دهند و می گویند: اگر دو صدا باشند از کجا می توان فهمید که حق و باطل کدامند؟ فرمودند: پاسخ آنان را این گونه بدهید قبل از آن که به وجود آید مؤمن آن را تصدیق کرده و قبل از وقوعش به آن ایمان می آورد. و خداوند می فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾، (۲۴۳) (پس آیا کسی که به سوی حق

رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن که [خود] هدایت شود شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید)). (۲۴۴)

پس روایت به وضوح آشکار می‌کند کسی به صیحه ایمان می‌آورد که قبل از وقوعش توانایی تمایز و تشخیص بین صیحه حق و باطل (جبرئیل و ابلیس) را داشته باشد به این معنا است که شرط ایمان به آن، توانایی تشخیص آن قبل از وقوعش می‌باشد؛ و نیز بیان می‌شود که صیحه‌های دیگری بعد از صیحه‌ی شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان اتفاق می‌افتند و این امر تحقق یافته و رؤیاهایی که مؤمنان در حقانیت سید احمد الحسن (علیه السلام) دیده‌اند بیشتر از آن است که بتوان آن‌ها را جمع کرد. و آشکار است کسانی که به رؤیا اقرار نمی‌کنند به صیحه‌ای که در ماه رمضان به وقوع پیوندد ایمان نمی‌آورند زیرا از قبل هم به آن ایمان نداشتند.

احمد: پدر همان‌طور که یمانی از علامات حتمی ظهور امام مهدی (علیه السلام) است و نیز صیحه چنین است کدام یک قبل از دیگری تحقق می‌یابد؟

پدر: احسنت احمد جان به نکته‌ی بسیار مهمی اشاره کردی که در آن بسیار اختلاف شده است. برخی‌ها مدعی شدند که یمانی بعد از صیحه ظهور می‌کند و دعوت یمانی موعود احمد الحسن (علیه السلام) را بعد از آن‌چه که در وصف یمانی بیان شد تکذیب کردند برخی از آنان شیخ اسحاق فیاض است که می‌گوید: (و ادعای کسانی که مدعی یمانی یا خراسانی یا نفس زکیه شدند کذب است زیرا این شخصیات مبارک بعد از صیحه ظهور می‌کنند). (۲۴۵)

و شیخ محمد السنند در شرح و توضیح در مورد روایت یمانی که از امام باقر (علیه السلام) روایت شده ذکر می‌کند: (و در روایت چند نکته حائز اهمیت هستند.

اول: روایت یمانی و صیحه‌ی آسمانی را به عنوان نشانه‌های ظهور تعیین کرده و در اوصاف این صیحه ذکر شده که آن ندای جبرئیل (علیه السلام) در آسمان است که اهل زمین همه با

۲۴۴- غیبة النعمانی: ص ۲۷۴.

۲۴۵- به کتاب بلکه هدایت شوید یکی از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) مراجعه شود.

زبان خود آن را درک و فهم می‌کنند و همچنین چیره شدن سفیانی بر شام دلالت می‌کند). (۲۴۶)

و سید احمد الحسن (علیه السلام) به این مسئله مبهم پاسخ واضح و شفاف می‌دهند و می‌فرمایند: (توجه کنید در ماه رمضان (۲۴۷) و خروج یمانی - یعنی قیام او - در ماه رجب است پس اگر بعد از صبحه بود یعنی در ماه رجب بعدی بود بر این اساس خروج یمانی بعد از قیام امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد این فکری اشتباه است؛ زیرا قیام امام مهدی (علیه السلام) در ماه محرم می‌باشد و ماه رجب بعد از ماه محرم می‌باشد). (۲۴۸)

و در پایان جلسه امشب کلامی از سید احمد الحسن (علیه السلام) را برای شما نقل می‌کنم که می‌فرمایند: (هر پیامبری از پیامبران الهی در هنگام بعثت معجزه‌ای با خود می‌آورد و معجزه او امری است که شبیه امور زمان خودش است. حضرت عیسی (علیه السلام) در زمان انتشار طب و درمان با معجزه‌ای مافوق آن یعنی زنده کردن مردگان و شفای بیماران آمد. و حضرت موسی (علیه السلام) در زمان انتشار سحر معجزه‌ای بالاتر از سحر آورد و آن عصای ایشان بود. و امام مهدی (علیه السلام) یا مهدی اول نیز که زمینه ساز برای ظهور ایشان است با خود چیزی می‌آورد که مطابق این زمان می‌باشد و آن علم به کتاب الهی و معرفت و... و آنچه مناسب این زمان است مثلاً رؤیا می‌آورد. زیرا همان‌طور که ائمه (علیهم السلام) فرمودند در آخر الزمان اثری از نبوت می‌باشد پس امام مهدی (علیه السلام) با رؤیا و تأویل آن می‌آید همان‌طور که یوسف (علیه السلام) با آن آمد و امام مهدی (علیه السلام) در نزد ایرانیان به یوسف آل محمد (علیه السلام) معروف است و آنان (علیهم السلام) با آیات و

۲۴۶- در کتاب فقه علائم الظهور: ص ۱۵.

۲۴۷- از ابی بصیر گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (به اسم قائم (علیه السلام) در شب بیست و سوم ندا داده می‌شود، و روز عاشوراء روزی که در آن حسین بن علی (علیه السلام) کشته شد قیام می‌کند). غیبة الطوسی: ص ۴۵۲.

۲۴۸- نصیحتی به طلبه‌های حوزه علمیه و طالبان حق ۱/ رجب/ ۱۴۲۶ هـ.ق.

معجزاتی از سوی پروردگار می‌آیند که شباهت زیادی به انتشار شده‌ی آن در زمان دارد، نه شبیه چیزی که در زمان دیگر رخ داده است!

همان‌طور که برخی از علماء چنین گمان داشتند و در واقع برای ایجاد اشکال بود چرا که نمی‌توانند خالی از امتحان باشد پس دنیا دار ابتلاء و امتحان است تا هر کس بخواهد به غیب ایمان بیاورد، خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ﴾^(۲۴۹) (اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم حتماً وی را [به صورت] مردی در می‌آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم).^(۲۵۰)

گفتگوی ما نیز در این شب به پایان می‌رسد و حمد و سپاس از آن پروردگار جهانیان است و بهترین سلام و درودها بر محمد و آل محمد ائمه و مهدیین باد که ما امر خویش را تسلیم آنان کردیم.



قسمت دهم

گذری بر تاریخ دعوت یمانیه

فرزندان آمدند در حالی که ایمان و یقین به دعوت حق که پدر با دلایل و براهین عمیق که انکار آن‌ها امری غیر صالح است در قلب‌های آنان شعله‌ور بود. پدر آمد به هم سلام و تحیت گفتند و در مکان خود نشست و گفت: امشب چهلمین شب و آخرین شب از گفتگوی ما می‌باشد و در گفتگوی امشب می‌خواهم گذری بر تاریخ دعوت مبارک یمانیه داشته باشیم. علاوه بر تمام چیزهایی که در مورد دعوت حق بیان کردیم می‌خواهم حقائق را برای شما روشن سازم تا برای من مایه‌ی چشم روشنی و خاری در چشمان دشمنان باشد.

از خلال گفتگوی امشب ضلالت کسانی که به دعوت قائم احمد (علیه السلام) ایمان نیاوردند آشکار می‌شود و حال اصحاب نسک و زاهدان فریبده بر شما آشکار می‌شود که چگونه به مبارزه با دعوت حق از زمان انتشار آن برخاستند و حقائق باطن متعفن‌آور آنان که مردم را با آن حال خود فریب می‌دهند و آشکار می‌شود و مردم سالیان دراز به تبعیت آنان در آمده و مردم را به هر وادی بی آب و علفی رهسپار کرده‌اند و نیز انکار و شیطنتی که با آن به مبارزه به دعوت حق برخاستند کشف می‌شود. و نیز پی بردن به مبارزات طولانی مدت که صاحب دعوت حق سید احمد الحسن (علیه السلام) همان‌طور که صادق آل محمد (علیه السلام) خبر داده از سوی بی‌صفتان تحمل کرده است.

فضیل بن یسار می‌گوید: از ابا عبد الله (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: (هنگامی که قائم ما قیام می‌کند با جهالت مردمی رو به رو می‌شود که شدیدتر از آن‌چه که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن مواجه شده می‌باشد؛ عرض کردم: چگونه؟ فرمودند: هنگامی که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به سوی قوم خود آمد مردم را در پرستش سنگ‌ها و چوب یافت اما هنگامی که قائم ما قیام می‌کند با قومی رو به رو می‌شود که قرآن را تأویل و تفسیر و به او احتجاج می‌کنند و به خاطر آن با او

مبارزه می‌کنند. سپس فرمودند: اما به خدا سوگند عدالت را وارد خانه‌هایشان می‌کند همان‌طور که سرما و گرما وارد آن‌ها می‌شود). (۲۰۱)

امروز قائم موعود احمد الحسن (علیه السلام) با این بت‌های متحرک که مدعی علم به کلام محمد و آل محمد (علیهم السلام) هستند، مبتلا شده که این بت‌ها بیشتر از همه بر شریعت الهی حرص می‌ورزند. در حالی که از خلال فتواهای باطل و اتهامات سخیف رسوا شدند! چقدر حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کردند و مردم عصر جهالت خود بازگشته و در مقابل این بت‌ها به زانو در آمده و آن‌ها را عبادت می‌کنند و به فتوای آنان با جان خود عمل می‌کنند و به بزرگان و اربابانی تبدیل شدند که مردم به جای پرستش پروردگار آنان را پرستش می‌کنند.

ابی بصیر می‌گوید: ابا عبد الله (علیه السلام) فرمودند: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾. (اینان دانشمندان و راهبان خود را به جای خدا به الوهیت گرفتند). (۲۰۲)

(به خدا سوگند آنان مردم را به عبادت خود دعوت نکردند و اگر دعوت می‌کردند مردم هرگز آنان را اجابت نمی‌کردند اما حلال خدا را حرام و حرام خدا را برایشان حلال کردند سپس مردم آنان را عبادت کردند بدون این که متوجه شوند). (۲۰۳)

امروز خلق گوش به فرمان آنان در آمده و هر چه می‌گویند اطاعت می‌کنند بدون این که خود متوجه و ملتفت شوند.

ابا عبد الله (علیه السلام) می‌فرمایند: (هر کس در معصیت خداوند دیگری را اطاعت کند بنده‌ی او گشته است). (۲۰۴)

پس همان‌طور که امام صادق (علیه السلام) خبر دادند از دین جز اسمش و از قرآن چیزی جز خطش باقی نمانده است.

۲۰۱- غیبة النعمانی: ص ۳۰۷.

۲۰۲- التوبة: ۳۱.

۲۰۳- الکافی: ج ۱ ص ۵۳.

۲۰۴- الکافی: ج ۲ ص ۳۹۸.

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: رسول الله (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (زمانی بر مردم فرا می رسد که از قرآن جز خطش و از اسلام جز اسمش باقی نمی ماند. از آن نام می برند اما دورترین مردم به آن هستند! مساجد آنان آباد است اما از هدایت ویران، فقهای آن زمان شرورترین خلق زیر سایه‌ی آسمان هستند که فتنه از آنان خارج شده و به آنان باز می گردد). (۲۵۵)

بعد از گذر بر این حوادث به جسارت بر حاملان علم الهی مواضع سر او و دروازه‌ی ورود بر او پی خواهیم برد. فقهای امروز که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در مورد آنان فرمودند شرورترین خلق خدایند، بر حجت الهی افترا و دروغ می بندند همان طور که پیشینیان آنان چنان کردند. آنان از سید احمد الحسن (علیه السلام) معجزه‌ای طلب کردند!

واثق: پدر جان در گذشته نزد ما ذکر شد که حجت الهی فقط با آوردن معجزه شناخته نمی شود پس چگونه آنان معرفت حجت الهی را به معجزه منحصر می سازند؟

پدر: آری فرزندانم طلب معجزه می کنند همان طور که گذشتگان آنان طلب معجزه کردند و قرآن این حقیقت را بر ما عرضه می دارد و می فرماید: ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن تَنْخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْآنَ هَارَ جِلَالِهَا تَفْجِيرًا * أَوْ تَسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا﴾. (۲۵۶)

(گفتند تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد * یا [باید] برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آنها جوی بارها روان سازی * یا چنانکه ادعاء می کنی آسمان را پاره پاره بر [سر] ما فرو اندازی یا خدا و فرشتگان را در برابر [ما حاضر] آوری * یا برای تو خان‌های از طلا [کاری] باشد یا به آسمان بالا روی و به

بالا رفتن تو [هم] اطمینان نخواهیم داشت تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم. بگو پاک است پروردگار من آیا [من] جز بشری فرستاده هستم).

شیخ کورانی ساکن قم که مدعی تخصص در روایات مربوط به امام مهدی (علیه السلام) است از سید احمد (علیه السلام) خواسته که ریش سفید او را به ریش سیاه تبدیل کند! یا آن که ضمیر و باطن او را بخواند! شما را به خدا قسم آیا این درخواست شبیه درخواست آن مرد از امام علی (علیه السلام) نبود که می گفت: ریش من چند تا مو دارد؟

و دیگر اشخاصی که هر کدام طبق هوی و هوس خود به حقانیت رسول و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) سید احمد الحسن (علیه السلام) پی ببرند. هم چنین سید احمد (علیه السلام) در بیاناتی از آنان خواست که از او طلب معجزه کنند اما با دو شرط:

اول: معجزه باید معجزه‌ای مطلوب و مطابق با ذکر قرآن باشد تا اگر آن را بیاورد و مورد تکذیب واقع شود از قبل در قرآن موجود بوده و قرآن آن معجزه را اثبات کرده باشد.

دوم: باید معجزه در برابر انظار همگان انجام شود و حقیقت امر بر مردم پوشیده نشود و به معنای این نیست که همه‌ی مردم در آنجا حضور یابند و مشاهده کنند بلکه مقصود این است که عده‌ی بسیاری از مردم در آنجا حضور یابند تا در نقل به آنان دروغ گفته نشود بلکه معجزه را با چشمان خود ببینند. و این متن فرموده سید احمد الحسن (علیه السلام) می باشد:

(بسم الله الرحمن الرحيم، ستایش خاص خدا است که مالک سلطنت و روان کننده کشتی (وجود) و مُسَخِّر کننده باده‌ها و شکافنده سپیده صبح و حکم‌فرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است. ستایش خدایی را است که از ترس او آسمان و ساکنانش غرش کنند و زمین و آباد کنندگانش بر خود بلرزند و دریاها و آنان که در قعر آنها شناوری کنند به جنبش و موج در آید. درود خدا بر محمد و آل محمد کشتی‌های جاری در پستی و بلندی، در امنیت است سوارش شود، و کسانی که آنرا ترک کنند غرق می‌شوند، و کسانی که بر آنها متقدم شوند

پیمان شکن‌اند. و کسانی که از آنها عقب ماند هلاک شده به حساب می‌آیند. و همراهان آنها پس از این می‌آیند.

﴿سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (۲۰۷)

(این] سوره‌ای است که آن را نازل و آن را فرض گردانیدیم و در آن آیتی روشن فرو فرستادیم باشد که شما پند پذیرید).

تا بر اساس متنی که کتاب‌های صادره از انصار امام مهدی (علیه السلام) ذکر شده معجزه‌ای از من طلب کنند، هیچ کدام از آنان برای طلب معجزه قدم پیش نگذارند! به همین خاطر پدرم امام محمد بن حسن مهدی (علیه السلام) به من امر کردند که نشان‌های از موضعم و جایگاهم از ایشان (علیه السلام) را بیان کنم که من وصی ایشان و اولین حکومت کننده از فرزندان ایشان (علیه السلام) و نهری از نهرهای بهشت هستم که رسول الله (صلی الله علیه و آله) از آن خبر داده بودند.

اولین معجزه‌ای که برای مسلمانان و تمام مردم ظاهر می‌کنم این است که من از موضع و قبر فاطمه (علیها السلام) پاره تن رسول الله (صلی الله علیه و آله) آگاهم در حالی که تمام مسلمانان بر این امر اتفاق نظر دارند که قبر فاطمه (علیها السلام) پنهان است و کسی جز امام مهدی (علیه السلام) از آن اطلاع ندارد.

پدرم مرا از موضع مادرم فاطمه (علیها السلام) خبر دادند و قبر ایشان (علیه السلام) در جنب قبر امام حسن مجتبی (علیه السلام) به صورت چسبیده است گویی که امام حسن مجتبی (علیه السلام) در آغوش ایشان مدفون شده‌اند. من حاضرم بر گفته‌ی خود شهادت دهم، به خدا سوگند، خدا و رسولش محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) که فاطمه (علیها السلام) را دفن کردند بر آنچه که می‌گویم شاهد هستند و حمد و سپاس از آن یگانه پروردگار است. هر کس مدعی ارتباط با امام مهدی (علیه السلام) شود اگر به تمام چیزهای کوچک و بزرگ من پاسخ ندهد و مرا استجابت نکند کذاب مفتر بر خدا و رسولش است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و الحمد لله وحده...

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا * سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾ (۲۵۸) (و چیزی نمانده بود که تو را از این سرزمین برکنند تا تو را از آنجا بیرون سازند و در آن صورت آنان [هم] پس از تو جز [زمان] اندکی نمی ماندند * سنتی که همواره در میان [امت‌های] فرستادگانی که پیش از تو گسیل داشته‌ام [جاری] بوده است و برای سنت [و قانون] ما تغییری نخواهی یافت).

سید احمد الحسن (علیه السلام)

وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) برای عموم مردم

مؤید با جبرئیل مسدد با میکائیل و منصور با اسرافیل

و ذریه‌ی آنان یکی از دیگری است خداوند شنوای داناست

۱۱/شوال/۱۴۲۴ هـ.ق - ۱۵/آذر/ماه/۱۳۸۲ هـ.ش

و هرگز ایشان (علیهم السلام) را استجابت نکردند گویا مرده‌اند. بلکه در طغیان خود فرو رفته و آنچه از حکمت موضعه حسنه بر آنان عرضه می‌شود به استهزاء و مسخره می‌گیرند. سید احمد الحسن (علیه السلام) هرگز این درب حق را نبست! بلکه از علمای شیعه طلب کرد تا برای معرفت حجت خود به عنوان رسول امام مهدی (علیه السلام) در مناظره‌ای علمی حضور یابند. اما با وجود تحدی علمی که به آنان تقدیم کرد، هرگز برای مناظره قدم پیش نگذارند و این متن بیان ایشان (علیهم السلام) است:

(بسم الله الرحمن الرحيم، ستایش خاص خدا است که مالک سلطنت و روان کننده کشتی (وجود) و مُسَخِّر کننده باده‌ها و شکافنده سپیده صبح و حکم‌فرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است. ستایش خدایی را است که از ترس او آسمان و ساکنانش غرش کنند و زمین و آباد کنندگانش بر خود بلرزند و دریاها و آنان که در قعر آنها شناوری کنند به جنبش و موج

در آید. درود خدا بر محمد و آل محمد کشتی‌های جاری در پستی و بلندی، در امنیت است سوارش شود، و کسانی که آنرا ترک کنند غرق می‌شوند، و کسانی که بر آنها متقدم شوند پیمان شکن‌اند. و کسانی که از آنها عقب ماند هلاک شده به حساب می‌آیند. و همراهان آنها پس از این می‌آیند.

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (۲۵۹)

(بگو این است راه من که من و هر کس پیروم کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم و منزّه است خدا و من از مشرکان نیستم).

سخن من به کسانی که سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند، و به کسانی که با حکمت و پند و اندرز نیکو به سوی راه‌شان دعوت می‌کنند، و به کسانی که حق را می‌شناسند و پیرو اهلش می‌شوند، و به تمام افراد منصف و طالب حقیقت، و به کسانی که بدون علم چیزی را تکذیب نمی‌کنند.

در بیانیه‌های صادره از انصار امام مهدی (علیه السلام) تمام علماء را برای مناظره‌ی علمی در قرآن کریم یا شنیدن آنچه از تفسیر قرآن کریم با خود آورده‌اند دعوت کردم تا آشکار شود که آیا این علم اکتسابی است، یا علم خاص اهل عصمت و طهارت یا کسی که با آنان (علیهم السلام) ارتباط دارد.

هیچ کدام از آنان به دعوت من پاسخ ندادند علاوه بر آن یکی از علماء بدون آن که از کلام من چیزی شنیده باشد به تکذیب من فتوا داد، در حالی که هیچ دلیل نقلی و عقلی تکذیب مدعی ارتباط با امام مهدی (علیه السلام) یافت نمی‌شود و هر کس بیان بیشتر در این باره است به کتب (غیبت طوسی) و (غیبت نعمانی) و (کمال الدین صدوق) و (بشارة الإسلام اثر سید مصطفی کاظمی) و (موسوعة الإمام مهدی (علیه السلام) اثر سی محمد محمد صادق الصدر) مراجعه

کنید که همه این کتب در وثاقت نقل و تحقیق در درجه اول هستند و همه‌ی آن‌ها روایاتی از اهل بیت (علیهم‌السلام) را نقل می‌کنند که بر رؤیت امام مهدی (علیه السلام) در زمان غیبت کبری و نیز آمدن زمینه‌سازانی برای امام مهدی (علیه السلام) جانمان فدای ایشان می‌آیند و حکومت را به دست ایشان می‌دهند، دلالت می‌کنند.

و در هر حال حمد و سپاس خدایی را که بر ما سنت‌های انبیاء و فرستادگان (علیهم‌السلام) را جاری ساخت و چیزی نمی‌گوییم جز آن‌چه که امام حسین (علیه السلام) فرمودند: **(خداوندا اگر این باعث خشنودی تو می‌شود، پس برگیر تا خشنود شوی).**

کلام و سخن من از ضربه‌ی شمشیر هم شدیدتر گشته اما اکنون من بار دیگر دعوت خود را به برخی از مراجع برای مناظره در قرآن کریم تکرار می‌کنم تا برای آنان ثابت شود که علم من در قرآن کریم از امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد و من فرستاده‌ای از جانب ایشان (علیهم‌السلام) هستم تا دیگر حجتی برای احتجاج و عذری برای بهانه‌جو فقط به خاطر حرص ورزیدن برای هدایت این امت که در طول قرن‌ها مورد ظلم و ستم قرار گرفته باقی نماند!

من از تمام علماء و رجال دین و مؤمنین و تمام مردم می‌خواهم که در استجابت دعوت برای مناظره یاری و کمک کنند تا این که مشمول این قول پروردگار نشوند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوا قَالَ أَ كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آدَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

(تا چون [همه کافران] بیایند [خدا] می‌فرماید آیا نشانه‌های مرا به دروغ گرفتید و حال آن‌که از نظر علم بدان‌ها احاطه نداشتید آیا [در طول حیات] چه می‌کردید؟).

خداوند ما و شما را پناه دهد تا از تکذیب کنندگان آیات الهی نباشیم و از خداوند مسئلت داریم که توفیق خدمت به امام مهدی (علیه السلام) را به مؤمنان عطاء کند که او شنوا و اجابت کننده است و این دعوت در خصوص سه گروه از علماء می‌باشد:

گروه اول: سید علی سیستانی یا سید مرعشی به نیابت از سید سیستانی با رضایت‌نامه مهر و امضاء شده و سید محمد سعید حکیم و شیخ محمد اسحاق فیاض و شروط مناظره با این

سه تن از علماء: مناظره باید در مکانی عمومی و با حضور مردم و شاهدان برگزار شود و اگر مناظره با یکی از آنان به تکذیب رسول امام (علیه السلام) بیانجامد بر تکذیب کننده واجب است که در آن مکان و در حضور تمام مردم با رسول و فرستاده‌ی امام مهدی (علیه السلام) مباحله کند.

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾. (۲۶۰)

(تا هلاک شود آنکس که بر بینة خود باشد و نجات یابد آنکس که بر بینة خود باشد که خداوند شنوای داناست).

گروه دوم: سید کمال حیدری و سید محمد تقی مدرسی و سید کاظم حائری و شروط مناظره با آن علماء علاوه بر شروطی که برای گروه اول ذکر شده با شیخ ناظم عقیلی در جهت اثبات حقانیت دعوت و معرفت کامل آن، مناظره کنند و اگر می‌خواهند در علم تفسیر با من مناظره کنند با حول و قوه الهی آماده هستم و مقدم آنان را گرامی می‌دارم.

گروه سوم: شیخ قاسم طائی و شیخ محمد یعقوبی و سید محمد رضا سیستانی. مناظره با این اشخاص در جهت اثبات حقانیت دعوت و پاسخ تفصیل به آن همراه با شروط برگرفته برای گروه اول بدون مباحله بر عهده شیخ ناظم عقیلی می‌باشد.

﴿إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ * وَأَنْ أَتْلُو الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ * وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِعَافٍ لِّعَمَّا تَعْمَلُونَ﴾. (۲۶۱)

(من مأمورم که تنها پروردگار این شهر را که آن را مقدس شمرده و هر چیزی از آن اوست پرستش کنم و مأمورم که از مسلمانان باشم* و این که قرآن را بخوانم پس هر که راه یابد تنها به سود خود راه یافته است و هر که گمراه شود بگو من فقط از هشداردهندگانم* و بگو

ستایش از آن خداست به زودی آیتش را به شما نشان خواهد داد و آن را خواهید شناخت و پروردگار تو از آن چه می کنیدی غافل نیست).

بقیه‌ی آل محمد (علیهم السلام)

رکن شدید احمد الحسن (علیه السلام)

وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) به سوی همه‌ی مردم

مؤید با جرئیل مسدد با میکائیل و منصور با اسرافیل

ذریه‌ی آنان برخی از برخی دیگر است و خداوند شنوای داناست

نجف اشرف ۱۷/شوال/۱۴۲۴ هـ. ق.

بار دیگر پاسخی جز انکار و تقصیر و استهزاء شنیده نشد!

احمد: پدر جان با این همه ادله فراوان و درخواست و دعوت حضرت (علیه السلام) از آنان در طلب معجزه و مناظره‌ی علمی دیگر از ایشان چه می‌خواهند؟ آیا اهل بیت (علیهم السلام) ذکر نکردند شخصی از آنان (علیهم السلام) می‌باشد با علم شناخته می‌شود و آنان مگر عالم نیستند؟ پس باید آن شخصی را از علمش بشناسند. پدر علت این انکار و روی گردانی که با آن به مقابله با رسول و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) پرداختند چیست؟

پدر: فرزندم اینان کسانی هستند که بر قلب‌هایشان مهر زده شده:

﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾. (۲۶۲)

(خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگان‌شان پرده‌ای است و آنان

را عذابی دردناک است).

و خداوند می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ

الْغَافِلُونَ﴾. (۲۶۳)

(آنان کسانی‌اند که خدا بر دل‌ها و گوش و دیدگان‌شان مهر نهاده و آنان خود غافل‌اند).
و خداوند می‌فرماید: ﴿وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تُعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمِ
كَافِرِينَ﴾. (۲۶۴)

(و [در حقیقت قبلاً] آنچه غیر از خدا می‌پرستید مانع [ایمان] او شده بود و او از جمله
گروه کافران بود).

و خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً
فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ
بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾. (۲۶۵)

(و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آنها [چنان] امکاناتی
نداده‌ایم و برای آنان گوش و دیده‌ها و دل‌هایی [نیرومندتر از شما] قرار داده بودیم و [لی] چون
به نشانه‌های خدا انکار ورزیدند [نه] گوش‌شان و نه دیدگان‌شان و نه دل‌هایشان به هیچ وجه
به دردشان نخورد و آنچه ریش‌خندش می‌کردند به سرشان آمد).

رسول الله ﷺ آنان را وصف فرمودند که آنان شرورترین خلق زیر سایه‌ی آسمان هستند و
فتنه از آنان خارج شده و به آنان باز می‌گردد.

همان‌طور که در حدیث به ابن مسعود می‌فرمایند: (ای ابن مسعود علماء و فقهای آنان
خیانت‌کار و فاجر هستند و آنان شرورترین خلق خداوند و پیروان آنان و هر کس که به آنان
چیزی می‌دهد و از آنان می‌گیرد و دوست آنان و معاشر و مشاور آنانند نیز شرورترین خلق
خداوند و خداوند وارد جهنم می‌کند ﴿صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾. (کردند لالند کورند
بنابراین به راه نمی‌آیند). ﴿وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبِكُمْمَا وَصُمَّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ

كُلَّمَا حَبَّتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ﴿۱﴾. (و در روز قیامت آنان را به صورت کر و کور و لال و بر چهره محسورشان می‌کنیم و جایگاه آنان جهنم که هرگاه آتش آن فرو نشیند بر آنان افزاییم).

﴿نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾. (و هرگاه پوست آنان کنده و سوخته می‌شود پوستی دیگر بر آنان قرار می‌دهیم تا عذاب را بچشند).

﴿إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورُ * تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ﴾، (چون در آنجا افکنده شوند از آن خروشی می‌شنوند در حالی که می‌جوشد * نزدیک است که از خشم شکافته شود).

﴿لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ﴾. (برای آنها در آنجا ناله‌ای زار است و در آنجا [چیزی] نمی‌شنوند).

﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾. (هر بار بخواهند از [شدت] غم از آن بیرون روند در آن باز گردانیده می‌شوند [که هان] بچشید عذاب آتش سوزان را). ای ابن مسعود آنان ادعاء می‌کنند که بر دین و سنت و منهج و شریعت من هستند در حالی که من از آنان بیزارم و آنان نیز از من به دور هستند. ای ابن مسعود در ملاء عام با آنان مجالسه نکن و در بازارها به آنان چیزی مفروش. به راه راهنمایشان نکن به آنان آب مده که خداوند می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُنْحَسُونَ﴾، (هر کس خواهان زندگی دنیایی و زینت آن است تمام پاداش اعمالشان را در دنیا می‌دهیم و هیچ از آن نمی‌کاهیم). ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصيبٍ﴾، (و هر کس خواهان مال دنیاست از آنان به او می‌دهیم اما از آخرت هیچ نسبی برای او نخواهد بود).^(۲۶۶)

امام حسن عسکری (علیه السلام) به ابی هاشم جعفری می‌فرماید: (ای ابا هاشم زمانی بر مردم می‌آید که مردم آن صورتی خندان دارند اما قلب‌هایشان تیره و تار و مکدر است. سنت میان

آنان بدعت و بدعت میان آنان سنت است. مؤمن در میان آنان حقیر و فاسق میان آنان متین است. امیرانشان جاهل و جائز و علمایشان در ظلمت و تاریکی سیر می کنند. ثروتمندان غذای بینوایان را می ربایند و کوچکترها بر بزرگترها مقدم می شوند و نزد آنان هر جاهلی عالم است و مکاران نزد آنان فقیر هستند، قدرت تشخیص بین مخلص و منافق را ندارند. میش را از گرگ نمی شناسند علمایشان شرورترین خلق خدایند! زیرا به فلسفه و تصوف روی می آوردند. خداوند آنان را ریشه کن کند آنان اهل تعدیل و تحریف اند در حب مخالفین ما ابلاغ می کنند و شیعیان و دوستداران ما را گمراه می کنند و اگر به مذهبی رسیدند از رشوه گیری سیر نمی شوند و ریاکارانه خدا را عبادت می کنند. آگاه باشید که آنها سد راه مؤمنان و راعیان به سوی کندوی مکاران هستند! پس هر کس آنان را درک کرد از آنان بر حذر باشد و دین و ایمان خود را از آنان مصون بدارد!

سپس فرمودند: ای ابا هاشم این امری است که پدرم از پدرانش جعفر بن محمد (علیه السلام) به من فرموده و آن از اسرار ماست پس آن را جز از اهلش کتمان کنید. (۲۶۷)

امام (علیه السلام) آنان را شرورترین خلق خدا وصف می کند که به سوی فلسفه و تصوف روی می آورند در مورد این فرموده ایشان (علیه السلام) می گویم: بسیار معروف است که علوم حوزه ها بر علوم فلسفه و منطق و اصول رجال بنا شده اند! و این علوم بر روایات و کلام اهل بیت (علیهم السلام) متقدم شده بلکه تبدیل به میزانی شده که از خلال آن به قبول روایت و یا رد آن اقدام می کنند و این علت اصلی رد و انکار بسیاری از روایات اهل بیت (علیهم السلام) شده است.

سید احمد الحسن (علیه السلام) نصیحتی مستند مانند اقوال اجدادش (علیهم السلام) به آنان فرموده که این بیان در مورد اعلان دعوت حق است و عدم تبعیت دعوت حق را به مثابه خروج از ولایت محمد و آل محمد (علیهم السلام) اعلام کردند و این متن بیانیه ی حضرت (علیه السلام) می باشد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ * بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ * كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَكَلَّتَ حِينٌ مِّنَاصٍ * وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ * أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ * وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امشُوا وَاصْبِرُوا عَلَيَّ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ * مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِثْلَةِ الْآخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ * أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوْفُوا عَذَابٍ * أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ * أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ * جُنْدٌ مَّا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِّنَ الْأَحْزَابِ * كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ * وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ * إِنْ كُتِبَ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابٌ * وَمَا يَنْظُرُ هُوَءَاءَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ * وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَّلْ لَنَا قِطْنًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ * اصْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ * إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ * وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ * وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ﴾ (۲۶۸)

(صاد و سوگند به قرآن پُر اندرز * آری آنان که کفر ورزیدند در سرکشی و ستیزه‌اند *

چه بسیار نسل‌ها که پیش از ایشان هلاک کردیم که [ما را] به فریاد خواندند و [لی] دیگر مجال گریز نبود * از این که هشدار دهنده‌ای از خودشان برایشان آمده در شگفتند و کافران می‌گویند این ساحری شیاد است * آیا خدایان [متعدد] را خدای واحدی قرار داده این واقعاً چیز عجیبی است * و بزرگان‌شان روان شدند [و گفتند] بروید و بر خدایان خود ایستادگی نمایید که این امر قطعاً هدف [ما]ست * [از طرفی] این [مطلب] را در آیین اخیر [عیسوی هم] نشنیده‌ایم این [ادعاء] جز دروغ‌بافی نیست * آیا از میان ما قرآن بر او نازل شده است [نه] بلکه آنان در باره قرآن من دو دلند [نه] بلکه هنوز عذاب [مرا] نچشیده‌اند * آیا گنجینه‌های رحمت پروردگار ارجمند بسیار بخشنده تو نزد ایشان است * آیا فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن ایشان است [اگر چنین است] پس [با چنگ زدن] در آن اسباب به بالا روند * این سپاهک دسته‌های دشمن در آن‌جا در هم شکستنی‌اند * پیش از ایشان قوم

نوح و عاد و فرعون صاحب [عمارت و] خرگاهها تکذیب کردند * ثمود و قوم لوط و اصحاب ایکه [نیز به تکذیب پرداختند] آنها دسته‌های مخالف بودند * هیچ کدام نبودند که پیامبران [ما] را تکذیب نکنند پس عقوبت [من بر آنان] سزاوار آمد * و اینان جز یک فریاد را انتظار نمی‌برند که هیچ [بجال] سر خاراندنی در آن نیست * و گفتند پروردگارا پیش از [رسیدن] روز حساب بهره ما را [از عذاب] به شتاب به ما بده * بر آنچه می‌گویند صبر کن و داوود بنده ما را که دارای امکانات [متعدد] بود به یاد آور آری او بسیار بازگشت‌کننده [به سوی خدا] بود * ما کوهها را با او مسخر ساختیم [که] شامگاهان و بامدادان خداوند را نیایش می‌کردند * و پرندگان را از هر سو [بر او] گرد [آوردیم] همگی [به نوای دلنوازش] به سوی او بازگشت‌کننده [و خدا را ستایشگر] بودند * و پادشاهیش را استوار کردیم و او را حکمت و کلام فیصله دهنده عطا کردیم).

حمد و سپاس خدای بر تمام نعمت‌ها و عظمت بلاها، همانا صبح در برابر کسی که چشمان سو دارد پدیدار گشت و امر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله همانند خورشید در سینه‌ی آسمان ظاهر گشته و برای طالب حق آشکار شده. ای علمای شیعه کسی به سوی شما آمده که او را همانند فرزندانان در خانه می‌شناسید و امر او با روایات صحیح از دو صادق آل محمد صلی الله علیه و آله بر شما پنهان نمانده است آیا شما نبودید که علمای یهود و نصاری لعنت خدا بر آنها باد سرزنش می‌کردید که چرا از محمد صلی الله علیه و آله مذکور در کتبشان با نام و کنیه و اوصاف و این که محل خروج او فاران است تبعیت نکردند و با آن اوصاف و نام بر آنان محتج می‌شدید؟

پس شما نیز به کتب خود مراجعه کنید و نفس خود را مورد نکوهش قرار دهید. من همان کسی هستم که رسول الله صلی الله علیه و آله به آمدن او بشارت دادند و مرا با نام و اوصاف در وصیت خویش ذکر کردند و این وصیت را با سند صحیح و معتبر از کتب علمای شیعه به دست شما رساندم، آیا موردی که رسول الله صلی الله علیه و آله در بستر مرگ به آن سفارش و وصیت فرمود برای شما مهم نیست؟ آیا پدرام، شما را به من و دوازده فرزندان خود وصیت نکرد؟

از امام صادق (علیه السلام) [از پدران‌ش از امیر مؤمنان (علیه السلام)] نقل شده است که فرمود: (پیامبر خدا ﷺ در شبی که وفات او بود به علی (علیه السلام) فرمود که یا ابا الحسن صحیفه و دواتی حاضر کن. و پیامبر خدا ﷺ وصیتش را فرمود تا این که به این جا رسید که فرمود: یا علی پس از من دوازده امام، و پس از آن‌ها دوازده مهدی می‌باشند. تو یا علی نخستین دوازده امام می‌باشی... و اگر زمان وفات تو رسید امامت را به فرزندم حسن واگذار کن و اگر زمان وفاتش رسید امامت را به فرزندم حسین شهید مقتول واگذار نماید و حدیث به درازا کشید... و اسامی ائمه (علیهم السلام) را یکی بعد از دیگری نام برد تا این که فرمود: ... پس اگر وقت وفات علی النقی رسید ولایت را به فرزندش حسن [العسکری] (علیه السلام) می‌دهد و اگر وقت وفات حسن [العسکری] (علیه السلام) رسید ولایت را به فرزندش (م ح م د)، مستحفظ از آل محمد (علیهم السلام) تسلیم می‌کند و ایشان دوازده امام می‌باشند و سپس دوازده مهدی بعد از آن‌ها می‌باشند، پس اگر مرگ به سویش (حجة ابن الحسن) آمد ولایت را به فرزندش نخستین مهدیین تسلیم می‌کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم عبد الله و احمد و نام سوم مهدی است که او اولین ایمان آورنده است تسلیم نماید). (۲۶۹)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: (از نسل ما بعد از قائم (علیه السلام) دوازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) می‌باشند). (۲۷۰)

در بحار آمده به امام صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) گفتم: ای فرزند رسول الله ﷺ از پدرتان شنیدم که فرمودند: بعد از قائم دوازده امام می‌باشند فرمودند: پدرم فرمود: (دوازده مهدی و نه دوازده امام اما آنان قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به مودت و معرفت حق ما دعوت می‌کنند). (۲۷۱)

و از امیر مؤمنان (علیه السلام) در خبری طولانی که در آن اصحاب قائم (علیه السلام) را ذکر می‌کند آمده است که (... اولین آن‌ها از بصره و آخرین آن‌ها از ابدال می‌باشد...). (۲۷۲)

و از امام صادق (علیه السلام) در روایتی طولانی که نام یاران قائم (علیه السلام) را ذکر می‌کند آمده

۲۶۹- غیبة الطوسی: ص ۱۵۰، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۵.

۲۷۰- الغیبة الطوسی: ص ۳۸۵، البرهان: ج ۳ ص ۳۱۰، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸.

۲۷۱- کمال الدین: ص ۳۵۸، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۵.

۲۷۲- بشارة الإسلام: ص ۱۴۸.

است: (... و از بصره ... احمد ...). (۲۷۳)

و از امام باقر (علیه السلام) نقل است که فرمود: (قائم دو نام^(۲۷۴) دارد نامی مخفی و نامی آشکار، نام مخفی احمد و نام آشکار محمد است). (۲۷۵)

و نیز فرمودند: (صاحب پیشانی گشاده چشمانی درشت و در چهره اش اثری است). (۲۷۶)

اهل بیت (علیهم السلام) شما را از نام و اوصاف و مسکنم با خیر کرده اند آیا بر شما پوشیده مانده بودم اما ﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنزَلْنَا مُكْمُوهُنَّ وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ﴾. (۲۷۷)

(ای قوم دیدید که من بر بینه ای از خدایم بودم و به من رحمتی از نزدش داد پس شما کور گشتید تا مبدا شما به آن ملزم کنید و شما به آن کراحت دارید).

گذشتگان شما پدرام را از حق خود راندند و گفتند علی (علیه السلام) به حکومت حرص می ورزد چون که طالب حقی گشت که آن را از او غصب کردند تا آنجا که جگر او را آتش زدند و به آنان فرمودند: مال و ملک علی باقی نمی ماند و من نیز اکنون به شما می گویم که مال و ملک من باقی نمی ماند اما من مأمورم و صبر می کنم تا این که خداوند رحمن به من اذن دهد. پدران صالحم در اخبار از پدرم امام محمد بن حسن مهدی (علیه السلام) و من مبالغه کردند و فضل خدای رحمن بر من این است که مرا در دعای خویش فراموش نکردند. امام رضا (علیه السلام) در دعای خویش فرمودند: خداوند دفع کن از ولی خود... (خداوند! به نفس او و اهل و فرزند و ذریه ی او عطا کن...). (۲۷۸)

پس اگر مرا انکار می کنید من فرزند حسن سبط نبی المرتهن هستم و ای بر کسی که با من مقابله کند و لعنت بر کسی که با من دشمنی کند انصار من بهترین انصار و یاران هستند و

۲۷۳- بشارة الإسلام: ص ۱۸۱.

۲۷۴- نام در زبان عربی کنایه از شخصیت می باشد و معنی کلام امام (علیه السلام) این است که قائم دو شخصیت دارد یعنی دو نفر از اهل بیت بنام قائم نامیده شده اند.

۲۷۵- کمال الدین: ص ۶۵۳.

۲۷۶- إلزام الناصب: ج ۱ ص ۴۱۷.

۲۷۷- هود: ۲۸.

۲۷۸- مفاتیح الجنان: ص ۶۱۸.

زمین به سیر آنان بر خود افتخار می‌کند و ملائکه حول آنان گردند و آنان اولین گروهی هستند که در روز قیامت وارد بهشت می‌شوند.

به خدا قسم به خدای اعلاء و عظیم به یس و طه و محکمت و کهیعص و جمعسق و قسم به سوگند عظیم -الم- آنان به حق فرقه‌ی رستگارانند و آنان به حق و صدق امت محمد (صلی الله علیه و آله) امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر هستند زیرا هیچ کس جز آنان به حاکمیت خداوند بر زمین اقرار نکرده، فتنه‌ها در آنان اثری ندارد زیرا غربال و تمحیص گشته‌اند تا ارزن از کشتزار جدا شد. آنان شیران روز و رهبان در شب‌ند. آنان مهاجرانی شجاع هستند که سرزنش ملامت‌گر در راه خدا در آنان اثری ندارد آنان خوردن نان جو و خوابیدن بر زباله‌ها را همراه با سلامت دین ترجیح می‌دهند و مرگ در حب آل محمد (صلی الله علیه و آله) را شیرین‌تر از غسل می‌بینند و بهترین عاقبت از آن آنان است.

اما شما ای کسانی که مدعی شیعه علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) هستید حجت بالغ و تام از پروردگار به وسیله‌ی من بر شما اقامه شد و من صراط مستقیم به سوی بهشت نعیم هستم، پس هر کس همراه من آید نجات یافته و هر کس با من مخالفت کند هلاک شده و این آخرین هشدار از سوی خداوند به امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد و بعد از آن چیزی نخواهد بود جز نشانه‌ی عذاب و خاری و رسوایی در دنیا و آخرت که در جهنم سوزانده خواهند شد و آنچه بر جایگاهی است برای کسی که به این دعوت حق ملحق نشود. پروردگارت فرمود: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهًا مَّعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ (۲۷۹)

(یا [کیست] آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد آیا معبودی با خداست چه کم پند می‌پذیرد).

من آن در راه مانده و یتیم و مسکین هستم پس مرا با فضل و رحمت و عطایات اجابت کن ای اجابت کننده‌ی دعوت درماندگان خداوند تو را به دشمنت و دشمن من یاری می‌دهم پس مرا یاری کن که من قدرتی ندارم جز به تو پاک و منزهی. و با نام امام محمد بن حسن مهدی

علیه السلام اعلام می‌کنم هر کس بعد از سیزده رجب ۱۴۲۵ به این دعوت ملحق نشود و اعلان بیعت با وصی امام مهدی علیه السلام نکند:

۱- از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام خروج کرده و به سبب این عمل جایگاه او دوزخ خواهد بود و تمام اعمال عبادی او از جمله نماز روزه و زکات و... باطل هستند.

۲- رسول الله محمد بن عبد الله ﷺ از تمام کسانی که به ایشان نسبت دارند و در این دعوت حق وارد نشده و اعلان بیعت نمی‌کنند بیزاری جسته است ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ * سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ * وَأَمْرَاتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ * فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾. (۲۸۰)

(بریده باد دست ابو لهب* که مال و آنچه که کسب کرده به مال او سودی نداشت* در اتشی که شعله هایش برافروخته خواهد سوخت* و زن او که حامل هیزم می‌باشد* که در دستش ریسمانی از لیف است).

و حمد و سپاس از آن پروردگار یگانه است. وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾. (۲۸۱)

(و هنگامی که قول عذاب بر آنان محقق شود بر آنها جنبنده ای از زمین خارج می‌کنیم که با مردم سخن می‌گوید همانا مردم برآینده به نشانه های ما یقین پیدا نمی‌کنند).
وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام به سوی تمام مردم

احمد الحسن

۱۳/جمادی الثانی/۱۴۲۵ هـ. ق.

بعد از این همه انکار و اتهامات که وصف آنها مایه‌ی رسوایی است و قلم از شمارش و ذکر آنها عاجز است رحمت آل محمد علیه السلام به امت را ملاحظه کنید. علی‌رغم طلب مباحله با علمای بزرگ سه طایفه: مسلمانان و نصاری و یهود مباحله‌ای که جدش رسول الله ﷺ بر

۲۸۰- المسد: ۵ - ۱.

۲۸۱- النمل: ۸۲.

نصاری نجران بعد از انکار تمام ادله‌ای که با خود آورده بلکه از کتبشان که به آن‌ها اعتقاد داشتند آورد عرضه داشت، امروز نیز باری دیگر دشمنی با آل محمد (علیهم السلام) شدیدتر و قبیح‌تر شکل گرفت. سید احمد الحسن (علیه السلام) از علمای ادیان خواست که با او مباحله کنند و این متن مباحله می‌باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم و حمد و سپاس خدای عالمیان و درود بر محمد و آل محمد ائمه و مهدیین و انبیاء و مرسلین و لعنت دائم بر مخربان شریعت آنان تا روز قیام.

دین حق الهی در هر زمان یکی است و هرگز تعدد نمی‌پذیرد. همان‌طور که حجت خدا در هر زمان بر مردم یکی است و هرگز تعدد نمی‌پذیرد و در این زمان ادیان الهی بر زمین اسلام و مسیحیت و یهودیت می‌باشند که هر دین به طایفه‌ی خود ارجاع می‌شود و من بنده‌ی مسکین در پیشگاه خالقش علمای بزرگ سه طایفه و سه دین الهی بر زمین را برای معرفت صاحب حق به مباحله دعوت می‌کنم و آن قسم و سوگند در پیشگاه خداوند است و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می‌دهیم. ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾. (۲۸۲)

(پس هرکس بعد از این که آن‌چه از علم به سوی تو آمد با تو احتجاج کند بگو بیایید به همراه فرزندان ما و فرزندان شما و زنان ما و زنان شما و نفس ما و نفس شما در پیشگاه خدا سوگند و قسمت یاد کنیم پس از لعنت خدا بر دروغگویان باشد).

پس اگر هرگز دعوت مرا اجابت نکردند خود و پیروانشان بدانند در گمراهی آشکار به سر می‌برند. و خداوند آنان را به عذاب و بلاهایی که ملائکه بر اهل زمین فرود می‌آورند و ویران خواهد ساخت. در حال حاضر نیز عذاب بر مواضعی از زمین فرود آمده به خدا قسم هیچ عذابی نازل نخواهد شد مگر بعد از وجود رسالت الهی بر آن زمین.

﴿مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾. (۲۸۳)

(هر کس هدایت یابد به نفع خودش است و هر کس گمراه گردد بر گمراهی خود باقی

می ماند و کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد و ما از عذاب دهندگان نیستیم تا این که رسولی را مبعوث سازیم).

احمد الحسن

وصی و رسول امام مهدی (علیه السلام)

(خداوند بر زمین تمکینش دهد)

شوال/۱۴۲۶ هـ. ق.

علی رغم علم و حکمتی که برای آنان آورد و ادله‌ی علمی که با تمام تواضع و انصاف به همان شیوه‌ی اجداد پاکش (علیه السلام) صابر و محتسب و راضی به رضای خدا و تسلیم امر او بیان فرمود پاسخی جز انکار و تکذیب به صورتی حقیقی و روشن همان‌طور که روایات شریفه در مورد صاحب امر بیان کردند نبود. علی رغم مقام والای ایشان (علیه السلام) نزد پروردگار شنیده نشده و وقوع آن هم دور از انتظار نبود و این امر اولین بار نیست که در مورد آل محمد (علیه السلام) رخ داده و آنان را مورد خذلان قرار دادند، بلکه اجدادشان از این امت که ادعای پیروی از سنت و تشیع را می‌کنند خوار و رسوا شدند! بعد از ناتوانی در آوردن دلیل برهان علمی کمر همت به قتل ایشان (علیه السلام) و انصار ایشان بستند پس برخی از آنان کشته شده و برخی اسیر گشتند. خداوند ما را کفایت می‌کند که چه خوب و کیلی است و کسانی که به محمد و آل محمد (علیه السلام) ستم کردند به زودی خواهند دانست به چه ستمی گرفتار آیند و عاقبت از آن متقیان است.

فرزندام سخن در باب تاریخ دعوت حق بسیار طولانی است اما من قسمتی از غفلت روح و جهاد صاحب آن (علیه السلام) و انصارش را بیان کردم و اگر می‌خواهید بیشتر بدانید به انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) مراجعه کنید و در پایان از خداوند می‌خواهم که ما را از خادمان حقیقی محمد و آل محمد (علیه السلام) قرار دهد.

یمانی آل محمد (علیه السلام) می‌فرمایند: "حمد و سپاس از آن یگانه خدای بی‌همتاست پروردگارا حمد و منت از آن توست.

خداوندا، تو را سپاس می‌گویم و تو صاحب منت بر من می‌باشی، خداوندا من نمی‌دانستم کتاب و ایمان چیست و تو آن را به من آموختی، و گمراه بودم پس هدایتم کردی، خداوندا

من سر در گم بودم و تو مرا راهنمایی کردی، خدایا من مریض بودم و تو مرا شفا عنایت کردی، خدایا من عریان بودم و تو مرا پوشاندی، خدایا من گرسنه بودم و تو مرا سیر کردی، خدایا من تشنه بودم و تو مرا سیراب کردی، خدایا من فقیر بودم و تو مرا غنی ساختی، خدایا من یتیم بودم و تو مرا پناه دادی.

طاقت شکر تو را ندارم، زیرا من به هیچ خیری نرسیدم مگر بواسطه منت تو بر من، و هیچ کس از من بدی را دفع نکرد مگر تو، پس سپاس تو را همان گونه که شایسته کرم و عزت و جلالت است.

پس خداوندا حمد و سپاس از آن توست همان طور که کرم و عزت و جلالت از آن توست خداوندا بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) درود فرست و برای ذکر تو گوش‌های قلب مرا بگشای تا وحی تو را دریابم و امر تو را تبعیت کنم و از نهی تو دوری گیرم.

خداوندا بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) درود فرست و وجه خود را از من مگیر و فضل خود را از من منع مکن و مرا از بخشش و عفو خودت محروم نساز و مرا از دوستان دوستداران تو و دشمن دشمنان خودت قرار ده.

خداوندا هراس از تو و رغبت به سوی تو و تسلیم امر تو و تصدیق کتاب تو و پیروی از سنت پیامبرت (صلی الله علیه و آله) را روزی من قرار ده. خداوندا مسیرم را عبرت و سکوتم را تفکر و کلامم را ذکر قرار ده و گناه بزرگ را از من بیخشای و مرا به پدران صالحم ملحق کن و در آغاز و پایان و ظاهر و باطن حمد و سپاس از آن توست.

خداوندا سلام مرا به رسول خود مؤید منصور و مسدود حاشر و ناشر محمد (صلی الله علیه و آله) برسان و آمرزش می‌طلبم و نزد تو توبه می‌کنم به خاطر کوتاهی در تبلیغ رسالت ولی تو و فرزند مظلوم ایشان محمد بن حسن (علیه السلام) صلوات تو بر او و بر پدران پاکش باد و سلام و درود و رحمت الهی بر تمام مردان و زنان مؤمن در مشارق و مغارب زمین باد.

درود خداوند بر تو باد ای محتسب صبور ای عبد صالح ای مجمع دو دریای معرفت علی و فاطمه (علیهم السلام). سلامی از بنده‌ی ذلیل اقرار کننده به تقصیر در پیشگاه تو و اعتراف کننده به عجز و ناتوانی در معرفت تو، ای عبد حکیم این را می‌گویم در حالی که قلبم برای تو پرپر می‌زند و

چشمانم به خاطر فاصله‌ها و دوری از تو می‌گریند.

ای کاش می‌دانستم در کدامین کنج در کدامین زمین از تو اثری بیام در رضوی یا در ذی طوی! بر من گران است که همه‌ی خلق را ببینم و تو را نبینم بر من گران است که از تو نه صدایی شنوم و نه نجوایی. جانم به فدایت ای کسی که همواره غائب اما حاضری. جانم فدایت ای کسی که دوری می‌گریند از کسی که از ما دوری می‌گزیند. بر من گران است که بلاهای من بر تو احاطه کنند و از تو هیچ ناله و شکوایی به من نرسد. جانم به فدای تو آرزوی آرزومندان هستی چه مرد و چه زن مؤمن همه در فراق آرزوی دیدارت دارند جانم به فدایت.

ای مولای من تا کی بدون تو بمانم تا کی ای مولای من خطاب آصف به توست. بر من گران است که در بدی مرا اجابت کنی. بر من گران است که بر تو اشک بریزم و دیگران تو را خوار کنند. بر من گران است بلاهایی که بر تو آید و بر آنان نیاید، آیا ناصری هست که من با او گریه کنم، آیا درخت بلندی هست که من بر بالای آن بروم و در خلوت خود باشم آیا چشمانی هست که چشمان من در گریستن به آن‌ها کمک کرده باشند؟

ای احمد (علیه السلام) آیا برای تو راهی مانده که بازگردی؟ آیا روزی فرا می‌رسد که ما جانمان را فدایت کنیم؟ چه هنگام چشمان بی سوی یعقوبمان از دیدار یوسفمان بینا می‌گردد؟ کی تو را می‌بینیم و تو نیز ما را می‌بینی؟ هنگامی که پرچم نصرت برافراشته می‌شود می‌بینی چگونه بر گرد تو جمع می‌شویم و تو غائبی زمین پر از عدالت می‌گردد و دشمنان تو ریشه‌کن می‌شوند باطل رفته و حق می‌آید و ظالمان و متکبران ریشه‌کن می‌شوند و اصل ظالمان محو می‌شوند! و ما می‌گوییم حمد و سپاس خدای جهانیان. (۲۸۴)

و سلام بر تو ای احمد (علیه السلام) مظلوم و سلام بر شهیدان راه حق و انصارت که در بین دستانت پیر شدند. از خداوند مسئلت می‌داریم که ما را به طی مسیر همراه تو توفیق دهد و به ولایت تو ثابت قدم گرداند که او شنوای اجابت کننده است. بنده‌ی تو و خادم انصارت عبد‌العالی.

فهرست کتاب:

۷ مقدمه
۸ قسمت اول
۸ روایاتی که بر وجود سیزده امام دلالت می‌کند
۲۲ قسمت دوم
۲۲ دفع آن چه که در مورد روایات سیزده‌گانه گفته شده
۲۴ اولاً: ادعای تصحیف
۲۷ توقفی با سید مرتضی عسکری
۲۷ دوماً ادعای تغلیب
۲۹ توقفی به همراه مجلسی و حائری
۳۵ قسمت سوم
۳۵ رد آن چه که در مورد روایات سیزده‌گانه گفته شد
۳۵ سخنان سید مرتضی عسکری
۳۶ توقفی به همراه مرتضی عسکری
۳۸ سخنان سید حائری
۳۸ توقفی به همراه حائری
۳۹ سخنان سید مرتضی عسکری
۴۰ توقفی با سید مرتضی عسکری
۴۲ توقفی به همراه شیخ مجلسی
۴۲ سخنان حائری

- توقفی به همراه حائری ۴۳
- قسمت چهارم ۴۵
- درسی حول توقیع سمری ۴۵
- قسمت پنجم ۵۳
- مناقشه توقیع سمری ۵۳
- قسمت ششم ۶۸
- رؤیا و لوازم آن ۶۸
- تفسیر اول: تفسیر مادی ۶۹
- مادی گریبان علت به وجود آمدن رؤیا را، معلول چند امر می دانند ۶۹
- تفسیر دوم: تفسیر معنوی ۷۰
- و آن تفسیر فلاسفه متافیزیک می باشد که می گویند: رؤیا بر چند نوع است ۷۰
- تفسیر سوم ۷۱
- کلام سید طباطبائی در مورد رؤیا ۷۵
- قسمت هفتم ۸۷
- رؤیا و لوازم آن ۸۷
- قسمت هشتم ۱۱۰
- صیحه/ندای آسمانی ۱۱۰
- قسمت نهم ۱۲۴
- صیحه و لوازم آن ۱۲۴
- قسمت دهم ۱۳۹

گفتگوی داستانی در مورد دعوت - قسمت چهارم ۱۶۵

گذری بر تاریخ دعوت یمانیه ۱۳۹

فهرست کتاب ۱۶۳